

مزار پیر نور  
آخند زاده سيف الرحمن (رح)



غلام حضرت غلام (رح)



فيسبوك Haji Ajab Khan

يا الهی به وسیله و به برکت جمع الانبیانک و اولیائک و ثلثه ما کان عندک حق حب علی قلوبنا و کاسه شراب مُحَبَّتِک علی سایر قلوب ورتنه محبوب محمد مصطفی شیخ المشایخ قیوم زمان حضرت آخند زاده سيف الرحمن پیر ارجی خراسانی امام اولیائک و زاکرین والخاشعین و العاملین و العارفين الواصلین و الکاملین و المکملین و امام شریعت و طریقت غوث ، بحر العرفانی و اشبه زمانی و عارف یزدانی و دوریشه سبحانی و سکنین بین العارفين و الزاهدین و الصابرين و قاتعین والشاکرین و المشاهدین و المتواصلین و المراقبین و المحققین و سلسله های سائر القلوب مشایخ طریقه نقشبندیه و چشتیه و القادریه و السرورديه طریقت الصوفیه المحققین الکاملین الذین سائر مشایخ هم ورتنه محبوب محمد مصطفی دو قسم وجود دارد عقاید 1- عقاید دین حق مسلمین مقبوله مقبوله و عقاید باطل ملحدین مردوده مردودی- یا الهی اعصمینی من الشر الفتنه الکافرین و الکافرات و المنافقین و المنافقات و الفاسقین و الفاسقات و الفاجرین و الفاجرات و الجابرین و الجابرات و المستکبرین و المستکبرات و الظالمین و الظالمات و الحاسدین و الحاسدات و النعمین و النعميدات و النابین و النابین و ساطان و ذاب الیر و اسلجده و: اس عقاید الملحن و الملحنین مردودین و مرتند دین زانیه و بدین

ترتیب کننده حاجی عجب خان ولد عبدالسلام نقشبندی سیفی و حنفی (قوم احمدزی) تقریر مشهور به اسم ناخنده غلام حضرت غلام در عقاید حق المسلمین اهل السنن و الجماعة به مثل غسل است اما عقاید باطل اهل خوارج و قدریه ، جبریه و بیروان و هاییان ، داعشیان به مثل زهر حل اسب ، 8 جی بی سیجوری کارت در دوگان هدا برای خدمت به مسلمانان حاضر بوده و اشراف غنی بعد از وقوع حمله انتحاری خونین شبه شب مورخ 16 سنبله 1398 در هتل عروسی شهر دبی اعلان نمود اگر داعشیان را در هر جای که دیدید فوراً اطلاع آژرا برسانید و این خدمت به عام مسلمین و به امت رحمه للعالمین است.

## فهرست مکتوبات

مکتوب 44 صفحه کتاب 10 به مطابعت سنت سنیه ابن نوازند به مطابعت شریعت رضیه و سرفراز سازند امروز عمل قلیل و مقرون به تصدیق حقیقت دین است به عمل کثیر بر میدارند اصحاب کهف این همه درجات که یافته اند به واسطه یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحان و تعالی.

مکتوب 75 صفحه کتاب 62 شریعت محمد مصطفی (ص) از تمام شریعت ها گذاشته جامعه است و این شریعت موفق عمل کردن از تمام شریعت ها موافق عمل کردن است شریعت محمد مصطفی (ص) تصدیق کننده در تمام امت ها بهتر است و آن شریعت موافق عمل نکردند و آن در شریعت تکذیب کننده از تمام امت ها است.

مکتوب 165 صفحه کتاب 47 صاحب شریعت متابعت کردن و در آن شریعت همراهِ مخالفین عداوت و بغض و سخن کردن و طلب سعادت اهل شریعت علماء و صالحان تعظیم و عزت کردن حق است و هر کسی که شریعت جاری کردن بکار است و هر کی یک بدعت تعظیم کردن گویا اسلام انداختن همراهِ کفر و منافقین کمک کردن است.

مکتوب 80 صفحه کتاب 71 از جمله 73 فرقه ها یک فرقه ناجیه که اهل سنت و الجماعت فرقه است و 72 فرقه هر کدام دعوی شریعت تابع داری دارد و پیغمبر (ص) فرمان صادر کردند الذین هم علی ما انا علیه و اصحابه لا تجتمع امتی علی الضلاله ترجمه جمع نمیشود به گمراهی اگر جمع شوند من از آن بیزار هستیم آن از من بیزار است آن خوارج و منزلیه و شیعه.

مکتوب 186 صفحه کتاب 71 تابعداری سنت و از بدعت دور گشتن خیر البشر و در خلفای راشدین زمان نبوده و در آن وقت رسانی ایمان یاد نموده به مثل صحابه صادق شان داشته در وقت ضعیف ایمان بدعت و هر بدعت گمراهی و ضلالت است و هر بدعت به زد سنت ختم کننده است.

مکتوب 255 صفحه کتاب 63 سنیه زنده کردن و بدعت دور کردن و محبوب محمد مصطفی (ص) در سنت و یک سنت زنده کردن صد شهید را اجر دارد و منکر نا

مرضیه بدعتین ختم کردن و سنت و بدعت هر دو قسم یک دیگر ضد است و نزد محبوب مقبولو هو مقبوله و هر بدعت عمل شیطانی مردود هومردوده.

مکتوب 268 صفحه کتاب 138 و آن علم که علما وراثت انبیاء در دو قسم علم آمده نصیب وی شده یک شان احکام شریعت است و دوم علم اسرار طریقت مقام ولایت است عالم وارث آن شخص است و آن عالم دو قسم علم حصه ندارد و یک حصه دادر و آن را نیم عالم گفته میشود و رحمه اللعلمین هم نبی بود هم ولی بود.

مکتوب 267 صفحه کتاب 137 اسرار دقایق نه خودشان امام ربانی مجدد الفسانی مشرف بود و از آن کم اندازه هم به ظهور منید باد بلک رمز و اشارت نموده متعلق گفتار نموده و آن اسرار چراغ نبوت است و ملانکه علین به آن مقام ولایت شریک است به آن علوم معارف فیضان میشوند و هر نا اهل و ناکسی خبر ندارد.

مکتوب 266 صفحه کتاب 104 اهل السنه و الجماعت و عقاید گلامیه از طرف مشایخ عقاید ماترید موفق است و عقاید فلسفی رد کردن و اهل فلسفی مزمت و خرابیه بان کردن و آن ملحدین وزندیقین و مرتدین و نام نهاد صوفیه نه پایده گمراه شده و بعضی احکام نماز تعلق دارد باز هم گمراه میشود.

مکتوب 33 صفحه کتاب 92 نام نهاد خراب علما در دنیا محبت گرفتار است و علم ذریعه دنیا حاصل کردن وسیله جور کردن خراب از تمام مخلوق جان خودبتر و در حقیقت دزد های دین است عالمان بی عمل در دین پیشوای ما است و مخلوق جان بهتر خیال میکند و علما بخاطر محبت دنیا به مخلوق فایده رسانده اما خود نفع نمیبرد آخر فاسق فاجر میشود.

مکتوب 53 صفحه کتاب 26 نام نهاد خراب علما سود اختلاف در جهان سبب تباهی باعث است و علما عقاید حق بهتر عالم در تمام جهان در از انسانها بهتر است و عقاید باطل علماء بدتر عالم در تمام جهان در انسان ها بدتر است و یک شخص بزرگ ابلیس لعین دید فارغ نشسته بود و گفت که من علما بی عمل را تربیه نموده و خودم راحت هستم.

مکتوب 48 صفحه کتاب 20 آن علما تعظیم به کار است که عمل شریعت را قایم نگه داشته باشد سید الانبیاء وسیله بالای دشمنان فتح نصیب میشود و روز قیامت در

باره شریعت سوال و جواب میشوند و در باره تصوف هیچ نوع سوال و جواب نمیشود و حکم شریعت به جا آوردن و جنت داخل شدن و دوزخ نجات دادن است.

مکتوب 285 صفحه کتاب 39 سیما و رقص وجد احکام در بعضی معارف به روح تعلق دارد به الله راست مستقیم راهی هدایت و سماع وجد رحمانی بهتر به ذاکرین فایده مند است به خاطر شخصی که ارباب قلوب و سیر الی الله قطع کردن و بقا بالله تعلق دارد بعداً جذب قی عنایت فرماید و جذب به راستی انسان میسر میشود.

مکتوب 62 صفحه کتاب 40 جذب سلوک بلکه منزلی سلوک اصل مقصود است تمام تعریف بخاطر الله است و آن شخص برگزیده سلام باشد طریقه اصول الی الله دو جز است یک جذب و سلوک و دوم عبادت تصفیه و تزکیه اول اصلی مطلب جذب نیست و اصل مطلب سیر فی الله در اصل مقصود و مطلوب و رضا الله است.

مکتوب 287 صفحه کتاب 53 و جذب سلوک هر دو مقامات و مناسب به الله تعالی از حمد و ثنا است الله در مابین ذاکرین هدایت کردن اگر هدایت الله نمی بود هرگز هدایت به دست من نمی بود و بی شک اشخاص ذاکرین از طرف رسولان حقیق خیر دارد و همراه کرده بلکه تا روز قیامت حاضر هستم.

مکتوب 23 صفحه کتاب 56 پیر ناقص بیعت طریقت گرفتن منع است پیر ناقص با کافر مشابه است و ناقص طریقه اخذ کردن طریقه ناقص رفتار کردن آن اشخاص هوا تابعی و حرص ملحدین است و ناقص در حال باطل چیز درک ندارد و در باطن شما از روشنی نمی باشد.

مکتوب 61 صفحه کتاب 38 شیخ کامل و مکمل بیعت کردن پیر ناقص خلاص کردن و در حقیقت پیر ناقص مطلب حاصل کردن منع است که خود شان مریض باشد دیگران را چگونه علاج کنند و حرف ناقص خودش در باره تداوی ناقص است که شخص خیال میکند که مرض جور شود بلکه از بد بدتر لیکن مضرت عقاید باطل در بدن پیدا میشود.

مکتوب 101 صفحه کتاب 102 در باره آن اشخاص که کامل و ناقص خیال میکند و اعتراض میکند جاهل مخلوق گمان جهالت میکند که نفس اماره و نفس مطمئن

تصور میکند و اما در احکام به مطمئن خیال میکند و فرق میان کافر و پیامبر را نمیتواند و از کمالات نبوت انکار نموده و در حق من از منکرین خلص کند.

مکتوب 83 صفحه کتاب 76 ظاهر و باطن جمیعت در شریعت و حقیقت هر دو جمع میشود ظاهر شان روشنی شریعت مستقیم شده و باطن همیه حق تعالی ثابت قدم باید باشد اگر کدام نیکبخت هر دو علوم مشرف کند در حالیکه انسان نمیتواند هر دو ظاهر و باطن را تفکیک کند.

مکتوب 84 صفحه کتاب 77 شریعت و حقیقت یک به دیگر عین است و مرتبه عین الیقین شدن علامت مقام معارف علوم شرعیه مطابق کنند و مقصود در شریعت و حقیقت در یک به دیگر عین است و در حقیقت یک به دیگر جدا نیست و فرقه صرف اجمال و تفصیل و کشف الاستدلال روشن شریعت موافقت ظاهری معلوم میشوند.

مکتوب 190 صفحه کتاب 76 دوام ذکر الهی بالای شان حرص کند تمام وقت ذکر الهی دوام داشته باشد و یک لحظه هم غفت جایز نیست الله تعالی حمد در الله احسان است طریقه ذکر اختیار کردن بلند بارگاه طرف ذکر کردن چاره نیست و قل حضور یک توتّه گوشت است آنرا صالح باشد تمام بدن صالح است.

مکتوب 163 صفحه کتاب 43 بیان اسلام و کفر یک به دیگر زد است هر دو زیدین یک عزتمند و دوم شان خوار و ذلیل میباشد اصل حقیقت و سعادت دو جهان فقط تا بعداری سابطه و بسته ست و محبوب محمد مصطفی (ص) متابعت اسلامی احکام به جا آوردن و رواج کفر از بین بردن و یک ثابت کردن و دوم رد کردن میشود.

مکتوب 276 صفحه کتاب 25 بیانات محکّمات و مشابهات علمای راسخین حق تعالی در کتاب خود دو قسم فرمان صادر کرده یک محکّمات دوم مشابهات اول قسم علم شریعه احکام است و دوم قسم حقایق اسرار علم مخزن است و آن اسرار تاویل در علمای راسخین به غیر به دیگر اشخاص خبر ندارد.

مکتوب 289 صفحه 75 بیان الله تعالی حمد است و در قضاء قدر اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عوام مسلمان آن اسرار نشان ندادن که در راه گمراه نشود

و راه راست بی راه نشود و اکثر خلق حیران و گمراه میشوند و مثل که اکثر دیده  
میشود که خیال باطل هم غالب است و جبر قائل است.

مکتوبات امام ربانی عهد استثنائی (روح آن کتاب است که گروهی که به انبیاء و اولیای قابل باشد این مکتوب برای است سزاوارست قبول، اشخاص جامع اکالات مثل مثل است. مکتوب  
**165-75-44** اشخاص بدعتی و جهالت و کمزوری است.

اول هم اسلام غریب بود و آخر زمان هم اسلام غریب شود اول اسلام غریب بود و هر طرف زلالت و کمزوری کفر بود و هر طرف نوشیدن شراب بود هر طرف قتل و زناکاری نمود  
 میگرد و هر طرف صدای شرک بدعت بود و هر طرف جنگ و دشمنی به اصحاب کرام بود و سرکشان دین نیامان بودند

خارج کیست قانون شرعی و حکومت شرعی غایت کننده را میگویند به مثال حضرت عمر فاروق خلافت شان خارج غایت کرد حضرت عمر فاروق به شهادت رسانید خلافت شان  
 ختم نمود حضرت عثمان غنی و حضرت علی شیر خدا را غایت و شهادت رسانیدند. و علامه در آخر زمان مردمان که اذاعت توحید و اله و ایل قرآن و حدیث مشهور به غیر متقدمین و بیابان  
 و امثالین ستمگر را با حق پیسنارند و بی دینی را دین میگویند بدعت را عدالت میگویند و مسلمان را شرک میگویند و زیارت ائمه و مناسک را بدعت میگویند و مسلمان را کافر میگویند و هر طرف  
 قتل کفر است و هر طرف زنا شراب است و هر طرف قتل زنا کاری است و هر طرف صدای شرک بدعت است و هر طرف عدا دشمنی به مسلمانان پاک است و سرکشان  
 دین هم مشهوره های با حق پیسنارند و پیروان خارج مشهور به اذاعت و توحید سنت و ایل قرآن و حدیث را قبول دارد و غیر آن را شرک بدعتی است و آن فیصله ابو بکر صدیق قبول ندارد و  
 حضرت عمر فاروق قبول ندارد و فیصله حضرت عثمان فیصله قبول ندارد و حضرت علی شیر خدا فیصله قبول ندارد و فیصله چهار امام مآسب را قبول ندارد و بیاید نام سواد مسلمان در قرآن و حدیث  
 بود انحراف آمده است که حرام بیاید نام نه مسلمانان گوشت مک و خروپنگ و غیره حرام بخورد قرآن حرام ذکر است امام چهارم مآسب ذکر کرده و آن هم انجمنان و جاسوس بریتانیا است  
 و آئنا دشمن اسلام است اگر بنت و جهنم نیبود و همی دشمن مسلمانان نیبود اعلان به عام مومنین و مومنات خصوصاً خاص اولیاء الله به فیسوک غلام حضرت غلام غازی مرد میدان و  
 فیسوک حاجی جب خان مزاج و صفت را دیدید و از این گروه همراه جان خود فرزندان خود را حفظ کنید که در باطل مثل زحر بل است و علیه حق جنتی است عقید باطل جسمینی  
 است اگر کسی که عاقل باشد حاجی جب خان خوب گفته که تار حقیقت بسیار شیرین است و به باطل قالد سلاما. اگر حق نمون قانون شرعی حکومت اسلامی بود مسلمان باید بپناه بیاید  
 سر بر بند نیبود جانظر امکه امام اعظم صاحب (روح اب) تمام هر سر بر بند نشسته است به خاطر از الله متعال که حاضر و ناظر است جایگزین و بگفتن حج عرب به سرشان بود.  
 آن شخصیک حق را به اولیای باطل باطل مازد و باطل را به اولیای حق حق مازد و شریعت است. و دره شریعت کفر است.





وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَزْرٍ وَسَيِّئَ بَرِّ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 بَرِّ لَيْفَةٍ شُونَدِ وَمَنْ كَشَندهٔ مَرُومِ وَقَتِيكَ بِيَانِدِ  
 بَرِّ رَاكِهٔ خَدِ اِشْتَانِ وَمَنْ خَطِبِهٔ خَوَانَدِهٔ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 خَا مَوْشِ شُونَدِ وَمَنْ كَمْ طَلَبِ كَردهٔ شُوْدَارِ مَنِ بَرِّ اِشْتَانِ  
 وَقَتِيكَ جَبَسِ كَردهٔ شُونَدِ وَمَنْ بَشَارَتِ جَهَنَّمَ اِشْتَانِ  
 رَا وَقَتِيكَ نَوْمِيْدِ شُونَدِ بَرِّ كِي وَاوَانِ كَلِيْدِ اَنْزُوْدِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوِ حَقِّ لَقَا وَاوَانِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ وَمَنْ كَرَامِي فَرَزْدَانِ  
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْدِ كَارِ خُوْدِ كَرْدَنِ كَرْدِنْدِهٔ بَرِّ رَضِ شَا  
 كُوِيَا اَنْ اَنْ بِيْضِهٔ كُنُوْنِ اَنْدِ وِجُوْنِ بَا شَدِ  
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِّ اَمْرِ جِبْرِيْلِ وَخَطِيْبِ اِشْتَانِ  
 وَخَدَاوَنْدِهٔ شَا عَا مَتِ مِيَا نِ اِشْتَانِ بِنْفِرِ فُخْرِ وَا  
 اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بَدَسْتِي نِيَا فَرِيْخْدَنِ پَاكِ  
 خَلْقِ رَا بَهْرِيْنِهٔ ظَا هِرِ نَسَا خْتِ بَرِّيْتِ خُوْدِ رَا وِجُوْدِ  
 عَلِيْهِ الصَّلٰوةِ وِلْسَا مِ نِيَا مَرْجِيْلِكِ اَدَمِ مِيَا نِ اَنْجِيْلِ

وَاَنَا اَوَّلُ النَّاسِ خُرُوجًا اِذَا  
 بُعِثُوا وَاَنَا قَائِدُهُمْ اِذَا وَقَدُوا  
 وَاَنَا خَطِيْبُهُمْ اِذَا اَنْصَتُوا وَاَنَا  
 اَمْسُشَقْعُهُمْ اِذَا حُجِسُوا وَاَنَا  
 مَبَشِّرُهُمْ اِذَا يَكْسَرُوا اَلْكَرَامَةَ  
 وَاَلْمَفَايِيْحِ يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَلِوَآءِ الْحَمْدِ  
 يَوْمَئِذٍ بِيَدِيْ وَاَنَا اَكْرَمُ وَاَوْلٰٓئِ  
 اٰدَمَ عَلٰٓى رِجْلِيْ يَطُوْفُ عَلٰٓى اَلْفِ  
 خَادِمٍ كَا نَهْمُ مَبِيْنٌ مَّكْنُوْنٌ وَاِذَا  
 كَانَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كُنْتُ اِمَامَ النَّبِيِّۦنِ  
 وَخَطِيْبَهُمْ وَاَصْحَابَ سَخَا عِنْتِهِمْ  
 غَيْرِ فُخْرٍ لَوْ كَا وَاَلْمَا خَلَقَ اللهُ سُبْحٰنَهُ  
 اَلْخَلْقَ وَاَلْمَا اَظْهَرَ الرَّبُوْبِيَّةَ وَاَكَانَ  
 نَسِيًّا وَاَدَمُ بَيْنَ الْمَسَاءِ وَالطُّلُبِ -

شعری نامہ بعضیوں کے درگروہ کہ دارچین بن سید میثروہ پس ناچار قصہ خان اچھین  
 پیغمبر سید البشر علیہ الصلوٰۃ والسلام خیر الامم باشندہ گنیم خیر امتہ آخر رحمت نعتیہ  
 وقت ایشان ست مکذبان او علیہ الصلوٰۃ والسلام بدترین نبی آدم الا عترابہ  
 کشد کفر او فنا کا نشان حال ایشان ست تا کلام صاحب دولت را با تباع

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَزْرٍ وَسَيِّئَ بَرِّ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 بَرِّ لَيْفَةٍ شُونَدِ وَمَنْ كَشَندهٔ مَرُومِ وَقَتِيكَ بِيَانِدِ  
 بَرِّ رَاكِهٔ خَدِ اِشْتَانِ وَمَنْ خَطِبِهٔ خَوَانَدِهٔ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 خَا مَوْشِ شُونَدِ وَمَنْ كَمْ طَلَبِ كَردهٔ شُوْدَارِ مَنِ بَرِّ اِشْتَانِ  
 وَقَتِيكَ جَبَسِ كَردهٔ شُونَدِ وَمَنْ بَشَارَتِ جَهَنَّمَ اِشْتَانِ  
 رَا وَقَتِيكَ نَوْمِيْدِ شُونَدِ بَرِّ كِي وَاوَانِ كَلِيْدِ اَنْزُوْدِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوِ حَقِّ لَقَا وَاوَانِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ وَمَنْ كَرَامِي فَرَزْدَانِ  
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْدِ كَارِ خُوْدِ كَرْدَنِ كَرْدِنْدِهٔ بَرِّ رَضِ شَا  
 كُوِيَا اَنْ اَنْ بِيْضِهٔ كُنُوْنِ اَنْدِ وِجُوْنِ بَا شَدِ  
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِّ اَمْرِ جِبْرِيْلِ وَخَطِيْبِ اِشْتَانِ  
 وَخَدَاوَنْدِهٔ شَا عَا مَتِ مِيَا نِ اِشْتَانِ بِنْفِرِ فُخْرِ وَا  
 اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بَدَسْتِي نِيَا فَرِيْخْدَنِ پَاكِ  
 خَلْقِ رَا بَهْرِيْنِهٔ ظَا هِرِ نَسَا خْتِ بَرِّيْتِ خُوْدِ رَا وِجُوْدِ  
 عَلِيْهِ الصَّلٰوةِ وِلْسَا مِ نِيَا مَرْجِيْلِكِ اَدَمِ مِيَا نِ اَنْجِيْلِ

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَزْرٍ وَسَيِّئَ بَرِّ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 بَرِّ لَيْفَةٍ شُونَدِ وَمَنْ كَشَندهٔ مَرُومِ وَقَتِيكَ بِيَانِدِ  
 بَرِّ رَاكِهٔ خَدِ اِشْتَانِ وَمَنْ خَطِبِهٔ خَوَانَدِهٔ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 خَا مَوْشِ شُونَدِ وَمَنْ كَمْ طَلَبِ كَردهٔ شُوْدَارِ مَنِ بَرِّ اِشْتَانِ  
 وَقَتِيكَ جَبَسِ كَردهٔ شُونَدِ وَمَنْ بَشَارَتِ جَهَنَّمَ اِشْتَانِ  
 رَا وَقَتِيكَ نَوْمِيْدِ شُونَدِ بَرِّ كِي وَاوَانِ كَلِيْدِ اَنْزُوْدِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوِ حَقِّ لَقَا وَاوَانِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ وَمَنْ كَرَامِي فَرَزْدَانِ  
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْدِ كَارِ خُوْدِ كَرْدَنِ كَرْدِنْدِهٔ بَرِّ رَضِ شَا  
 كُوِيَا اَنْ اَنْ بِيْضِهٔ كُنُوْنِ اَنْدِ وِجُوْنِ بَا شَدِ  
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِّ اَمْرِ جِبْرِيْلِ وَخَطِيْبِ اِشْتَانِ  
 وَخَدَاوَنْدِهٔ شَا عَا مَتِ مِيَا نِ اِشْتَانِ بِنْفِرِ فُخْرِ وَا  
 اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بَدَسْتِي نِيَا فَرِيْخْدَنِ پَاكِ  
 خَلْقِ رَا بَهْرِيْنِهٔ ظَا هِرِ نَسَا خْتِ بَرِّيْتِ خُوْدِ رَا وِجُوْدِ  
 عَلِيْهِ الصَّلٰوةِ وِلْسَا مِ نِيَا مَرْجِيْلِكِ اَدَمِ مِيَا نِ اَنْجِيْلِ

وَمَنْ خَسِنَ مَرُومِ أَزْرٍ وَسَيِّئَ بَرِّ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 بَرِّ لَيْفَةٍ شُونَدِ وَمَنْ كَشَندهٔ مَرُومِ وَقَتِيكَ بِيَانِدِ  
 بَرِّ رَاكِهٔ خَدِ اِشْتَانِ وَمَنْ خَطِبِهٔ خَوَانَدِهٔ اِشْتَانِ فَيَتِيكَ  
 خَا مَوْشِ شُونَدِ وَمَنْ كَمْ طَلَبِ كَردهٔ شُوْدَارِ مَنِ بَرِّ اِشْتَانِ  
 وَقَتِيكَ جَبَسِ كَردهٔ شُونَدِ وَمَنْ بَشَارَتِ جَهَنَّمَ اِشْتَانِ  
 رَا وَقَتِيكَ نَوْمِيْدِ شُونَدِ بَرِّ كِي وَاوَانِ كَلِيْدِ اَنْزُوْدِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ رَا سَتِ شَنَاوِ حَقِّ لَقَا وَاوَانِ  
 بَرِّ مَنِ سَتِ وَمَنْ كَرَامِي فَرَزْدَانِ  
 اَدَمِ نَزْدِ پَرُوْدِ كَارِ خُوْدِ كَرْدَنِ كَرْدِنْدِهٔ بَرِّ رَضِ شَا  
 كُوِيَا اَنْ اَنْ بِيْضِهٔ كُنُوْنِ اَنْدِ وِجُوْنِ بَا شَدِ  
 رُوْزِ قِيَا سَتِ بَا شَمِّ اَمْرِ جِبْرِيْلِ وَخَطِيْبِ اِشْتَانِ  
 وَخَدَاوَنْدِهٔ شَا عَا مَتِ مِيَا نِ اِشْتَانِ بِنْفِرِ فُخْرِ وَا  
 اَكْرَمِي بُوْدِ اَنْ سَرُوْرِ بَدَسْتِي نِيَا فَرِيْخْدَنِ پَاكِ  
 خَلْقِ رَا بَهْرِيْنِهٔ ظَا هِرِ نَسَا خْتِ بَرِّيْتِ خُوْدِ رَا وِجُوْدِ  
 عَلِيْهِ الصَّلٰوةِ وِلْسَا مِ نِيَا مَرْجِيْلِكِ اَدَمِ مِيَا نِ اَنْجِيْلِ





# کتاب صد شکر و پنجم

معه بمهرمانی...  
گوشیون وادی...  
بعون و تکریم...  
۱۶

بسیادت و لغایت پناهی شیخ فزید صدور یافته و ترغیب برینا بعت صاحب شریعت  
علیه و علی الیه الصلوات والتسلیمات و عداوت ابغض و غلطت بانحال فان شریعت  
علیه الصلوات والسلام شرفکم الله سبحانه انه بنشر نرف المبررات المعنوی من الصلوة  
الذمی الفرشی الهاشمی علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها  
كما شرفکم بنشر نرف المبررات الصوری ویرحم الله عبدا قال امینا میراث صوری  
ان سرور علی عز الیه الصلوات والتسلیمات بعام خلق تعلق دار و میراث معنوی بعام الم  
که آنجا همه بیان معرفت و رشد و هدایت شکر علی میراث صوری است که میراث

و کمال حدیث...  
شکر علی...  
صاحب شریعت...  
میراث صوری...  
میراث معنوی...

۲۸  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام علی  
محمد و آله الطیبین  
الطاهرین  
و علیهم السلام  
و بعد  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام علی  
محمد و آله الطیبین  
الطاهرین  
و علیهم السلام  
و بعد

متعلق کرده و لکن بالمبررات المعنوی لا یتصور الا کمال الاتباع المصطفوی علی الصلوة  
و السلام و التقیة صلیکما یاتبعه و اطاعت فی اول امر و نقایه و کمال تا بعت نرف  
کمال محبت ابان سرور علی الصلوة والسلام مصرح ان الخیب یقن هو الا مطیع و علامت  
کمال محبت کمال بغض است افتاد او سوی الله علیه و سلمه و اظهار عداوت بانحال فان شریعت  
او علی الصلوة والسلام و محبت ما بعت کجا نش نادر و محبت دیوان مجرب است ابان محبت  
نازوبانحال فان مجرب و جاتی فی نماید و محبت متباینه حج نشووند حج متباینه افعال  
لقته ان محبت یکسر سلام عداوت و کبریت نیک تامل باید فرمود که هنوز کار از دست فرقه  
است تمارک ما پیشین میتوان نمود فرود کار از دست برود و غیر از اند است معنی نخواهد بود  
و بوقت صبح شود مجبور و معلومت بگذار که باخته عشق و شرب و مجرب و تسلع و نافرود  
در غروب است و معاملت آخروی آبدی بر آن مترتب زندگانی چند روزه را اگر تا بعت سید

متعلق کرده...  
کمال محبت...  
کمال بغض...  
میراث صوری...  
میراث معنوی...  
میراث ابدی...

اولین و آخرین **عَلَيْكَ عَلَيْهِ اِلَه الصَّلَاةِ وَالتَّسْلِيمَاتِ** بسر برده شود امید نجات ابدی است  
 و الا پنج دُرسج است هر که باشد و هر عمل خیر که بکند **عَظْمِي كَابِرُوِي** هر دو سراسر است  
 کسیکه خاک و ریش نیست خاک بر سر او به حصول دولت عظمی متابعت مستوف بزرگ گلی  
 و نیاوی نیست تا و شوازیاید بلکه اگر زکوة مغرورنده مثلاً موژی شود حکم ترک کل دارد و عزم  
 وصول حضرت چه مال مزکی از ضرر پآمده است پس معالجه وقع ضرر زمال و نیاوی اخرج زکوة است  
 از آن اگر چه ترک گلی اولی فصل است اما ادائے زکوة هم کار آن میکنند آسمان نسبت  
 بعرض آرم فرود و رنه بس علی است پیش خاک تو در پس لازم است که بگلی است و ایمان  
 احکام شرعیه باید صرف نمود و اهل شریعت را از عمل و صلح تعظیم و توقیر باید داشت و در  
 تعظیم شریعت باید گوشید و ابل هوات و بخت را ذلیل و خوار باید داشت **مَنْ دَفَرَ صَحَابَ**

توابع من با صلح اکابر  
 من حاد اصدر صلح اکابر  
 ع پنج درسج است هر که باشد  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند  
 ع عظیمی است هر که بکند

بِدَعَايَةٍ فَقَدْ أَهَانَ عَلَى هَذِهِ الْإِسْلَامِ وَبِالْفَارِ كَوِثْمَانِ خَدَائِي سَرَّ جِلْمُو وَثَمَانِ سَوَلِي  
 عَلَيْكَ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وِثْمَانِ بَايِدُو وَوَرُوَيْلِ وَخَوَارِي اِيْشَانِ سَمِي بَايِدُو  
 و پنج و جبر عزت نباید داد و این بید و لسان را و مجلس خود راه نباید داد و انس نباید نمود و راه  
 شدت و غلظت را با ایشان پیش باید کرد و و هما اکمن در سج امر سے با ایشان رجوع نباید نمود  
 و اگر فرضاً ضرورتی افتد در رنگ تقصائے حاجت انسانی بگزه واضطرار قضای حاجت  
 از ایشان باید نمود و آریک بجناب قدس جید ز رگوار شام **عَلَيْكَ عَلَيْهِ اِلَه الصَّلَاةِ وَالتَّسْلِيمَاتِ**  
 میرساند نیست اگر این راه رفته نشود وصول بان جناب قدس شوار است **يَهْتَاكَ هَذِي**  
**كَيْفَ اَلْوَصُولُ اِلَى سَعَادَةٍ وِدْوْنَهَا ۝ قُلُّ لِّلْجِبَالِ وِدْوْتٌ مِّمَّنْ حَيُّو ۝ زَبَاوَهُ طِبْرًا**  
 نایسته اند که پیش تو گفتم غم دل بر سیدم به که دل آزرده شوی و رنه سخن بسیار است

سلطان احمد شاه  
 فیست کرامت من  
 غفر زور و تیرگی  
 من با او و زوال  
 غلام و الامم  
 کلا الشفق  
 الفخر من  
 طبریا کالات  
 الفخر من  
 طبریا کالات

مصلح المسلمة  
 الله تبارک و تعالی

طبریا کالات  
 الفخر من  
 طبریا کالات  
 الفخر من  
 طبریا کالات

مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (رح) آن کتاب است که گروهی به انبیا و اولیا قابل باشد این مکتوب برای است سلسله مقبول، اشخاص جامع اکالات مثل صل است. مکتوب  
**313-290-243-221-168-66** یا به حکم یک کشور مثل محمود غزنوی باشد فرمان غامری و باطنی داشته باشد.

علا طریقه تشبیه به واسط حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و قیقت بلند دارند و درین طریقه با برتری دارد و طریقه تشبیه که نسبت ما از طرف رحمت للعالمین منسوب است و از نام گفته زیاد  
 تعجب آن است که طریقه تشبیه نهایت در ابتداء درج کردن و طریقه تشبیه یعنی طریقه اصحاب کرام است و ریاست و مجاهدت در مقابل نفس عار و تا احکام شرعی و التزام متابعت سنت نبویه  
 طریقه اصحاب کرام را مخصوص است که این اولیا، الله بزرگواران اول صحت در لعلمین میسر شده که اولیا، الله صحتی، بهترین قرون قرن قح سحاب گفته، قیاس کنی زسمن و بعد از آن این  
 بزرگواران اول صحت محبوب همان محمد مصطفی (ص) میسر شده و بواسطه الزام سنت است و سنت نیز لازم که حقن و از به امتیاب نهد که در حدین یک کنگ گوشت است که آن قلب  
 ساک است که آن قلب دیگر است که آن اصلاح شمه نام بدن اصلاح است. دوام ذکر الهی تعلق دارد و دیگر الهی مشمول شدن بار بار الله الله گسکن خاطر آنکه ذکر الله فرض من قبل کل  
 فرض که در ولایت اولیا، الله و درجات خاص طور به ولایت مهدی معاد ولایت سر کله سر قم است ولایت اولیا، الله صغیر، کبریا پنمبران، و علیا است ماکو ولایت است. ولایت که در تمام  
 کالات زیاد دارد. تمام مقامات نسبت ثبات است و نسبت در تمام نسبت با برتر است و تعلی ذات پاک الله به اکثر مشایخ به نرود الله تعالی بارگاه تمام جاب به مثل برق سرعت یکسره و طریقه تشبیه  
 ، صوفیه، نقاب و مباحث ذات پاک است و نیز ضروری میباشد بید انحصار صورت کبر و تعارف در بر بزرگان نسبت بهین حضور تشبیه است و نسبت به تشبیه به حضرت خواجه کان عبادت از این  
 حضور تشبیه است این حضور را حضور بی مب یکسره غیر حضور هیچ نوع عبادت فرض و نقلی قبول نشود بخاطر اینکه لاسلوت الا حضور القلب و تشبیه بلند دارد باقی تمام طریقه مشایخ فضیلت دارد  
 ز مثل تشبیه، تشبیه هر موط فایه تا ملوک جناب و تجلیات به عورات میاید و مراد از آن بهین قرب الله است و طریقه عالی تشبیه نسبت با حضرت ابوبکر صدیق منسوب است و نام اصحاب از  
 پنمبر طریقت بهت کرده بود از آن وقت الی وقت حاضر جائز و منکر از اصحابان سنده و محبوب مصطفی (ص) بهم ولی بود هم نبی ولایت به طریقت تعلق دارد و نسبت به شریعت و ارث رح  
 لعلمین آن است که هر دو علم داشته و کامل وارث است اگر در شریعت حصه دارد و در طریقت حصه ندارد آن را نیم وارث یکسره فوق دیگر نیامت اشاره به مکتوب (66-168-  
**313-290-243-237-221** میباشد.

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قایل باشند این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (302.292.287.285.113) علقه ذاکرین اوباء، امد جذب، وجد و رقص عتانی علقه ذاکرین حر سلطان نظیر این مکتوبات خود را بشمارد که در کدام راوردان است برای  
مومنین و مسلمان که در خیرت نقشیده اند که خیرت ستر است جذب، وجد و رقص آن به تمام اطلاق دارد و چند وقتی هست در باره اوباء، بهتر از صد سال عبادت بی ایمانی در صد سال عبادت کننده و سینه و قلب انوار  
و روح سرخشی اشفاقان فیض انوار که سینه سینه تعلق دارد آن عاقلان از آن خبر ندارد، عالمان بی عمل جذب وجد و رقص عتانی را عمل شیطانی میگویند که این خود ضرورت دین را انکار کرده است، امد (ج)

99 اسم مشهور در یک نام اسم اعظم است موجود الله، مطلوب الله، سبوحه الله، مستودع الله و در ایشان از امد طلب خویش را بنموده رابع به این لازم است یک مثال اول از صد عالمان شیر  
دل را که از حب و دوست برسانند میگویند که عمل شیطانی است و خدا در آن وقت و خدا در آن زمان به صدای آن جذب وجد رقص می نهند آن را عمل شیطانی میگویند و در حقیقت از خیرت نقشیده سکر است و اهل پاک  
ذاکرین را شیطانی میگویند از راه عاقلان و مشفقان یکایک مترین و حتی امد خبر ندارد مثال عقل دیگر مومنی و دشمنی که بر یکدیگر مشق و محبت دارد و عاقل و متروپه بلایع این مشق محبت را در که کرده نیستند و هر  
عالم که در خیرت مثل نباشد مثال بلایع است و مثال عقل دیگر که یک کاسه حام را چند عالم گذاشته برای خوردن - عالم اول غذا را ناشیده و میگوید بخام است و عالم دوم غذا را ناشیده و میگوید شیرین است و عالم  
سوم غذا را ناشیده و میگوید بی مک است عالم چهارم غذا را کافلا ناشیده و میگوید صحیح است - و هر عالم و هر که به از ذاکرین پی برده و در خیرت مثل نیست و در خیرت دارد و بنیاد نظر نشان باطل و باطل است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قایل باشند این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

شریعت در حقیقت عبادت است غیر شریعت عبادت اها و نذرت است.

خداوند آن سه عالم که چشم زده بود خودشان هم مرده و میمانند عاقلان بی عمل از خارج جانت بینند سین غیر متدین بی دین عالمان مثال طریقت است و آن نم وارث است بگذرد مومنی عمل وارث  
دارد آن عالمان فعلی که در پاکستان خود را در یک تحلیس مگر مگر قتل و قتل بنده در عمل 40 سال - میلیون دشمن را شنیده نمونده و مومنی می شود که باست آید که کدام ملک به فروش رسانیده چه شده  
باید جلوه بدهند و حقیقت این عمل خدمت به اسلام بوده بلکه خدمت به یهود و نصارا است یهود نصارا و مومنی اسلام داشته و مشهور به اخوان المسلمین بوده و حقیقت اخوان المسلمین بوده و هر قتل غیر حق را به حق شرب دیدن و  
نذرت و آن شخص میگوید که ذن آن حد توبه توفیق از آن سلب شده از آن عالم و ناخبری توبه اش قبول می شود آن تفرقه از اول غفلت است مرکز در حقیقت - غفلت مع نشود تفرقه نذرت است و عتاب برتر از  
تفرقه نیست تفرقه حد حق یعنی حد عاید عمل همین است و آینه هر یک تفرقه قتل و قتل به هم اصلاح نیست و نیم اهلان پشت زده آن قتل و قتل در نظر و نذرت و قتل - مثل حکومت عربستان سعودی که عدالت نمائی به  
ذبح بهری جاسوس انگلیس از بین برده آن گروه که در خارج به اساس است در سر بر همان قتل و قتل به چشم سر دیده و بنده که شهادت ملک با صبر دارد و نکرند و درین جمهور آن شخص که خارج، ایش از آن مرجع توبه  
میکنند از آن خبر باشد، مثل محمود فتوی سواد قوم نه مکتبی است نام نهاد اسلام مانع که موجب همان حضرت محمد مصطفی هم نبی بود مومنی است - شریعت تعلق دارد و در خیرت دینی به ولایت تعلق دارد و که در آن عالم  
نام نهاد و مکتوبات فوق ساد و شیرترین عالمان بی عمل و این اشخاص ولایت دارد و کتاب (48.33.53) این اعداد را ثبت کرده - به عاقل یک دلیل پس است ما به اهل نام قرآن نغمه شده به هم کم  
است

مکتوبات امام باقر علیه السلام فی احوال آن کتاب است که هر گروه که بآیند، او ایامه قایل باشند این مکتوبات برای است سلسله متوال، اشخاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب (255-186-80-48-53-33) ایمان عالمان بی عمل و عاقد حقیقت جاهلی و جاهلی دعوی اسلام باطل و باطل است هر قانون از خود شروع و نغیه دارد  
قانون اساسی، قانون و مکرر اساسی، قانون حقوق بشر و قانون زن نام نهاد متعلق بشر زمان باشند همچنان یک زن در ایوان پیش بی بی سی اعلان نموده که من برای دو شخص صلاح کردم هر دو بی وفا بودند

ابابک صحیح کرم یک سید وفادار بود یک هم خشت است و زن هم خشت است قانون و کوراسی و آزادی نسبت باشد که هر دو معنای فدا و آخر زمان است مثال اول در ایوب بی بی سی فدا پیش اعلان نمودند که کرام الدین کریم رئیس خدایسین قوتبال افغانستان به در تهاذ نمایی بر تیم قوتبال زنان افغان یک سیلون دالر امر بچلی جریر کردید که این خود حقیقت یک اعلان به مرده گوی است.

و قدم اول عام مسلمان مبارکی میمانند و این گل شان دشمنی به مسلمانست و دوم به اساس دولت و پا چکی مسلمان بد جان هم انداختند و این هم علایم دشمنی شان است که این قانون در پشت پرده برایت کشند و شان امحیس است که به عقاید باطل از نام اسلام استاده میکنند و حقیقت به مثل کھیا بود و تعداد افغانستان و نظر دارند که در شکر کابل به چشم سر دیده میشوند و حقیقت قانون امحیس به مسلمان شل و مرطیل است اما سناذ نهایت خویش را بر علیه اسلام اوامر میدهند و حقیقت اسلام و کفر شدی که در هر دو ضدین در یک جامع نیفتند و جمع کردن آن محال است و اسلام عزت و ادون است

کتابت ام پانچواست یعنی در آن کتاب است که هر گروه بنیاد او را به قول باشد این کتابت های است مسو قوتبال اشخاص مانع حکومت مثل مثل است. کتابت های (163-276-289) یکه ماکر یک کشور به اساس کتابت فرمان صادر نیکه که دست اسلام باشد زیرا که کفر خوار و ایل شدن و اصل حقیقت و سعادت در جهان مختلف واری دین اسلام و موجب هم مصطفی اص او با آوردن احکام دین اسلام میباشد و ازین برهان رسوم کفری میباشد. بیکه در ام انبیا و او انبیا و عتبه و ادو از جد است سلبه صاحب سید سید نکره کتابت نام بانی الهی خود را ستایه نیکه که کتابت های (163-274-259-186) دولت به اشخاص به حق ترتیب شده که در سعادت و کوراسی سر سبزند هر نوع دست از برهان شد حضرت محمد مصطفی اص است و دشمنی به قانونی شریعت است که کتابت های (54-186-255) او که کتابت بیان آیت سعادت و مقابله کار بدترین و حق تعالی که کتابتند در تمام فرمان صادر نموده اول علم شریعت احکام دست است و دوم عقاب اسرار علم طریقت است و آن اسرار تمویل و مداراتین به غیر مکر اشخاص غیر بار او و قناده اسرار به خاص مسلمان ظاهر کردن و عام مسلمان آن اسرارشان ندان که در راه راست گمراه نموده و دست بی راه نموده و کفر خلق را میران نموده و گمراه کردن است و سناذ کفر و دین یافته و خیال باطل هم غالب است و غیر قابل است کتابت های (276-289-266) اعلان بی بی سی فدا و شیک یک زن که تهاذ او شخص صحیح کرم آن دو شخص وفادار نموده اما یک یک صحیح کرم آن یک وفادار به آدشت نمودند و در است حال او قنوت میکند.

کتابت های (80-33-53-48) کتابت 195 سوزین حکومت یکه در شریعت را بر پیش گیر و تهاذی و کابانی نصب نموده و اول اسلام یکه کوراسی و ترس نباشد مانند افوس و زنان پادشاه حاضر در زمان و امیران قوم و وقت حاضر و حقوق یکه در 199 داده و دشمن اهل مذنب نظر نمیدهند بر در بران و امیران بر زبان کلانم است تا ازین اسلام حقیقی دفاع نمایند تا دوح رحمت لعالین از شمار نمی شوند. برای مایل یک دلیل پس است اگر به مجال نام قرآن هم تم تمهید به هم کم است

چونکه بر شان که چون دولت را محکم گرفت و بنویسند آزار دست بدهند قتل و قتل هر دو طرف مسلمانان و نظر دارند به سنیست و بنیاد آخرت بر کردن آن ظالمان است و تمام مسلمانان یکه یک آواز بگویند که خارجی ما از خاک پاک خارج نموده مثال اشخاصیکه مخالفت صلح بسته نمیخوانند صلح یکه با زبان میمانند که آزادی بیان و حقوق زن ازین زده که آن آزادی زاده امحیس و محمدین است که هر نوع کتار شان مرده است و همان زمان غاصبن سینه که سیلونا زمین حکومتی و شخصی را نصب نموده مثال دیگر شاهان و صلح خان غازی که از طرف اشخاص بی عمل و چون پرست از حکومت

گذر رفت و درین سالها تفرقه اندازی نمود و حکومتش را مستول دادند و بعد از آن نگرگشایی صورت گرفت و در طول 40 سال به میلنا شخص بی کت و بار شدت رسانیدند و خیر حق را به حق متریب دیدن و آن اشخاص نذوق است و چکی پرست و دنیا پرست بودند و چکی پرست بستند و حق را قبول ندادند و بناظر نیم متر چکی شریعت محبوب محمد صطفی (ص) را قبول ندادند و حالیکه چکی حقیقی در آخرت بزرگترین مبرفور می باشد که درازی آن پنجاه سال راه است که بالای شان رسول (ص) نشسته دست راست شان آدم (ع) دست چپ شان ابراهیم (ع) می باشد اندازه باندازه و کرسی های اولیاء احد بلندی شش ماوراء باشد و موستان کرسی های شان خشت دروزن باشد بشرط که سمت صید و شت باشد یعنی صید و اهل سنت اجاعت باشد آن سند و کتاب انیس الواصلین ص 75 می باشد و مقام اولیاء احد و ولایت در چندین قسم است مکتوب (18-21-216-260-301-302) اشخاص غافلان و بنا خیر از دین بیله خبر دار شوند پس در اسلام نیست اگر باشد بیرون فرعون و فرودشاد قدون می باشد و چکی پرست مکتوب (195) بید شریعت به ترقی باشد و در کمزوری اسلام کمزوری صد و صد انفس ظاهر مشران و عام مشران و جمهوری وزیران حکومت امیران و بزرگان علاوه است که در وقت حاضر حکومت اختلاف صاید و شنی خدای اهل مذسب اهل نظریه دار و از دین مقدس اسلام حقیقی دفاع قایم که روح رحمت لعلین از شمار می شوند و حدیث محبوب بیان محمد (ص) گفته اند که من اهل شیطان الا ترسون، شیطان الانس اشد من شیطان الجن و محل شیطا فقا و آقا املا عثمان من طلب العلم الدنیا و جو کافرو من طلب العلم للجهنم فحق و طلب العلم للعلی فو مسلم.



عنه تربطت قبول اندر سره درون نماز نبود اینها ایشان است ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در ساحتی فیه دعوی اتباع آن سرور  
 نمودن علیک الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم  
 اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه  
 الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یکتا بود آنهم علی شقی  
 الا انهم هم الکا ذنبن مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب  
 آن سرور اند علیهم الصلوات والسلام اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم  
 اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلام و الغیبات  
 خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اصل  
 بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و سطره میان ایمان  
 و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا علن هذا القیاس سائر الذریع  
 و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله  
 من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه  
 و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است  
 بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود  
 و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلهم فی القعدله و الصندق و التبیلیغ  
 سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب اذ  
 بالله سبحانه و آیه و اگر طاعنان گویند که اهم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع  
 اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع لیکن بعضی است و بعضی را نیز  
 مذکوریم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در حدیثی که در بعضی از کتب معتبره آمده است ۱۲

باین ذلک سبباً اذکتک هم اکثر ذن حقا پس در ساحتی فیه دعوی اتباع آن سرور نمودن علیک الصلوة والسلام و بخلاف اتباع طریق اصحاب رضوان الله تعالی علیهم اجمعین دعوی باطل است بدان آن اتباع فی حقیقت عین مصیبت رسول است علیه الصلوة والسلام پس نجات را در آن طریق مخالف چه مجال یکتا بود آنهم علی شقی الا انهم هم الکا ذنبن مطابق حال ایشانست و شک نیست فرقی که مگر اتباع اصحاب آن سرور اند علیهم الصلوات والسلام اهل سنت و جماعت اند شکر الله تعالی علیهم اجمعهم الفیفة الشاجیه چه طاعنان اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والسلام و الغیبات خود از اتباع ایشان محروم اند کاشیعه و الخوارج و غیره خود بهیبت محاربت دارند و اصل بن عطایس ایشان از ملامت امام حسن بصری است که باثبات و سطره میان ایمان و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اذکر عننا علن هذا القیاس سائر الذریع و طعن کردن در اصحاب بنی الحقیقه طعن کردنست پیغمبر خدا جل شانها ما امن برسول الله من کفر بربنا اصحابه با چه نبش اینها منجر نبش صاحب ایشان میشود و نمودن الله سبحانه و تعالی این حدیث معتقد و الشوری و ایضا شریح که از راه قرآن و احادیث ما رسیده است بتوسط نقل ایشانست هر گاه ایشان مطلقون باشند نقل ایشان نیز مطلقون خواهد بود و این نقل مخصوص ببعین ذن ببعین نیست بل کلهم فی القعدله و الصندق و التبیلیغ سوا پس طعن ایشان آئی و احدی کان ینهم مسلمین طعن در دین است و العیب اذ بالله سبحانه و آیه و اگر طاعنان گویند که اهم متابعت اصحاب میکنند لازم نیست که جمیع اصحاب را متابعت باشیم بلکه من نیست متابعت جمیع لیکن بعضی است و بعضی را نیز مذکوریم جواب گوئیم متابعت بعضی وقتی سودمند است که انکار از بعضی دیگر بآن منضم نشود

در تقدیر انکار از بعضی متابعت بعضی دیگر متحقق نشود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء  
 ائمه فضیلتان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شاید این اقتداء نیز ایشان را دانسته  
 بایشان تبعیت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه متابعت حضرت امیر مؤمنان  
 محض افترا است بلکه آن انکار نمی بحقیقت انکار حضرت امیر است و در دست صریح هر قول  
 و افعال ایشان را و احتمال تقییه را در ماده اسب امده راه وادون نیز از سخنان عقل است محصل صریح  
 هرگز تجویز نمی کند کاسد آمد با وجود کمال معرفت و شجاعت تبخیر خلفاء ائمه را حتی سان سلطان  
 و از مرد اطهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اسلام این قسم  
 نفاق متصور نیست شاعت این فعل باید دریافت که حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع  
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد آمد مجوز باشد تعظیم و توقیری که  
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میکردند و از ابتدا آنها ایشان را  
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر غیر واجبست  
 تر تقییه را آنجا راه وادون بزرگ می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک  
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالتک و الله ینصیب من یشاء من الذناب کفار ینکفون  
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار کند و آنچه مخالف اوست اظهار نمی کند و می پوشد  
 و مقررست که نبی را بر خطا مقرر دشمنی با ین نیست و الا خلفه و شریعت او پدایمی شود پس  
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بنظر نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا  
 متصون بود و از زوال محفوظ بپرسه اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منع تر گویم  
 که متابعت جمیع اصحاب و اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف  
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعضی است از متابعت جمیع محروم است چنانچه

معه تقییه تبخیر  
 امکان صرف آن  
 مع مخالفت نبی است  
 کبریت

تکلیف است  
 در متابعت آن

تکلیف است  
 در متابعت آن  
 در متابعت آن  
 در متابعت آن

کلمه ایشان متفق است اما شومی انکار اکابر دین در اختلاف می اندازند و از اتفاق می  
 برآورد بلکه انکار بعضی اهل بانکا بقول اومی رسانده و اینها مبتنی بر شریعت جمیع اصحاب اندک است  
 این کتاب تصحیح شده و در حدیث آمده که هر کس چیزی از شریعت ما رسیده است و همچنین قرآن  
 از هر صدی آنکه فاسد است و اگر فاسد جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بعضی است  
 جمیع شریعت در ما و در دیگر متحقق نگشت تکذیب الطهارت و القلاکة قال الله تعالى لا تقربوا  
 ببعض الکتاب و کتاب و کتاب و کتاب فبعض فواجباً که من یمنع ذلك یتکموا الاخذ و غیره  
 الشیاء و یومر القیامه یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان است  
 بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوای این قرآن است  
 پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با بخار قرآن می کشد عباداً یا الله سبحان الله  
 از جهت دلیل تشییع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید  
 گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بدین تمام برجم میشود و چیزی فاسد هرگز تخریب نمی کند  
 که اصحاب آن سرور علی و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم  
 اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت سنی و سنی هزار اصحاب آن سرور حاضر  
 بودند و بطریق و غربت بجز حضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن  
 از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة فرموده که لا تجتمع امتی مسلمة  
 الا صلاکة و توفیق که درایت از حضرت امیر واقع شده است بوسیله آن بود که در آن شوره حضرت  
 امیر از طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نختصمنا الا لیکم کما نختصمنا عن الشیمة فی ایتنا  
 فکنا ان ابانکم فیکریمنا الله و اطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لا هسل  
 النبیت و یومر انکم عندهم فی الصلوة الا اولی من المصیبة اذ غو ذلك و اعملاقانی که در میان

بسیار است در بیان این کتاب  
 در حدیث آمده که هر کس چیزی از شریعت ما رسیده است و همچنین قرآن  
 از هر صدی آنکه فاسد است و اگر فاسد جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بعضی است  
 جمیع شریعت در ما و در دیگر متحقق نگشت تکذیب الطهارت و القلاکة قال الله تعالى لا تقربوا  
 ببعض الکتاب و کتاب و کتاب و کتاب فبعض فواجباً که من یمنع ذلك یتکموا الاخذ و غیره  
 الشیاء و یومر القیامه یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان است  
 بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوای این قرآن است  
 پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با بخار قرآن می کشد عباداً یا الله سبحان الله  
 از جهت دلیل تشییع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید  
 گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بدین تمام برجم میشود و چیزی فاسد هرگز تخریب نمی کند  
 که اصحاب آن سرور علی و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم  
 اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت سنی و سنی هزار اصحاب آن سرور حاضر  
 بودند و بطریق و غربت بجز حضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن  
 از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة فرموده که لا تجتمع امتی مسلمة  
 الا صلاکة و توفیق که درایت از حضرت امیر واقع شده است بوسیله آن بود که در آن شوره حضرت  
 امیر از طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نختصمنا الا لیکم کما نختصمنا عن الشیمة فی ایتنا  
 فکنا ان ابانکم فیکریمنا الله و اطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لا هسل  
 النبیت و یومر انکم عندهم فی الصلوة الا اولی من المصیبة اذ غو ذلك و اعملاقانی که در میان

در حدیث آمده که هر کس چیزی از شریعت ما رسیده است و همچنین قرآن از هر صدی آنکه فاسد است و اگر فاسد جمع ساخته اند پس انکار از بعضی انکار است از بعضی است جمیع شریعت در ما و در دیگر متحقق نگشت تکذیب الطهارت و القلاکة قال الله تعالى لا تقربوا ببعض الکتاب و کتاب و کتاب و کتاب فبعض فواجباً که من یمنع ذلك یتکموا الاخذ و غیره الشیاء و یومر القیامه یردون الی اشد العذاب با آنکه گوئیم که قرآن جمیع حضرت عثمان است بلکه جامع فی الحقیقه حضرت صدیق و حضرت فاروق اند جمع حضرت امیر سوای این قرآن است پس باید اندیشید که انکار این اکابر فی الحقیقت با بخار قرآن می کشد عباداً یا الله سبحان الله از جهت دلیل تشییع سوال کرده که قرآن جمیع حضرت عثمان است در حق این قرآن چه اعتقاد دارید گفت در انکار او مصلحت نمی بینیم که از انکار او بدین تمام برجم میشود و چیزی فاسد هرگز تخریب نمی کند که اصحاب آن سرور علی و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم و کلیم اجتماع نمایند و تقریر است که در روز رحلت آن حضرت سنی و سنی هزار اصحاب آن سرور حاضر بودند و بطریق و غربت بجز حضرت صدیق بیعت کردند این همه اصحاب پیغمبر را بر ضلالت جمع شدن از جمله محالات است و حال آنکه آنحضرت علیه الصلوٰة و التحیة فرموده که لا تجتمع امتی مسلمة الا صلاکة و توفیق که درایت از حضرت امیر واقع شده است بوسیله آن بود که در آن شوره حضرت امیر از طلبیده بودند چنانکه حضرت امیر فرموده اند ما نختصمنا الا لیکم کما نختصمنا عن الشیمة فی ایتنا فکنا ان ابانکم فیکریمنا الله و اطلبیدن ایشان نبی بر مصلحت خواهد بود و کالتسلیة لا هسل النبیت و یومر انکم عندهم فی الصلوة الا اولی من المصیبة اذ غو ذلك و اعملاقانی که در میان





والمعروف

تتمسكوا بها وعصموا عليها بالتواجد واليائمه ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة...

تتمسكوا بها وعصموا عليها بالتواجد واليائمه ومحدثات الامور فان كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة... سئل ابو جعفر عليه السلام عن رجل قال ما اجد في الحديث...

سئل ابو جعفر عليه السلام عن رجل قال ما اجد في الحديث... سئل ابو جعفر عليه السلام عن رجل قال ما اجد في الحديث...

سئل ابو جعفر عليه السلام عن رجل قال ما اجد في الحديث...

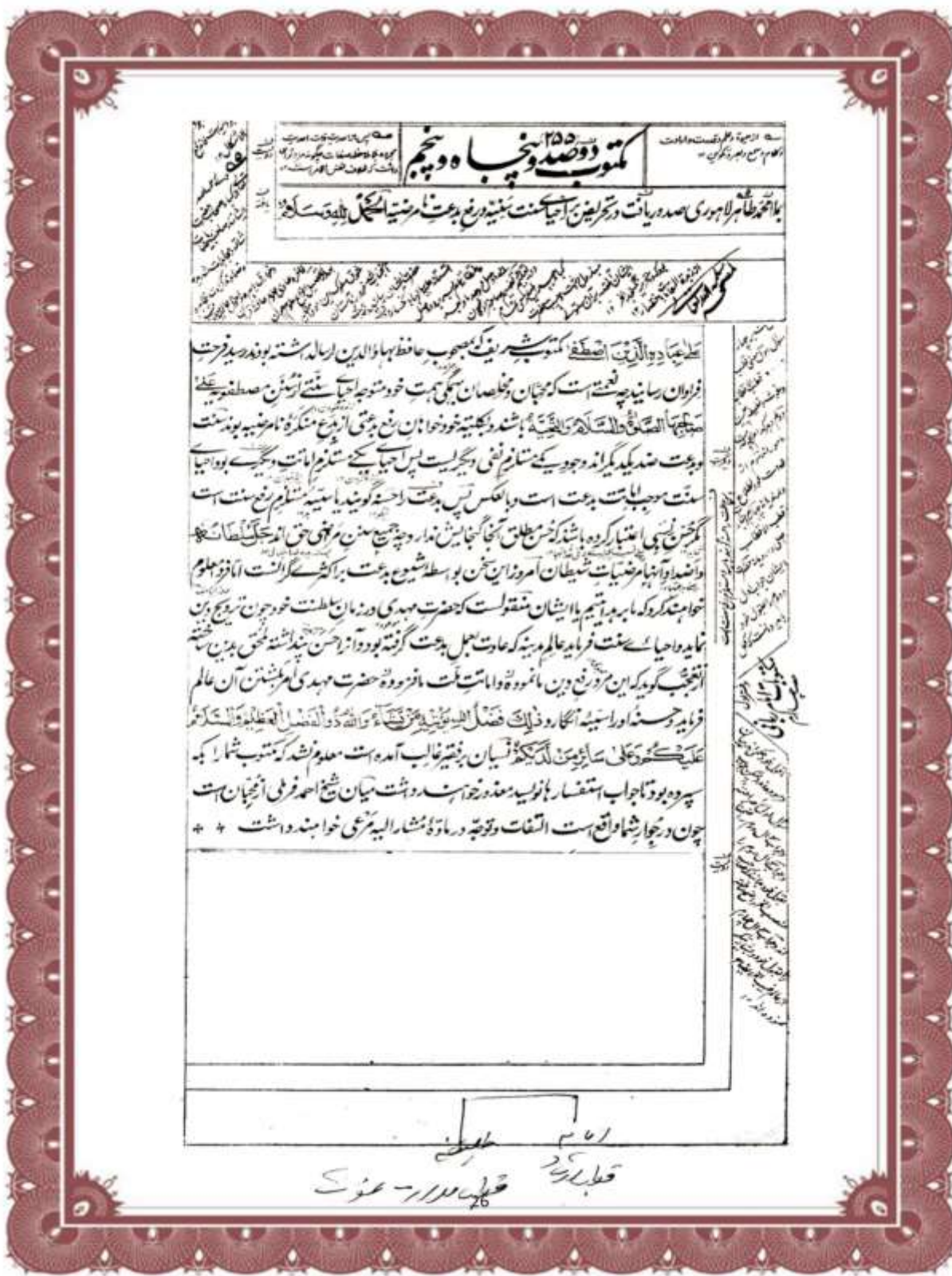
سئل ابو جعفر عليه السلام عن رجل قال ما اجد في الحديث... سئل ابو جعفر عليه السلام عن رجل قال ما اجد في الحديث...

والمعنى

٤٢

أَلِكَلِمَةِ قَالَهُمْ كَالْبُحْرِ بِأَيْهِمْ لَقَدْ نَجَّاهُمْ نَجْرًا مَّا الْقِيَّاسُ وَالْإِجْمَاعُ فَذَلِكَ  
 مِنَ الْبِدْعَةِ فِي شَيْءٍ فَإِنَّهُ مَطْمَئِنٌّ لِعَنَةِ النَّصُوحِ كَأَمْنِ نَجْدٍ فَاسْتَبْرَأُوا يَا أُولِي  
 الْأَبْصَارِ وَالسَّلَامَةَ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَالزُّمَرُ مُتَابِعَةُ الصُّطْفِ عَلَى رَأْسِ الْإِبْرَةِ وَالنَّبِيَّاتُ

لفظه طمئنت به فقلادون  
 ايضا طمئنت قالوا طمئنت قال  
 من قال قال الله جل جلاله  
 واليه المرجع والمآب  
 اعني من اتبع الهدى



صحیح تصحیح و تصحیح و تصحیح

کتاب و مصدق و صحیح و صحیح

بنا آنچه بر طبع و لاجوری صد و بیست و دو ترجمین از اینجا است

این کتاب در هر دو نسخه است و در هر دو نسخه است و در هر دو نسخه است

کتابخانه

عظیماً و در اولین اصطفی کند و شریف و صحیح حافظ و با او الین رساله شسته بود و در صدر حضرت  
فرزان رسانید چه نسبت است که چنان نگاهان بجز اصناف و مکتب است خود متوجه اینها شسته از این صلیف و مکتب  
حقیقیها با الصغی و ذلالت که از بقیه باشد و بکثرت خود خواند آن بیغ و بیغی از بیغ منکره نامرتبه بود نسبت  
و در جهت صدک و بکیراند و جووی که ستانم یعنی و بکیریت پر از حیا که ستانم است و صحیح بود اینها  
نسبت موجب است بدست است و با العکس تر نسبت و حسیه گونید یا حسیه ستانم یعنی نسبت است  
که خزین نسی یا مثنیاء کرده باشد که در مطلق است و بکیریت نسی نسی نسی نسی نسی نسی نسی نسی نسی نسی نسی نسی نسی  
و دانش و او بنها مرتب است و شیطان امروز این سخن بواسطه شیخ و بدست بر اکثر کتاب است اما در علوم  
تو امید کرد که ما بر چه تیمار یا ایشان منقول است که حضرت مهدی در زمان مملکت خود چون ترویج بود  
نماید و احیای نسبت فرمایند عالم بود که عادت عمل بدست گرفته بود و از این سخن پیدا شده یعنی بدین نسبت  
آنچه است که در این ترویج وین نام بوده و امانت است با فرموده حضرت مهدی علیه السلام آن عالم  
فرمایند و راستین احوار و ذلالت فضل الله و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب  
علیه السلام که در آن ترویج است و بقیه نسیان بر بقیه غالب آمده است معلوم شد که متبیب شمارا که  
سپرده بود و تا جواب استفسار بانویسب معذور و نحو است در وقت میان شیخ احمد فرقی از چنان است  
چون در جواب شما واقع است اقسام و توفیق و رماؤ بشمار الیه مرضی خواوند و داشت \*

این کتاب در هر دو نسخه است و در هر دو نسخه است و در هر دو نسخه است

ارام  
قطر  
فهرست کتابخانه عمومی

مکذبات امام باقر علیه السلام در آن کتاب است که حرکه و کوه به بنیاد، او ایضا قابل باشد این مکذبات برای است سله مستول، اخصاص جامع الکلمات مثل مثل است.

کتاب 267-268-266 ایله به اساس کتب باقریان صله که که خدمت اسلام بکنند به کفر.

ایله درین جمهور عادل مثل محمودی نژادی باشد اگر درین جمهور بالای یک و نیم متر جان خوش شریعت را تطبیق نگیرد چهل بالای حکمت شریعت را تطبیق نگیرد وزیران، قاضیان، کاتبان، و امینان، مامورین که درین راستا شده بی معلوم بشوند و درین حدس اسلام به سلطان درین مذهب یک قبضه کتبه و از یک قبضه کم کردن حکم ترشیدن را تارو که در غیر ترشیدن ریش بود آعدن سین خاستان و خاجران و مشاء، و توفیه کاوه میمانند و مشابست به یهود نصارا و قانون احمیس عمل کردن است و آن علایم دوستی با احمیس و عمل نمودن خلاف شریعت و دشمنی به شریعت موجب بجان محمد صحنی اص است اگر شایه شریعت به غیر از ریش قاطیه ترشیدن ریش در شریعت منع است.

ایله 124000 پنجم راهت نایم و برای ترشیدن ریش آشار آرزو نداریم و روی مبارک محمد رسول الله ص بر حرکس کران باشد اعلان بیلد ریش ترشیدن منع است و اگر منع نشود آن فاسق، فاجر و خودشان مردود و کتله شدن هم مردود است و نایکه از چهار امام مآجب و این با دو سوال شدیک به دیگر نظر بستر و اوند.

به عور مثال از چهار امام مآجب سوال شد ریش مذهب فرض است یا واجب امام شافعی جواب داد فرض است چون 124000 یا سب ریش را سترشیده به این اساس فرض است. امام مالک جواب داد واجب است چون یک پنجم از یک قبضه 4 انگشت کم کرد و این دلیل واجب است. امام احمد بن حنبل جواب داد سنت است چون من است محمد مصطفی ص استم آن نزد کار ریش بیلد من چه بیلد سترشتم و به سین دلیل سنت است. امام اعظم حنبل پنج انگشت دست را نشان داد از امام اعظم پرسید دلیل چیست گفتند اگر یکی از این انگشتان کم باشد دست عمل معلوم شود یا سب چه بکمل باشد به سین دلیل گفتند که اگر ریش را سترشیم چه می شود.

چنان یا سب زلف یا دست معلوم میشود مرد در ریش و حدیث ائمه میگوید که در حرکه که توبل فی دارین است آن را فوراً انجام دهید و حرکه که در آن عذاب فی دارین است به آن عمل کنید و حدیث باطل خوارج بی منق و عزت دیگر سلطان دارانی نماند اگر به این نسبت عمل نماند دست به دست آید و وقت شان تیر شود.

از طرف حاجی محمد جان قوم احمدزی موافق به زبان و مصرع حاضر

به عاقلان یک دلیل بس است به جا علان اگر قرآن را نعمت کنی بازم کم است.

کتابت علم بانی عهد است ثانی ارج آن کتاب است که هر که در دنیا آید او باید اولی قابل باشد این کتابت برای است سلسله متوال، اتماس جامع الکلمات مثل مثل است  
 فیصله کی غازی مرویدان مولوی و طایفه مطلق علوم حضرت علوم (00921338718434) که علیه همین در مورد ساخته. به تعداد (944) تقریر بر سروری و اصل 32  
 بی بی سروری میانه.

پنجم بر علیه سلام میزاید علیه نایب آینه که به نقش اصحاب کرام پیکار دارد. و در ادبی ران پیکار است که (مناظره کفر) ضریح را به حق مترب چون نذیق یعنی لیکه آت آخرت توبه اش قبول نشود.  
 ضرورت این را قضا نکند شدن کافراست.

شکرین دو ماده است که تعداد زیاد است و جواب بید گفت که گوشت که گوشتی زیاد است ماد هر که زمره کم است و آیین زیاد است ماطلاکم. و عاذه: زیاد است اما ساجد کم. عام سخنان زیاد است اما خاص اخاص  
 انیا کم است. عام مسلمین زیاد است اما خاص اولیا الله کم است.

این دنیا برای آسمان است و جنگ کافران و مظلومان است کافران خورج جزینان و مظلومان یعنی است. و کسانیکه خورج را در آغوشان آورده و حیات میکنند 600000 زبان را برود  
 ساخته با معانی هم 600000 یا سر را بی سر و سنان کرده و همین مردان از خورج هم بر ترسند عذاب الهی در چشم آنها ساز میگذرد.

سرور قوم نه مظهر قوم و مغان قوم خیانت کار قوم است کسانیکه خورج را در آغوشان آورده.

به تعداد بیست و هفت است فی الله است مصلحت مریان است به کسانیکه و پشت پرده خورج کار میکنند.

کتابت علم بانی باصل 127 هجرت و 103 هجرت شرح و توفت طلاب الصوف فن الذکرات بید به حرفه زبان ترجمه شود که سخنان از قده خورج در اعلی نبات یانه. سرور قوم کمی  
 است که نه مظهر قوم است.

لیکه از یک پنجه را که از نام پنجه بران اکل کرده است و بجز زن سنان بالای شان طلاق است. از یک ولی الله اکل کرده ان تمام او بیا. اکل است و زن سنان بالای شان طلاق است جل و  
 اسلام نیست اگر باشد پیروان شاد. نروود فرعون است.

السا که من اتمی سلطان الاخرسون، سلطان الانس الله من ایشطان ابن و عمل شایه آقا و آقا الماطنا

اگر شخصی کمی جو شاد است.

غازی مرویدان مولوی علوم حضرت علوم در سروری کثرت (32) بی بی کلاتر بر نموده که (72) کرده و فرق بی علیه باصل را ثابت نموده و بچکن متازی مرویدان مولوی ضیا. الله ارج ۱۹. سرور  
 الفقه و دست تقریر نموده (72) کرده و جسی را ثابت نموده است.

عاجی حب مان الله جدا السلام از قوم احمدی سید خوب کت که به نصیحت ماعل کند.

باز آن زنی که وقت از وقت بگذرد باز آن وقت افسوس ارزش ندارد.

لیکن این حرفها را قبول نمی نماید و عالم جاہل است علوم بر آینه.

اصح میفرماید تمام ارجاع صفت استاده شده و برای نشان گذاشته است بر کلمه تمام ارجاع گفته تا بجا گفت بیخ تمام آواز داد یک گروه در دین و به قلب گفت آن صادق مسلمان است دوم گروه در دین و به قلب گفت که نیتی و آن فاضل کافر است سوم گروه در دین گفت که نیتی به قلب گفت سستی آن را و حالات حرکت مسلمان سیمید چهارم گروه به قلب گفت که نیتی به زبان گفت سستی و در حالت مرگ بی ایمن میروید هم گروه سکوت اختیار کرده علامه اش از دست که با مردم گروهی با مسلمان مسلمان و با کافر کافر است از منافق میگویند. مرناقی در اقرار کافر میکنند و دین شیرین و به قلب تغنی باشد اصح علم قدیم داشت هر عمل انسان را اصح میداند که در آن حال و در آن ماه و در آن روز و در آن وقت این عمل را اجرا میکنند و اتمیده آری بنده که شکر نیک اجر و کعبه به طاب است آیت شریف و اله عظیم و ما تعلمون و ارجاع سنگین پریشان بود که شکرین و منافقین و کفایین ارجاع با صفتی از ارجاع با خوشحال بود اصح گفت در سوال تمام ارجاع با برام جواب بگویند رب شماستم؟ زیست زیبایی و زیست دنیا برای نشان و او و مسنوت آخرت را هم که گذارم را انتخاب میکنند و آن وقت شیطان نفس عاود شیطان در اشیاء داخل شود و آن حالت از پیش در دنیا داخل شده ظاهر آنکه برای سازود و آن حالت 26 بنده آواز گرفته و زحمه ارجاع با سنگین شام شده و ازین آن است که آواز ساز و سرود امیرس قول کرد (2) آواز شیطان حسن پرتی قول کرد 3- آواز امیرس بر اوستی را قبول دار شد (4) از امیرس شراب نوشی قول کرد 5- آواز شیطان به عت قبول دار شد (6) آواز امیرس ترک سلامت را قبول دار شد 7- آواز امیرس ترک حاجت قبول دار شد 8- آواز شیطان اسباب سرود قبول دار شد (9) آواز امیرس و خلعت قبول دار شد (10) آواز امیرس و خود سپندان قبول دار شد (11) آواز شیطان قبول دار شد (12) آواز امیرس از حرص دنیا قبول دار شد (13) احمد و یاکاری قبول دار شد (14) آواز شیطان کبره نعمت قبول دار شد (15) آواز امیرس خلق در میان مسلمانا قبول دار شد (16) آواز امیرس نیست کردن مسلمان قبول دار شد (17) آواز شیطان شرک به عت قبول دار شد (18) آواز امیرس کفر صلیه قبول دار شد (19) آواز امیرس حق اهل قبول دار شد (20) آواز شیطان کذب کردن قبول دار شد (21) آواز امیرس افعال به گروه قبول دار شد (22) آواز امیرس صلیه اهل قبول دار شد (23) آواز شیطان به نظری قبول دار شد (24) آواز شیطان به دشمنی قبول دار شد (25) آواز امیرس منع شیطان قبول دار شد (26) آواز امیرس برادر متبول دشمن دار شد این دنیا استخوان است چنگ خاتم و

مخلطان است کتاب التوحید، مغلان العارفين و بریلان الوصلين حضرت مغلان با جود رسد علیه منکر کتاب 274.

حرکس که در نسبت است آن شخص از دست محروم ندهد و آن شخص که از دست سستی نگیرد آن شخص از فراض محروم نماند و حرکس که از فرض سستی نگیرد آن شخص از معرفت محروم نماند حرک خود را ماقبل میداند برکت علم است برکت علم معرفت است و برکت معرفت شناختن راه حق است و حرآء وقت که معرفت ناقص بود و قدر معرفت نیشاند و السلام.

حرکس که به نسبت من عمل کند و آن شخص استی من نیست و آن شخص که نسبت من را منقاع کرده آن شخص شناخت حرام است و نسبت محبت دارد و آء علایم محبت است. و حرقت ضروری است و حرقتش در نفس و شیطان از نظیر و عداوت جان خود را کند و اگر کدام شخص نفس غالب شود آن شخص در قید شمول بندی است و حرکس که چیتات بیخ شده آن شخص قلب به مثل سنگ میاید و حرکس خود اصحاب به شمول آب خست کردن و آن شخص در حقیقت قلب تفریق نداشت تم کشت کرده و الله تعالی در تمام مخلوقات پیدا کرده اول پاک

به آن منقل و او را که از شوست پیک اندوم جانور پیدا کرده به آن شوست و او را از منقل خلی مخلک کرده و سوم انسان پیدا کرده و به آن انسان منقل و شوست مرود و او را که نام انسان که شوست آن شخص به عتب غالب باشد آن شخص را از جگر به تراست و که نام شخص که مسلمان منقل آن به شوست غالب باشد آن شخص از ملائکه بهتر و افضل است.

نام بدی با از خواجه و پیروان قدید، جبر علیه غیر 39 فرقه است روافض و پیروان شیخان، جنسی و غیره 33 فرقه است. فرقه بی از گمته محبوب مصطفی (ص) اول یا حضرت ابو بکر صدیق (رض) بود دوم حضرت عمر فاروق (رض) بود و روافض به آن اندازه گسیخ است که بود و تعداد به اندازه گسیخ نشسته سوم یا حضرت عثمان غنی (رض) چهارم حضرت علی شیر خدا به خلافت تین گردیده بودند اما خواجه به مقابل حکومت اسلامی شان عداوت نموده و به آن اندازه ظلم کرده که فرود، شاد، فرعون کرده و عوی اسلام و اندامانیت اسلام میکنند و قدم اول فیصله بی رتبه لعین صادر شده که تارین از بعد ضرورت دین است از ضرورت دین انکار کردن کفر است و فرقه بی گسیخ نام نهاد مسلمان و عوی بشریت کردن مجاز است و عوی اسلام در حقیقت اذیت به اسلام است الهی است از طرف بنفیر صحران کتله به خاطر مسلمان تین شده و از آن منکر و حقیقت از اسلام منکر است علیه خواجه توبیده شده و معتزله از کلمات اولیا، الله منکر هستند و نام نهاد ملا توبیده سوم در زمان حاضر از اولیا، الله منکر هستند بلکه تا روز قیامت اولیا، الله زنده و الهی روز قیامت وقت اولیا، الله ازین رفت قیامت میشود. در تمام جهان قتل و قتال از دست زیندترین و منافقین و مشرکین، مبدین و کسانان مسلمان و دین مقدس اسلام یا علیه باطل مبدین به هر مسند حق دین مقدس اسلام خواست بی امانت است که منافق و یک مرد کتاب از طرف دیگرین هر مسند است یکینیم و باطل پرست باید یک کتاب اهل سنت و اجماعت ثبت کند بخاطر اینکه محمود غزنوی اهل سنت و اجماعت بود.

و باره سلسله شیخ المشایخ اهل سنت و اجماعت چهار نام ما هب در مقال 72 فرقه کرده خواجه روافض، شیخان و غیره یک منظره رسمی در مسجد حیدرآباد مشرکال به حضور داشت اینست بی، که خیرین کمال و وزارت امور داند و این نام با حقیقت بر ملا دیده است که که در بی ایی روان هستند در غیر آن کتاب الفرقین بین فرق و کتب ما هب اسلام که تالیف ابو منصور عبدالقادر بغدادی را مطالعه و از عیال و مذہبیت گذشته توبید و را و منافقین را را بناید.

اعلام منافق، منافق را بخاطر منافق میگویند که ظاهرشان مسلمان و باطنشان با کفار میباشد و منافق مثال پر گوسند است که در میان دو گوسند شیر دار از آن مرد و طرف استاده میکند و عالم منافق کسی است که زبان اش عالم و قلب او بی جاملان باشد و چندین اعلام منافقین به حرم و حوس مشمول است و حوسم به دین، مال مقدم است و منافق از الله تعالی به غیر تمام مخلوق رجوع میکند و حوسم از الله (ج) به غیر یک شخص ترس ندارد و منافق از الله به غیر از حوسم مترسد و حوسم بیکی میکند و الله کریان دارد و منافق لنگه میکند و به آن لنگه خوشحال میشود و حوسم در غفلت یک تن خوش میباشد و منافق مجلس خود را حوسم تنم کرده و در اصل از تنهای مترسد و منافق در فصل در خراب کردن میکوشد حوسم در دین تدریس بر او بیکی حکم میکند و از بدی منی میکند و در بیان اصلاح به خواهد منافق در جای خود بخاطر فرقه و نهاد پیدا میکند مخلوق از بیکی به طرف بدی حکم میکند منافق شخص از یک به دیگر فریق از بیکی مخلوق منی میکند و آن را به حکم میکند بیگ الله تعالی در تمام منافقان و آن کافران را به جهنم راجع کرده و منافق و کافر زیاد به سنت است منافق بخاطر اینکه منافق میگوید که به خاطر مسلمان کبر باطن کنار است و نام نهاد مسلمان خواجه و پیروان قرآن را ترسد میکند و خود قرآن برایشان لغت میکند و اهل بیکی که کرده و کراهی فرقه یا علیه باطل به تک بلکه و ظلم با حقان کرده و حق را ناحق گفته ترسد و در اول باطل ناحق را ناحق گویند و ناحق را ناحق ثابت کنند زندق است

و آن روش نیست کمتر است و عذابا بل پرست عبد الوهب نهدی و خواجه و غیر متقدمین پشت نشان نماند نشود باید اول خود را مسلمان ثابت کند بار دوم پشت نماند ثبت کند از حق ناحق کشته بین اسلام و ایمان از آن رفقا نام نشان اسلام و ایمان است و حقیقت اسلام و ایمان نیست به شکل اطمینان، یهود و نصاری که بدتر است.

تیمسار و دیگر برای مسلمان جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد علامه لکنی، همزای کلاه اول سنت اجماع است حج عرب است پیروان خواجه قبول ندارد امام اعظم (رح) اسراج نه نشسته بود از اسراج جایگزین خواجه و پیروان آن قبول ندارد که است بعد از مرگ ننده حق است خواجه و پیروان قبول ندارد انبیاء علم نایب عطایی بر حق اطلاع داد که پشت و دوزخ قیامت اهل کفر و منافق و او خواجه و پیروان آن قبول ندارد انبیاء خاص انخاص حق است و خواجه پیروان قبول ندارد مرس اولیاء الله خاص خاطر حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قبرستان انبیاء و اولیاء الله در قبرستان است خواجه و پیروان قبول ندارد دست اولیاء الله، استاد، پدر و مادر، بوسیدن جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد و ناز و دست مروزیان است بشود از زمان بالای سینه بخاطر کینه بغیر مرد و انداره کرده مرتضی‌المطین مردوزن مردویشان است است مردو جایز است خواجه و پیروان آن قبول ندارد بیست کردن از شیخ المشایخ پیر کمال و کل جایز است سب شیرو برکت است خواجه و پیروان قبول ندارد در جمع دعا کردن بعد از سنت مین عبادت است خواجه و پیروان قبول ندارد و قبرستان روح در جسم آمدن حق است خواجه پیروان قبول ندارد میست رکعت تراویح کردن اهل سنت و اجماع حق است خواجه و پیروان قبول ندارد قضای عمری در آخر جمعه در مسلمان پنج وقت نماند جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قور صلبه در نوح احترام کردن جایز است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از نماند یکبار دو بار و اول و در اخیر و در نماند حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و قرآن نتم در نماز و طعام و این آن عمل مسلمان است خواجه و پیروان قبول ندارد و عابد از جنازه مسلمانین - مسلمان عمل است خواجه و پیروان قبول ندارد تمویذ کردن آن جرت گرفتن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد طعام به یک شروع نمودن حق است خواجه و پیروان قبول ندارد و غداست سه روز همان عزت واجب نیست بلکه خیرات روز اول، دوم و سوم بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و در اسباب مردان جایز و تمسین کردن آن به دست شلالت و کمرای است خواجه و پیروان قبول ندارد گفتن قرآن در دایره مسلمانین و مسلمین بالای جنازه جای جایز حق است خواجه و پیروان قبول ندارد شفاعت و صلوات است و سکر شفاعت حق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد از آذان بعد از زنگ شامه یوم التیمم سکر میگویند منافق نیست خواجه و پیروان قبول ندارد طریقه تشبیه دیگر تشبیه بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و طریقه تشبیه دیگر به جبر بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد و غیر طریقه - تیمسار بهترین خواجه و پیروان قبول ندارد دلایل انحراف و حزب اعظم سب شیرو برکت که آن یک دو گفتن دو یکی نوشته شود و کلاه تشبیه میشود و در جات بلا و او میثقه خواجه و پیروان آن قبول ندارد آن دو دو کج و دو دو کلی خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره فتح بعد از نماز شام تلاوت کردن برای روشنی است خواجه و پیروان قبول ندارد و سوره حم نماند و سوره حم نماند و سوره التوحه بعد از نماز ظهر تلاوت و ثواب ابر است خواجه و پیروان قبول ندارد و سب مل در لطمین محبوب است و در محبوب عمل کردن محبوب است محبوب عمل کردن ضرورت این است ضرورت این را خدا و سکر شدن کافر است غیر حق را به حق مترتب دیدن زندق است آن شخص را میگویند حد توبه توفیق از آن سلب نمودن عام مسلمان و آن ناشی توبه قبول است تفرقه از دلایل غفلت است و محرک طریقت به غفلت مع شود تفرقه نده است است عذاب برتر از تفرقه نیست اگر به نصیحت اعلیٰ نگین دست به دست نماید و وقت ضایع خواهد شد.

1- خوارج کیست؟ از قانون شریعت جان کشیدن را میگویند در زمان صحابه و در خلافت حضرت عمر فاروق (رض) خوارج بغاوت نموده و عمر را به شهادت رسانیده و خلافت را به پایان رسانیدند بعداً در خلافت حضرت عثمان غنی بغاوت نموده و عثمان را به شهادت رسانیدند و در زمان خلافت حضرت علی شیر خدا خوارج بغاوت نموده و حضرت علی شیر خدا را به شهادت رسانیدند و خلافت شان را ختم کردند.

2- خوارج به کفریت باطل روان است چون مسلمان واقعی را ناسلمان میگویند و کافر مسلمان میگویند، خوارج پیروان وهابیان و داعشیان بوده که بی جا پشت مسلمان حرف زده، هر کافر در دوزخ به شکل انسان میباشد اما خوارج به شکل سگ میباشد نمونه آن انتحار نمودن در بین مسلمین و علمای جهد کشور در هتل اورانوس.

3- کلمه طیبیه بنیاد ایمان و اسلام بوده و آنرا مستحکم مینماید به همین منظور توحید میگویند لذا اشد ضروریست که صحیح معنی و مفهوم باید مسلمان بشناسد عقاید باطل، جبریه، قدره، کفر، شرک بدعت و نجاست های پنهان نمائند کلمه طیبیه در مومن و منافق و کافر در مابین امتیاز پیدا میکند.

#### 4- در کلمه طیبیه 10 فرض است

- 1- در تمام عمر یک بار اقرار به زبان فرض است.
- 2- حفظ معنای آن به عقاید اهل سنت و الجماعه فرض است نه به عقاید باطل، قدریه و جبریه و متزلیا و مجسمه.
- 3- یقین و باور کردن به معنی آن فرض است.
- 4- به معنی کلمه طیبیه تا روز آخرت عملی نمودن فرض است.
- 5- حروف سر و زیر هر دو صحیح باشد خطا نباشد فرض است.
- 6- اگر کدام شخص بگوید کلمه طیبیه را بخوانید به مومن لازم است که بی درنگ بخواند فرض است.
- 7- یقین داشتن به وجود الله الی وقت مرگ فرض است.
- 8- پیغمبر را به پیغمبری پذیرفتن فرض است.
- 9- محمد (ص) برای رهنمایی بشر فرستاده شده از طرف خداوند فرض است.
- 10- دانستن نسب حضرت محمد (ص) فرض است که محمد (ص) بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم است.

5- مسئولین امنیت ملی خبر دار باشید! نهاد خوارج در افغانستان به اسم جمعیت اصلاح و نجم جوانان فعالیت مینمایند که استاد مشهور آن عبدالظاهر داعی به ذریعه آن اشخاص و مدرسه های خوارج و پیروان داعشیان تولید میکند از بین برده شود.

6- عقاید حق ناجیه میگویند هر کار الله پیدا میکند و هر کار بنده میکند و اساس عقیده آن آیت مطابقت قرآن شریف میگوید که هر کار خداوند مینماید. ( والله خلقکم و ما تعملون) و حضرت محمد (ص) میفرماید (انما الیه و اصحابه) حضرت محمد فرموده به مثل من و اصحاب من حرکت نمایند که حدیث حضرت محمد (ص) به کسانی اشاره نموده که به خط مشی جناب محمد مصطفی (ص) حرکت نموده و قایم و دایم به این فرموده میباشند.

از مکتوبات امام ربانی مجدد الف ثانی (75، 16، 168، 167، 44) بر این مسئله دلالت دارد.

7- عقاید باطل جبریه میگوید هر کار الله میکند و بنده هیچ چیز کرده نمیتواند در قدم اول به الله بهتان کردن هیچ نوع ظلم الله نمیکند به الله بهتان عظیم است در قدم دوم هر نوع نیکی بنده میکند هر نوع اجر یا عذاب الله به دست الله است.

8- دیگر عقاید باطل قدریه میگوید هر کار بنده پیدا میکند و هر کار بنده میکند این هم گفتار کفر است این گفتار کفر است همه کار بدست الله است.

9- حرف نداء یعنی یا محمد یا رسول الله یاسین ، قلب قرآن است اسم رحمه للعالمین است پیروان خارج میگویند حرف ندا اشاره به حاضر است پیغمبر (ع) حاضر نیست یا محمد گفتن جایز نیست (یا ایها المدثر ، یا ایها المزمحل) و از قرآن انکار واضح مینمایند ما در زمان پیغمبر وجود نداشتیم در قرآن فرموده (یا ایها الذین آمنوا) ما در آن زمان حاضر نبودیم اما حالا قرآن را قبول داریم و همچنان در کتاب کشف الاسرار ، وعیده الابرار خواجه عبدالله انصار در تفسیر شریف در 520 هجری قمری ثابت نموده که در قرآن عظیم الشان (1085) حرف نداء آمده است.

10- دیوبندی و بریلی دو گروه که از انگلیس معاش میخوردند مدت 120 سال یکدیگر را کفر و خود را مسلمان ثابت مینمودند اگر اینها دیوبندی هستند یا بریلی باید تابع اهل سنت و الجماعت باشد اگر به اهل سنت و الجماعت تابع نباشد مردود و قابل قبول نیست.

11- آن عالم بی علم نام نهاد طریقت از پیر ناقص گرفته آنرا به مقصد نرسانیده و خود شان از نعمت عظیم محروم شده و مسلمانها را از نعمت عظیم محروم میسازند مکتوبات امام ربانی (23-54-186-53) عمل نماید بغیر آن مثل ابلیس است.

12- خداوند (ج) علم قدیم داشته و خداوند ارواح ها را گروه گروه و صف، صف ایستاده کرد و بر آنها گفت (الست بریکم) یعنی من رب تان هستم یا نه؟ پنجم نوع جواب گفته شد یک گروه به زبان اقرار و به قلب تصدیق نمود که این مسلمان واقعی است و گروه دوم به دهن هم گفت نه و به قلب هم تصدیق کرد که نه کافر مطلق است و گروه سوم به دهن اقرار نمود و به قلب منکر شد همه کار های خوب که در دنیا نموده در خاتمه حیات بی ایمان از دنیا گذشته گروه چهارم به زبان گفته که نیست و به قلب تصدیق کرد که هستی همه گناهان اش بخشیده و از دنیا که رفت با ایمان میروند و گروه پنجم منافق استند که سکونت اختیار کردند یعنی با مسلمان ها رفته با آنها یکجا و با کفار رفته با آنها یکجا میشود. ( و من طالب العلم الدنیا و هو کافر و من طلب العلم للحجه و فهو منافق و طلب لعلم للمولا و هو مسلمه).

13- در عقاید احناف هیچ شخص را کافر نمیگویند و آن شخص را که عقاید کفری داشته باشد آن را نشان دهی مینمائیم.

14- مستحق صدقات و خیرات هر وقت جایز بوده و اجر ثواب دارد اگر تعیین وقت شوند که روز، اول، دوم، سوم، نیست چهارم جایز است در حالیکه این کار بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

15- در هر خانه عزت مهمان واجب است اما در خانه مرده الی سه روز توقع عزت شدن را نداشته باشند و بهترین خیرات اول، دوم و سوم است بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

16- اسقاط دادن پشت مرده به هر اندازه جائز است یعنی تعیین کردن 100 افغانی بدعت و بدعت گمراهی و ذلالت است.

17- آذان دادن شفاعت وسیله طلب کردن وظیفه هر مسلمان است به آن اشخاص منکر شفاعت نیست بلکه عذاب است.

18- به گشتن یک بار درود شریف به پیغمبر (ص) ده درجات بلند میشود و ده نیکی نوشته میشود و ده گناه بخشیده میشود آن سبب خیر و برکت است برای مسلمانان.

- 19- حلقه ذاکرین ، طریقه نقشبندیه ، ذکر خفیه در آن حالات جذب ، رقص و رقاصی که تعلق به تقوی دارد که آن اشخاص اولیا است عالمان بی عمل ، عمل جذب را شیطان میگویند اصل حقیقت اسم الله 99 است یک اسم آن اعظم گفته میشود که موجود الله مطلوب الله ، مقصود الله معبود الله ، طلب ذاکرین رضای خداوند است.
- 20- مکتوبات امام ربانی (62-113-285-287) آن علایم متقیان است ، عقاید آن مقبوله و مقبوله اهل سنت و جماعت است.
- 21- بالای آله موسیقی دهل که به پوست و چوب جور شده همه را به رقص میاورد عالمان بی عمل اعتراض نمیکند اما به رقص درویشان به درگاه خداوند تعالی اعتراض میگیرند.
- 22- در طریقه نقشبندیه در ابتدائی ذکر به طور خفیه است قلب ، روح ، سیر ، خفیه ، اخفا و نفس ، قلبی طریقه اشخاص خاص است نه اشخاص عام و اشخاص خاص اولیاء الله است و هر زمانیکه سند خلافت را بدست بیاورد بعداً اجازه ذکر به جهر را دارند.
- 23- در طریقه چشتیه ذکر کاملاً به طور جهر میباشد.
- 24- در طریقه قادریه غوث الاعظم دستگیر ذکر کاملاً به تسبیحات صورت میگیرد.
- 25- در طریقه سروردیه آن هم به تسبیحات تعلق دارد.
- 26- لنگی همراه کلاه تاج عرب است هر کسیکه به سنت پیامبر (ص) اهانت میکند آن امتی پیغمبر (ص) نیست.
- 27- امام اعظم (رح) در تمام عمر سر لچ نه نشسته بود دلیل آن که همیشه خداوند را حاضر و ناظر میدید و هیچگاه سر لچ نمی نشست.
- 28- حضرت محمد (ص) دو قسم نماز را به جا آورده است یکبار دست را به زیر ناف بسته و بار دیگر بالای سینه گذاشته که اشاره بر این است که مردان دست را بر زیر ناف بسته و زنان بالای سینه بسته نمایند اگر کسی جز این میکند از امتی پیغمبر (ص) به حساب نمی آید.
- 29- خوارج عقاید باطل مثل زار هل هل است عقاید مسلمانها مثل شهد غسل است.
- 30- دعا مغز عبادت است یعنی در هر بخش نماز برای یکبار دو بار سه بار هر قدر دعا نمایی بعد از سنت و هر حالت جایز است و منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

31- بعد از موت سوال و جواب حق است منکرین آن امتی پیامبر (ص) نیست.

32- انبیاء (ع) علم غیب عطائی داده اطلاع جنت و دوزخ ، روز قیامت را داده منکر این منکر دین است.

33- میلاد محبوب سبحان نبی کریم (ص) ، میلاد اولیاء الله ، بزرگداشت از این روز ها جایز است.

34- انبیاء (ع) ، اولیا الله به قبر ها زنده است در قرآن شریف ثابت است انکار کردن این منکر است.

35- نام نهاد ازلی بد بخت غیر مقلدین خوارج فساد پیشه در جهان ذریعه جاسوس انگلیس مشهور به اسم همپری در داخل عربستان سعود در مابین مسلمین تفرقه بیندازند و عبدالوهاب نجدی بالای مسلمانها فتواد داد که مسلمانها نیست بلکه کفر و شرک و مشرکان است و حمایت کنند وی انگلیس ها بود و به گفتار وی باید مردم را به قتل برساند و مال و جان شان غنیمت است و بعد چور چپاول را شروع کردند اول تمام خانقها و اهل تصوف طریقت ذاکرین ختم و بعد مدرسه امامان چهار مذهب بسته شوند و مکمل حکومت عثمانی آن زمان که اهل سنت و الجماعت بودند از بین بردند و لشکر کشی نمودند میلیون ها مسلمان را به قتل رسانیدند و در وقت حاضر مسلمان به مثل ارد تر کردن نمک است ، نام نهاد ازلی بد بخت فعالیت دوام دارد ، جمیعت اصلاح و نجم الجوانان و مدرسه ها در داخل افغانستان فعالیت نموده در آن خوارج و داعش تربیه و تولید میشود و در آینده افغانستان در افغانستان هم لشکر کشی مینمایند باید نام نهاد مسلمانان گرفتار و به پنجه قانون شرعی جزا داده شوند و مکتوب ربانی و اصل حقیقت اخوان المسلمین برادر مسلمانها است حالا اخوان المسلمین نام نهاد آنهاست و دعوی نا حق اسلامی دارد و در حقیقت اخوان الشیاطین است که در طول 40 سال به میلیون ها اشخاص را به شهادت رسانیدند و ناموس شهدا در کجاست باید حسابه باشیند باید محکمه شوند به عوض عدالت و شر فساد آوردند و به مثل عدالت محمود غزنوی عقاید حنفی داشته باشد و شما عقاید حنفی تان کجاست و گلبدین در پاکستان مودودی شد از طرف کمپ شمشتو در پاکستان ناموس شهدا افغانستان به ذریعه زن های گمراه و به زن بیراه راز میکرد حالت شما

خراب بیا که جای ببرم که حال شما خوب شود و در جای میبرد به نام جج باز او را در بدل پول های گزاف به دیگران میفروختند باید گلبدین از طیاره از گردن اویزان شود هم کم است و سیاف و هابی شد که از طرف این شخص کمپ شمشتو به عربستان هزار ها ناموس مجاهدین بنام غلامی و چوپان فرستاد یک بی بی اصل افغانی به یک افغانستانی در سعودی باید سیاف از طیاره اویزان شود به بی بی گفتی که از آن ظالمان سنگ افغانستان شرف دارد و روی شان سیاه بود و ربانی پنجپیری شد و در وقت حاضر افغانستان فعالیت و خدمت به خوارج دارد.پ

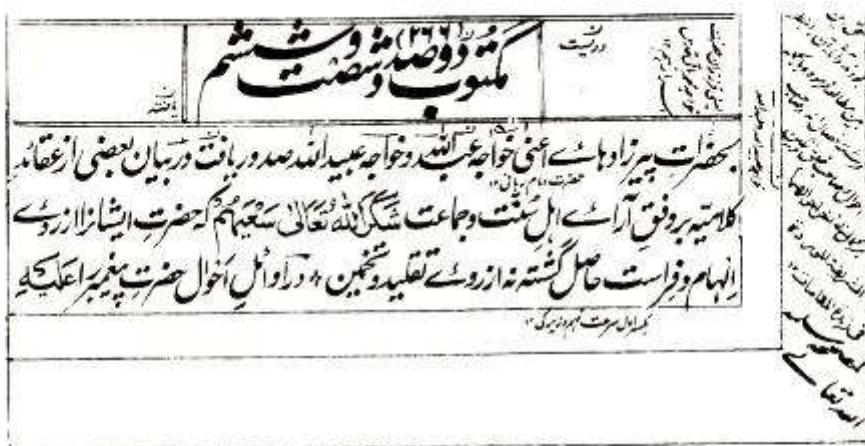
مثال شان جمعیت اصلاح و نجم الجوانان باید امنیت ملی و گارنیزیون و پولیس شما متوجه باشند که پیر اکمالات کنند آن را گفتار کرد دو کشور گرفته شود.

هر نوع تقریر سلطان المناظرین غازی مرد میدان مولوی غلام مشهور به نابغه یک گروه جنتی 729 گروه جهنمی را ثابت کرد شماره فیسبوک 0092338718434 و این گروه ثماً کر است هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیشوند بکماً گنگه است و هر قسم گفتار میکنند و گفتار حق نمیگویند همچون کور است هر چیز میبیند جز حق.

حق را ناحق گویند و رد شریعت است و رد شریعت کفر است غیر حق را به حق مقرب دیدن زندیق است و ضرورت دیدن انکار قصداً کفر است هر کس کافر را مسلمان گوید کافر است و هر کس مسلمان را کافر گوید خود شان کافر است.

اگر صلاح خیر لازم است و ان چوکی پرست که چوکی دولت را محکم گرفته و نمیخواهد از دست بدهد و قتل و قاتل هر دو طرف مسلمانها را در نظر ندارد تنها خود و چوکی را مبینند مسئولیت دنیا و آخرت به گردن شان است و از جمله ظالمان است باید مسلمانها به آواز بلند بگویند خارجی ها از خاک پاک ما خارج شوند و مثال دیگر اشخاصیکه مخالف صلح هستند نمیخواهد صلح باید باز بهانه میکنند که آزادی بیان از بین نرود و حقوق زنان از بین نرود چون این آزادی تولید انگلیس است و انگلیس ملحد هر نوع گفتار شان مردود میباشد و آن اشخاص میگوید حقوق زنان از بین نرود و آن زنان غاصبین است که میلوونها زمین حکومتی و شخصی را غصب نموده مثال امان الله خان غازی پادشاه افغانستان از طرف اشخاص بی عمل و چوکی پرست در ما بین ما مسلمانها تفرقه انداختند و هر طر لشکرکشی نمودند و شاه کشور را مجبور به ترک افغانستان نمود تا ایتالیا رفت اگر نمیرفت مثل تنظیم و تنظیم بازی قتل و قاتل که صورت گرفت در طول 40 سال به میلوونها شخص بی گناه را به شهادت رسید دست شاه جوان به این قتل و قاتل آلوده نشود.

حالا غیر حق را به حق مقرب می بینند و چوکی پرستی و دنیا پرستی را در نظر گیرد بخاطر نیم متر چوکی شریعت حضرت محمد مصطفی (ص) را قبول ندارد.



وَكَلَّمَ آلَ الْمَسْكُونَاتِ وَاللَّسَّكَائِمَاتِ بِحُجُوبٍ وَبَدَّهَ بُوْدَمَكَمِيْفَرَايِنْدَتُوْرَجْمَهْدَانِ عِلْمِ كَلَامِي وَابْنِ وَتَوَصَّلَا  
 بِحَضْرَتِ خَوانِمَرُوْكَذَرَانِيْدَه بُوْدَمَازَانِ رُوْرَحَضْرَتِ اِيْشَانِ رَا دُرْمِهْرَسْمَلَه اَز سَائِلِ كَلَامِيَه رَا اِيْمَرُوْرَسْمَلَه  
 عَلِيْحَدَه اَسْت وَحَكْمُ حُدُوْا لِيْكَيْنِ دُرَا كَثْرَسَائِلِ مَوْاقِعْتِ بِشَيْخِ مَاتَرِيْدِيَه دَارْمَدَه بِاِيْمَانِ رُوْرَفَلَا سَفِيْهَه فُوْرَمِ  
 وَبُوْشِ اِيْشَانِ وَرُوْرَقَلَا حَدِيْهَه وَزَنَا وَدَقْعَه كِه مَرَا وَصُوْفِيَه رَا نَا اَقْمِيْدَه لِجَلَالَتِ رَفْعَه اَنْدُوْرَبِيْانِ بَلْفَضِيْ  
 اَز اَحْكَامِ فِقْهِيَه كِه بِصَلُوْهٖ مَسْتَلِقِ اَنْدُوْرَبِيْانِ كِه اَلَاتِ طَرِيْقَه عَلِيَه نَيْقَشِ بِنِيَه وَالتَّزَامِ اِيْشَانِ مَرْتَابَتِ  
 سُنَّتِ رَا دُوْرَبِيْانِ مَنَعِ اسْتِمْلَاحِ عِنْمَا وَوَسْخِ اَز حَضُوْرِ مَجْلِسِ رُقَا صَانِ وَتَلِيْسَانِ اَلَا كِه اَلَا كِه اَلَا كِه اَلَا كِه اَلَا كِه اَلَا كِه  
 سَرَبِ نِيْتَرُوْرَا اَعْبِيْرُوْرَا بَعْدَ اَلْحَيْلِ وَالصَّلُوْهٖ وَبِتَلْفِيْغِ الدَّعْوَاتِ بِجَنَابِ مَخْدُوْمِ رُوْرَا  
 كِرَامِ مَعْنَا يَكِه اِيْنِ فِقْهِيَه اَز مَرْتَبَه عَزِيْزِ اِحْسَانِ مَاءِ وَالِدِ زُرْكَوْرَا اَشْمَا اسْت وَرِيْنِ طَرِيْقِ سَبْقِ اَلْفِ  
 بِيْ رَا اَز اِيْشَانِ كَرَفْتَه اَسْت وَرُوْرَجِيْ حُرُوْفِ اِيْنِ رَاهِ رَا اَز اِيْشَانِ اَمْرُوْحَه دَوْلَتِ اَنْدَرَا جِ اَلْمَنَا  
 فِي الْبِدَايَتِ بِبِرْكَاتِ صَحْبَتِ اِيْشَانِ حَاصِلِ كَرُوْهٖ وَتَعَاوُتِ سَفَرِ دَرْطُوْرِنِ رَا بَصِيْدَه تَه خَدِيْتِ اِيْشَانِ  
 اِيْقْتَه تُوْرُوْجِه شَرِيْفِ اِيْشَانِ دُرُوْرُوْمِ مَاهِ اِيْنِ نَا اَجَالِ رَا بِنَسَبِ نَقْشِ بِنِيَه رَسَانِيْدَه وَحَضُوْرِ فَا صِلِ اِيْنِ  
 اَكْبَرِ رَا اِعْطَا فَرْمُوْدَه دُوْرِيْنِ مَدَتِ قَلِيْلَه اَتْمَجِه اَرْتَجِيَايَتِ وَظَهُوْرَاتِ وَا نُوْرَا وَا نُوْرَانِ وَتَسْبِيْحِ رِيْطِه رَا  
 وَتَسْبِيْحِ كَيْفِيَه رَا اَلْبُغِيْلِ اِيْشَانِ رُوْرَا وَدَه جِه مَشْرُحِ وَبَدُوْرِ جِه بِيْانِ تَفْصِيْلِ اَنْ نَمَا يَدِيْمِيْنِ تُوْرُوْجِه شَرِيْفِ اِيْشَانِ  
 دَقِيْقَه مَانْدَه بِاَشْدِ دَرْ مَعَارِفِ تُوْرُوْجِه وَا شَا وُوْرَقْبِ وَنَسِيْتِ وَاعْطَا وَ مَسْرِيْنِ كِه بَرِيْنِ فِقْهِيَه كَشَا وَا نُوْرَا وَتَحْقِيْقِ  
 اَنْ اَطْلَاحِ نَمَا وَا شَهُوْرُوْجِه وَوَقْعَتِ دُرْكَشَرْتِ وَا شَاهِدَه كَثْرَتِ دُرْكَشَرْتِ وَرُوْرَعْدَتِ اَز عَدَا تِ وَتَسَا وِيْ اِيْنِ مَعَارِ  
 اَسْت بِاَجْمَلِه اَنْجَا كِه نَسَبِ نَقْشِ بِنِيَه اَسْت وَحَضُوْرِ فَا صِلِ اِيْنِ اَكْبَرِ نَامِ اِيْنِ مَعَارِفِ بَرِزِيَانِ اُوْرُوْرِنِ  
 وَنَشَانِ اِيْنِ شَهُوْرُوْجِه وَا شَاهِدَه رَا بِيْانِ نَمُوْدِنِ اَز كُوْنَه نَطْرِيْ اَسْت كَا رَفَا نَه اِيْنِ اَكْبَرِ بَلْبِنْدَه اَسْت  
 بِهَرِزِيَا تَه وَرَفَا نَه نَسَبِ نَدَا دِه رَا گَاهِ اِيْنِ طُوْرُوْجِه رَفْعِ الْقَدْرِ اَز حَضْرَتِ اِيْشَانِ بَا اِيْنِ فِقْهِيَه  
 رَسِيْدَه بِاَشْدِ اَكْرُوْرَدَتِ عَمْرُ سَرُوْرُوْرَا بِاِنْمَالِ اَقْدَامِ حُدُوْمَه عَمَلِيَه شَا كَرُوْهٖ بِاَشْدِ بِيْجِ نَه كَرُوْهٖ بِاَشْدِ  
 اَز تَقْصِيْرَاتِ خُوْرُوْجِه اَعْرَضِ نَمَا يَدِيْمِشَر مَنَدُگِيْ اَسْت خُوْرُوْجِه اَز طَارِ نَمَا يَدِ اَمَّا مَعَارِفِ اَكْبَرِ مَخْرُوْجِه

در این مقام حضرت را در بیان کلمات و معانی بسیار فرمودند و در هر کلمه از کلمات کلامیه را توضیح دادند و در هر کلمه از کلمات کلامیه را توضیح دادند و در هر کلمه از کلمات کلامیه را توضیح دادند

در این مقام حضرت را در بیان کلمات و معانی بسیار فرمودند و در هر کلمه از کلمات کلامیه را توضیح دادند و در هر کلمه از کلمات کلامیه را توضیح دادند و در هر کلمه از کلمات کلامیه را توضیح دادند

در معرفت

۱۰۶

در معرفت اولیای الهیه و ائمه اطهار علیهم السلام  
 و در معرفت اشیای الهیه و اشیای ربوبیه  
 و در معرفت اشیای انسانی و اشیای حیوانی  
 و در معرفت اشیای معدوم و اشیای موجود  
 و در معرفت اشیای حقیقی و اشیای ظاهری  
 و در معرفت اشیای حسی و اشیای عقلی  
 و در معرفت اشیای مادی و اشیای معنوی  
 و در معرفت اشیای متناهی و اشیای متناهی  
 و در معرفت اشیای متناهی و اشیای متناهی

صحة من یرزقها روحه من اهل بیت است

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانه که از اجزای خیر و امانت است که بر او فرود آورده و کرم است  
 را در معرفت خدای تعالی علیه السلام است تا اندوه ما دور افتاد و گمان را فارغ ساخته که برین من زبان خود  
 هر محلی به یک شکار و سینه از تو نامم کرده که هر سه مرتبه فقیر به دولت عتبه بوسی حضرت ایشان شرف  
 گشت مرتبه انجیب فقیر را فرمودند که ضعیف بزدن برین غالب آمده است امید حیات کم مانده از  
 انحال اطفال غریب خرابی بود و در حضور خود شمار اطفال غریب نمودند و در حقیقت بندگان بود و بفقیر امر کردند که ایشان  
 توجیه کن بامر ایشان و در حضور ایشان بشما توجه کرده بجهت ظاهر ایشان توجیه نیز ظاهر شده بعد از آن  
 فرمودند که حضرت والدت ایشان را نیز غائبان توجیه کن حسب الامر غائبان توجیه فرموده آمدند است  
 که برکت حضور ایشان آن توجیه بیشتر است بچ باشد تصور نکنند که از امر واجب الامثال و وصیت لایزم  
 ایشان فرموده واقع شده است یا آنقدر زود باشد که کل بل انتظار اشارت وارد و منتظر از آن  
 است احوال چند فقره بطریق نصیحت نوشته بیاید بگوشش استماع خواهند فرمود استعدان  
 ان الله سبحانه قرض ختمین بر عقل تصحیح عقائد است بموجب آراء مسائله اهل سنت و جماعت  
 شکر الله تعالی سقیمم که فرقه ناجیه اند بعضی از مسائل اعتقادیه در اینجا نوع خطا بوده میان آن  
 سینا بیدر است که الله تعالی بذات مقدس خود موجود است و اشیا با ایجاد او تعالی موجود  
 اند و او تعالی بیگانه است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال هیچکس را او هیچ احد با او  
 تعالی فی الحقیقت شرک نیست چه وجود و چه غیر آن مثل کثرت انبی و مناسبت لغظی او توحش  
 خارج است صفات و افعال او تعالی در رنگ ذات او سبحانه که بی چون و چگونه اند و بصفا  
 و افعال ممکنات هیچ مناسبت ندارند مثلاً صفة العلم او را بر صفا صفة است قیوم و بی سبب است  
 حقیقی که هرگز تعدد و تکثیر بآن راه نیافته است اگر چه باعتبار تعدد تعلقات باشد زیرا که اشیا با یک  
 یکشناسی است بسبب که معلومات ازل و ابد بهمان یکشناسی منکشف میگردد و جمیع اشارات با احوال  
 متناسبه و متضاده ایشان کلیه وجودیه با اوقات مخصوصه هر کدام در آن واحد بسبب و استه است

در معرفت اشیای الهیه و اشیای ربوبیه  
 در معرفت اشیای انسانی و اشیای حیوانی  
 در معرفت اشیای معدوم و اشیای موجود  
 در معرفت اشیای حقیقی و اشیای ظاهری  
 در معرفت اشیای حسی و اشیای عقلی  
 در معرفت اشیای مادی و اشیای معنوی  
 در معرفت اشیای متناهی و اشیای متناهی  
 در معرفت اشیای متناهی و اشیای متناهی

در معرفت اشیای الهیه و اشیای ربوبیه  
 در معرفت اشیای انسانی و اشیای حیوانی  
 در معرفت اشیای معدوم و اشیای موجود  
 در معرفت اشیای حقیقی و اشیای ظاهری  
 در معرفت اشیای حسی و اشیای عقلی  
 در معرفت اشیای مادی و اشیای معنوی  
 در معرفت اشیای متناهی و اشیای متناهی  
 در معرفت اشیای متناهی و اشیای متناهی

چنین معادرتی که هر چه بود با یکدیگر شکم و خور و باش

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته  
 است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قائم و مستند دانسته است و متضلع  
 و خندان دانسته است و گریان و تسلّم و ذوالاسته است و متاالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج  
 دانسته است و هم در حشرات هم در جنّت دانسته است هم در تملک و ات پس تعلّق نیز در آن سطن  
 مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انات میطلبند و کثر آنرا ندانند و غاها در کتب معتد الا کلام  
 بسبب این که ادل الی الابد لا تعدد ذوقه اصله اذ لا یجیب علیه تعالی نعمان که تقدیر  
 و لا کثیر تا پیش ریم او تعالی اگر تعلّق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلّق خواهد بود که هیچ معلومتی  
 گشته است و آن تعلّق نیز هم اول کیفیت است و در رنگ صفه العلم چون دیگر گویا است  
 استبعا و این تصور را ایشا لے زال کرد ایم و گوییم که رویت که شخص در یک وقت گویا ایشا  
 متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم داند و هم  
 فصل هم حرف هم ملاتی داند و هم زبانی و هم معرب داند و هم نثری و هم متکون داند و هم غیر متکون و هم منفرد  
 داند و هم غیر منفرد و هم معرفه داند و هم حکمه و هم ناهی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز  
 است که آن شخص گوییم که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت تحصیل می  
 هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن حج کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و لله التکلل که کلن چرا  
 مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق در میان اینها  
 ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن  
 دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از ارسال سنه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن  
 سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار یکصد سال است و لا تضاد بینهما و لا تضاد  
 بتغایر الزمان و علی هذا القیاس سایر الاحمال فانهم ازین تحقیق وضع گشت که علم او تعالی  
 هر چند بجزئیات متغیره تعلّق گیرد و شاید تغیره در سه راه نمی یابد و نظمه حدو ث و ران معرفت پیدا

در جهان آن زید را هم موجود دانسته است و هم معدوم و چنین دانسته است و صبی و جوان دانسته است و پیر و زنده دانسته است و مرده و قائم دانسته است و قائم و مستند دانسته است و متضلع و خندان دانسته است و گریان و تسلّم و ذوالاسته است و متاالم و عزیز دانسته است و ذلیل هم در برنج دانسته است و هم در حشرات هم در جنّت دانسته است هم در تملک و ات پس تعلّق نیز در آن سطن مفقود باشد چنانچه در تعلقات تعدد و انات میطلبند و کثر آنرا ندانند و غاها در کتب معتد الا کلام بسبب این که ادل الی الابد لا تعدد ذوقه اصله اذ لا یجیب علیه تعالی نعمان که تقدیر و لا کثیر تا پیش ریم او تعالی اگر تعلّق بمعلومات اثبات کنیم یک تعلّق خواهد بود که هیچ معلومتی گشته است و آن تعلّق نیز هم اول کیفیت است و در رنگ صفه العلم چون دیگر گویا است استبعا و این تصور را ایشا لے زال کرد ایم و گوییم که رویت که شخص در یک وقت گویا ایشا متباینه و احوال متغایره و اعتبارات متضاده او بداند پس در جهان وقت کلمه اهرم داند و هم فصل هم حرف هم ملاتی داند و هم زبانی و هم معرب داند و هم نثری و هم متکون داند و هم غیر متکون و هم منفرد داند و هم غیر منفرد و هم معرفه داند و هم حکمه و هم ناهی داند و هم مستقبل و هم امر داند و هم نهی بلکه جائز است که آن شخص گوییم که این همه اقسام و اعتبارات کلمه او ضربات کلمه در یک وقت تحصیل می هر گاه در علم ممکن بلکه در دیدن حج کنند و تصور بود و علم واجب تعالی و لله التکلل که کلن چرا مستبعد باشد باید دانست که اینجا جز چند صورت جمع ضدین است اما فی تحقیق در میان اینها ضدیت مفقود است زیرا که هر چند زید را در آن واحد موجود و معدوم دانسته است اما در جهان آن دانسته است که وقت وجود او مثلاً بعد از ارسال سنه حجریست و وقت عدم سابق او پیش از آن سال معین است و وقت عدم لاحق او بعد از هزار یکصد سال است و لا تضاد بینهما و لا تضاد بتغایر الزمان و علی هذا القیاس سایر الاحمال فانهم ازین تحقیق وضع گشت که علم او تعالی هر چند بجزئیات متغیره تعلّق گیرد و شاید تغیره در سه راه نمی یابد و نظمه حدو ث و ران معرفت پیدا

علم الخیر من  
موجب علمه من  
معالج الامر بالمرئ  
علم من حصره  
معلوم من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره

نمیشود و مگر آنکه گفت اتفاقاً سیفیه زیر که تغییر و تقدیر است متصور باشد که یک با بعد او بگیرد و آنست  
باشد چون همه او را نواحد با او گنجایش تغییر و حدوث نبود پس حاجت نباشد با ثبات تعلقات متغیره  
مرورا تغییر و حدوث راجع بان تعلقات بود نه بعد صفت علم مگر آنکه بعضی ممتنع است از تغییر شیئاً  
اتفقاً سیفیه که اتفاقاً و تعلقات و بجانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد و همچنین یک کلام  
بیست است که از اول تا آخر یک کلام گویم است اگر امر است از آنها بنحاشی است و اگر  
نهی است هم از آنها اگر اعلام است هم از آنها با خود است و اگر استعلام است هم از آنها اگر خبری  
است هم از آنها است تفاوت است اگر خبری است هم از آنها جمع کتب منزه از صفت و متعلق است  
از ان کلام بیست اگر ترتیب است از آنها بنحاشی یافته است اگر اجماع است هم از آنها بصورت لفظی  
گرفته و اگر نیز است هم از آنها بطور گشته و اگر فزقان است هم از آنها بنحاشی فمزوده است  
و آنند کلام حق که علی است حکایت بس با پس در ذریع مختلف آنها آمده در همچنین که بعضی  
که مشروعات اولین آخرین همان یک فعل بوجود آید که بعد از الان لحظه کلمه  
بالبصیر فریبت زمین اگر آنجا است و اگر ابابت مربوط بان فعل است و اگر ایلامی و اگر لغز  
منوط هم بان فعل همچنین اگر آنجا است و اگر اعلام ناشی از ان فعل است پس نقل حق بنحاشی  
نیز تعدد و تعلقات ثابت بود بلکه یک تعلقات مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود  
خود بوجود می آید این تعلق نیز در یک فعل او تعالی می چون وجه گفته است زیرا که چون را  
به بی چون راه نیست که این تعالی اما التملک الامط انا که واسعه چون از حقیقت فعل حق جل  
سلطاناً اطلاع می یافته نمون را حدوث گفت و افعال او سبحانه را حدوث دانستند است و آنست  
که اینها با فعل زلی حق اند سبحانه افعال او تعالی و ازین قبل است آنچه بعضی از صدقه تبلی افعال  
ثبات نموده اند دوران مطون در مرتبه افعال مکملات جز فعل احد مجلس سلطانه ندیده اند ان  
تبلی فی الحقیقت تبلی اما فعل حق است سبحانه تبلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی که چون

علم الخیر من  
موجب علمه من  
معالج الامر بالمرئ  
علم من حصره  
معلوم من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره

علم الخیر من  
موجب علمه من  
معالج الامر بالمرئ  
علم من حصره  
معلوم من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره

علم الخیر من  
موجب علمه من  
معالج الامر بالمرئ  
علم من حصره  
معلوم من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره

علم الخیر من  
موجب علمه من  
معالج الامر بالمرئ  
علم من حصره  
معلوم من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره  
مختار من خبره

و بے چگونگی است و قهریم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات  
 گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تنگنای صورت معنی چگونه بگردد  
 در کتابه که ایان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد قهریم تجلی ذات تعالی تقدس  
 متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست تا تجلی آنها  
 بجهت تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفات  
 اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس  
 باین کمال رسیدند **لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَنِعْمَ الْبَرُّ الْبَرُّ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ** بر اصل سخن بریم  
 او تعالی در هیچ چیز معلوم نمند و هیچ چیز در او محال نبود. اما او تعالی محیط اشیا بود و در مرتبه ایشان از  
 ذات اعظم مرتبه نیست که در او قهریم باشد که ایشان را بقیاس تقدس او نیست تعالی و آنچه کشف و شهود معلوم کنند  
 از آن نیز متذکر است چه ممکن را از حقیقت ذات و صفات و افعال او تعالی جز در جمل و در حدت نصیب  
 نیست ایمان بعیب باید آورد و در هر چه کثرت و شرف بود و در حدت لافعی باید ساخت  
 عقا شکاک رس نشود و احوال با همین به کار خواجه همیشه با و بدست است و امر را به بدست از شوقی حضرت  
 ایشان را مناسبین تمام است هنوز ایوان است تقابلند است به مافکر رسیدن است  
 پس ایمان آری که او تعالی محیط اشیا است و قریب است ایشان و ایشان است اما معنی احوال  
 و قریب و بعینیت او را تعالی ندانیم که صیغیت احوال و قریب علمی گفتن از ما و احوال متشابه است  
 قابل تبادل آن مرتبه او تعالی هیچ چیز متشابه نشود و همچنین هیچ چیز با او جانیه متشابه نشود و آنچه از بعضی  
 عبارات صوفیه معنی اشیا و مفهومی میشود خلاف مراد ایشان است زیرا که مراد ایشان از این کلام  
 که موهوم آنها است اذ ان الله الغفر لله است که چون فقر تمام شود و بی محض حاصل آید باقی  
 نیمانند که الله تعالی نه آنکه آن فقیر خداست و خدا کرد و او که آن کفر و زندقه است تعالی الله  
 سبحانه تعالی هو الله الطالیوت علی کثیر او حضرت خواهد ما تقدس بی بی میفرمودند که معنی

و بے چگونگی است و قهریم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تنگنای صورت معنی چگونه بگردد در کتابه که ایان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد قهریم تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست تا تجلی آنها بجهت تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفات اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس باین کمال رسیدند

و بے چگونگی است و قهریم است و قائم بذات اوست تعالی که آن را گویند و در آیات و کلمات گنجایش نیست و در نظایر ممکنات ظهور کند و در تنگنای صورت معنی چگونه بگردد در کتابه که ایان سلطان چه کار دارد و تجلی افعال و صفات نزد قهریم تجلی ذات تعالی تقدس متصور نیست چه افعال و صفات را از حضرت ذات تعالی تقدس انفعال کنیست تا تجلی آنها بجهت تجلی ذات متصور بود و آنچه از صفات از ذات است تعالی و تقدس افعال افعال لطلال صفات اوست صبیحی که پس تجلی آنها تجلی افعال و صفات بود و تجلی افعال و صفات آنها هم گرس باین کمال رسیدند

عبارت این است که حق تعالی بیکه است که در حق تعالی است و موجود حق تعالی است بیکه است و تغییر و تبدیل را  
 افعال و صفات و افعال را تعالی را نه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است  
 بخدایت آن که کمال آن است و آنچه صوفیه وجودیه نیز از آن است که اشیاء متوهمه اند نه از قبیل تغییر و تبدیل  
 و در مرتبه و جواب که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آن است که اشیاء متوهمه اند نه از قبیل تغییر و تبدیل  
 اعتبار کرده اند بکلیه آنچه تغییر و تبدیل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی  
 تعالی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری که هیچ چیز محتاج به وجود و نیاز  
 و وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهم میشود که او تعالی در ظهور  
 کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از  
 آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالاتی که عالم بجناب تقدس او باشد تعالی  
 و تقدس که در همه آنها مخلقت است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است  
 پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم  
 بجناب حق بود مستحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است مخلقت آنها تعلق که در او از آنها  
 نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروض و بیوسط معرفت ایشان کماله حاصل نسیم  
 تعالی الله تعالی ذی کمال عالم کبریا و او تعالی در جمیع صفات ناقص است هر وقت که در حق تعالی  
 است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را مابت است از جمله صفات  
 کمال در وجود او وجود زمانه بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت  
 و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود  
 از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جوهری مان بردند و گفته اند  
 در آن وقت که تعلق نسیم اند صفات با ذات توازن و کمال حق تعالی حکم آن حق تعالی  
 نفسی صفات است چه ثبات صفات مستزله و فلا ستمه نیز تغییر علمی و اتحاد و جاری گفته اند و این تغییر

منظور از افعال و صفات آنست که در حق تعالی است و در مرتبه و جواب که آن کفر و ضلالت است بلکه این نیز از آن است که اشیاء متوهمه اند نه از قبیل تغییر و تبدیل اعتبار کرده اند بکلیه آنچه تغییر و تبدیل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه باید و او تعالی تعالی مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری که هیچ چیز محتاج به وجود و نیاز و وجود محتاج نیست و ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهم میشود که او تعالی در ظهور کمالات انسانی و صفاتی با محتاج است این سخن برین تغییر بسیار گران است میداند که مقصود از آفرینش ایشان حصول کمالات مرایشان را نه کمالاتی که عالم بجناب تقدس او باشد تعالی و تقدس که در همه آنها مخلقت است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است بیکه است پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امری که عالم بجناب حق بود مستحانه و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است مخلقت آنها تعلق که در او از آنها نیز معرفت ایشان است نه آنکه من معروض و بیوسط معرفت ایشان کماله حاصل نسیم تعالی الله تعالی ذی کمال عالم کبریا و او تعالی در جمیع صفات ناقص است هر وقت که در حق تعالی است جسم جسمانی نیست و مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را مابت است از جمله صفات کمال در وجود او وجود زمانه بر وجود ذات تعالی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت و اراده و سمع و بصر و کلام و تکوین است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجود بود از وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جوهری مان بردند و گفته اند در آن وقت که تعلق نسیم اند صفات با ذات توازن و کمال حق تعالی حکم آن حق تعالی نفسی صفات است چه ثبات صفات مستزله و فلا ستمه نیز تغییر علمی و اتحاد و جاری گفته اند و این تغییر

آنا لک

این قولیست نفس صفات است معتدل و معلو ستمه تغییر





درین ایام فرزندی محمد معصوم جو اہر شیح موقوف را تمام کرد و در اثنا بسبق او قباحتها این بخیروان بفتح  
 آمد و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد لله الذی ہدانا لهذا وانا كنا لکافی لہدای لولا ان ہذا انا  
 اللہ لقلنا بجات رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم وعبادت شیح محی الدین بن العربی نیز ناظر با یجاب است  
 و در معنی قدرت مرافقت بفلسفہ دارد کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمے نماید جانب فعل الاضرب  
 عجایب کار و بار است شیح محی الدین از مقبولان و نظر مے در آید و اکثر علوم او کہ مخالف آراء ال  
 حق اند خطا و باصواب ظاہر میشوند تا آنکہ بخطائے کشفی معذور و اشتہ اند و در تک خطائے اجتهادی  
 از ملامت مفرع ساختہ این اعتقاد خاص است این فقیر را و ما و شیح محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند  
 و علوم مخالفہ او را خطا و مضرت میندیشند بہت ازین طائفہ کہ ہم شیح را طعن ملامت میکنند و ہم  
 علوم او را تحقیر مینمایند و جمعی دیگر ازین طائفہ تقلید شیح را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب  
 و بدلائل و شواہد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این ہر دو فریق راہ افسوس  
 و تقریب اختیار کرده اند و از تو شیخ حال دور ما ندانم شیکہ از اولیا و مقبولان است بواسطہ خطب  
 کشفی چگونہ تذکرہ شو و علوم او را کہ اصواب و بر اند و مخالف آراء ال حق اند چگونہ بتقلید  
 توان کرد و قال الحق ہوا الثوب السط الذی یوقی عن النار و قد سبنا انہ یمنیہم و کثر بہ آسے و رسالہ وحدت  
 وجود ہم غیر ازین طائفہ با شیح شریک اند چہ چند شیح درین مسئلہ نیز طرخاص اروا و اصل سخن  
 شریکست فار مذہب این مسئلہ نیز چہ لفظ مخالفت بمعققات ال حق دارد و ناقابل توجہ است شایان  
 جمع این فقیر بجنابہ اللہ سبحانہ و شیح شرح رباعیات حضرت ایشان مابین مسئلہ را بمعققات  
 ال حق جمع ساخته است و تراغ و بصرین البعض عامد شتم و شکوک شجاعت طفرین را حل ساخته  
 بر شکیلی چل تیب و اشتباہ نامدہ حکما لا یخفی علی الناس ظہیرہم باید و انست کہ ممکنات با سربا  
 چہ جو اہر و چہ اغراض و چہ اجسام و چہ عقول و چہ نفوس و چہ افلاک و چہ عناصر ہمہ مستند با سبب و قیاد و مختار  
 اند کہ از کتم عدم اینہا را بوجود آورده است و چنانچہ اینہا و وجود با و تعالی محتاج اند در بقا نیز با و سبحانہ

لعل من انظر الى هذا  
 عن النفس الامارة بالسوء  
 عن النفس النورية  
 عن النفس اللوامة  
 عن النفس الباطنة  
 عن النفس الظاهرة  
 عن النفس الخفية  
 عن النفس العلوية  
 عن النفس السفلية  
 عن النفس الاعلیٰ  
 عن النفس الاسفلیٰ  
 عن النفس النورية  
 عن النفس اللوامة  
 عن النفس الباطنة  
 عن النفس الظاهرة  
 عن النفس الخفية  
 عن النفس العلوية  
 عن النفس السفلية  
 عن النفس الاعلیٰ  
 عن النفس الاسفلیٰ





منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف  
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند  
 که در او فعل متعلق کافری نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**  
**بَلْ يُزِيدُ الْيَكْرِمُ وَالْعُزْرَةَ مَا فِي لَبِّكَ** جز آنکه در فعل موقوت را مقصود بقدر حق  
 است که موقوت را عذاب محله جز آنست و فاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود  
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ماهم می دانیم که کفر و زینت  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر  
 بزرگی و کمالات که هست در جناب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود  
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگ را راست گوشتن  
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و شریکات ملذذات  
 بعضی از شریک فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط  
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی  
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است  
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من  
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریک گفته اند که ازین و قبیحة

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف  
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند  
 که در او فعل متعلق کافری نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**  
**بَلْ يُزِيدُ الْيَكْرِمُ وَالْعُزْرَةَ مَا فِي لَبِّكَ** جز آنکه در فعل موقوت را مقصود بقدر حق  
 است که موقوت را عذاب محله جز آنست و فاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود  
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ماهم می دانیم که کفر و زینت  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر  
 بزرگی و کمالات که هست در جناب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود  
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگ را راست گوشتن  
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و شریکات ملذذات  
 بعضی از شریک فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط  
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی  
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است  
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من  
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم  
 ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین  
 منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این  
 طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریک گفته اند که ازین و قبیحة

و آنچه آن تا آن است خدا حق تعالی و رسول و علی صوره و کسب و غیره ۱۱۶

الله و ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریک گفته اند که ازین و قبیحة

منسوب است و کسب با نشان عادت الله سبحانه برین جاری شده است که بعد از قصد عبودیت  
 فعل خود را خلق حق سبحانه و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عبودیت بقصد و اختیار اوصاف  
 سے یا بدین نام چنان متعلق می شود و ثواب و عقاب بود و آنکه گفته اند که اختیار عیب ضعیف است  
 اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانه گفته اند مسلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند  
 که در او فعل متعلق کافری نیست پس غیر صحیح است **فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَكْفِيكَ مَا لَيْسَ فِي قُدْرَتِهِ**  
**بَلْ يُزِيدُ الْيَكْرِمُ وَالْعُزْرَةَ مَا فِي لَبِّكَ** جز آنکه در فعل موقوت را مقصود بقدر حق  
 است که موقوت را عذاب محله جز آنست و فاق فرموده قوله ذات و ای را منوط با بیان بر وقت خود  
 ذلک تقدیر العزیز لیکسب بعد آن که بتوفیق الله سبحانه ماهم می دانیم که کفر و زینت  
 بحضرت حق سبحانه و تعالی که منوی نعم ظاهره و باطنه است و موجودات و ارض است و هر  
 بزرگی و کمالات که هست در جناب قدس او را ثابت است جز آن کفر با او که از شدت عقوبات بود  
 مخلوق است و در عذاب و چنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعم بزرگ را راست گوشتن  
 او را با وجود ممانعت نفس و شیطان یا بد که جز او او بهترین جزا بود و آن مخلوق است و شریکات ملذذات  
 بعضی از شریک فرموده اند که دخول بهشت فی کفایت مربوط فیض حق است سبحانه و منوط  
 ساعتن آن ایمان بنا بر آنست که هر چه جزا اعمال بود الذی باشد و نیز و غیره و چون بهشت فی  
 مربوط با بیان است لیکن ایمان فیض اوست سبحانه و عطیة او تعالی و دخول نامرطوب کفر است  
 و کفر ناشی است از بولک نفس اماره ما اصحابک من حسنة فحین الله و ما اصحابک من  
 سبحة فحین نفسیک باید آنست که مربوط ساعتن دخول بهشت را ایمان فی کفایت عظیم ایمان است بلکه تعظیم مؤمن به است که این چنین اعظیم القدر بر آن مترتب شده است و چنین منوط ساعتن دخول نامرطوب کفر است و جمیل آنکه نسبت با و این کفر بوقوع آمده است این طور محسوس بر دوام بر آن مترتب گشته است بخلاف آنچه بعضی از شریک گفته اند که ازین و قبیحة

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 من بعد الانبياء  
 وآل المرسلين  
 أما بعد  
 فإن من خواص صفات جناب  
 امير المؤمنين  
 عليه السلام  
 ان كل ما خلق  
 من جنس  
 انساني  
 فهو له  
 في الجنة  
 ما يشاء  
 من الجنة  
 وما يشاء  
 من الجنة  
 وما يشاء  
 من الجنة

خالی است وایضا در دخول نازک عدیل اوست مثل این و غیرتشی فیت چه و قول نافی تحقیقت  
 مربوط بکفر است **وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ الْمَلٰٓئِیْمُ** « هذا » و حضرت حق سبحانه آنکه آنکالی را مومنان و آنوقت  
 در بهشت خواهد دید چه جهت و بی کیف و بی شرفه و بی مثال این مسئله است که جمیع فرق  
 اهل ملت غیر اهل ملت غیر اهل ملت همه منکر آئند در رویت بهجت و بی کیف را تجویز نمی نمایند  
 که شیخ محی الدین بن العربی نیز رویت آخرت را بجای صوری فرود می آورد و بجز این تجویز بینماید  
 روزی حضرت ایشان ما از شیخ نقل میکردند که اگر معتزله رویت را به مرتبه تنزیه مقتدی نسکی و ندو بیاید  
 نیز قائل میگشتند و رویت را باین تجویز میدادند هرگز از رویت آنکه از یکدیگر و ندو محال نیست یعنی  
 آنکه ایشان از بیستی و بی کیفی است که مخصوص به مرتبه تنزیه است بخلاف این تجویز که بی کیف  
 در آن ملحوظ است نوشته نمائند که رویت آخرت را بجای صوری فرود آوردن فی تحقیقت انکار کردن  
 است هر رویت را چنان بجای صوری اگر چه احتمالات صورتی و نیاید بود رویت حق فیت تعالی  
**سَبَّحَ الْمَلٰٓئِیْمُ یَغْفِرُ کَیْفَیۡٓ وَ اَدْرَاکَیۡٓ وَ رُبَّیْنِ مَقَالِیۡٓ وَ بَعَثَ اَنْبِیَاۡکُمْ عَلَیْهِمُ الصَّلٰوةَ**  
**وَالسَّلَامٰتِ اَحْمَدِ عَالِمِیَانِ** است اگر توسط وجود این بزرگواران نمی بود مگر اما از این معجزات  
 و صفات واجب الوجود تعالی تقدیس که ولایت میفرمود و معنیات مولا را با جلالش آنکه از عدم فریفت  
 او سبحانه آنکه میسر نمود و محمول قصه مابسته تنزیه نور دعوت ایشان ازین معنی معزول است آنچه  
 تمام مابسته تقلید این بزرگواران درین معامله منقول است عقل هر چند بجهت است اما در حقیقت تمام  
 است و مرتبه بلوغ نرسیده تجیر بالقه بعثت انبیاست علیهم الصلوات والسلام که عذاب  
 و ثواب اخروی دائمی منوط بانست **سَمَوٰلِ** چون عذاب اخروی دائمی منوط بعثت شد  
 پس بعثت را رحمت عالمیان گفتن بجهت معنی بود **جَوَابِ** بعثت عین رحمت است که بی بعثت  
 ذات و صفات واجب الوجود است تعالی تقدیس که تضمین سعادت و نبویه و اخرویه است و بدو  
 بعثت معلوم و تمیز شده است آنچه مناسب جناب مدیس او تعالی است از آنچه نامناسب جناب  
 تعالی است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 من بعد الانبياء  
 وآل المرسلين  
 أما بعد  
 فإن من خواص صفات جناب  
 امير المؤمنين  
 عليه السلام  
 ان كل ما خلق  
 من جنس  
 انساني  
 فهو له  
 في الجنة  
 ما يشاء  
 من الجنة  
 وما يشاء  
 من الجنة  
 وما يشاء  
 من الجنة

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام  
 على سيدنا محمد  
 وآله الطيبين الطاهرين  
 من بعد الانبياء  
 وآل المرسلين  
 أما بعد  
 فإن من خواص صفات جناب  
 امير المؤمنين  
 عليه السلام  
 ان كل ما خلق  
 من جنس  
 انساني  
 فهو له  
 في الجنة  
 ما يشاء  
 من الجنة  
 وما يشاء  
 من الجنة  
 وما يشاء  
 من الجنة

مناسب است حکم تقدیر

قدس است بپندارند زیرا که عقل لنگ و کور با که بدین امکان و حدوث قسم است چه اندک باشد حضرت  
 و خوب که قدم از لوازم است از اشیا و صفات و افعال کدام است و این سبب که تمام اطلاق آن  
 نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان و اندک نقص را کمال  
 انکار و این نیز نیز در نقص فوق جمیع نعم ظاهر و باطنه است بقید است تراکم امور نامتناهی را بجانب سر  
 تعالی نسبت دهد و اشیا و اشیاء تنه را بحضرت او سبحانه که متعجب و بعبثت است که باطل را از حق  
 جدا ساخته است و نامستی عبادت را از مستحق عبادت نیز داده و عبثت است که برهه حق بطلان  
 بتوسط آن دعوت می فرماید و بنده با السعادت و قرب و وصل موعی بجل سلطان که میسرانند و بوسیلند  
 بعثت اطلاق بر فضیلت موعی بجلش آید میسر میشود و حکما و جوار تصرف و رنگب او و تعالی انعام  
 جو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس منقرضش که بعثت ابقا رحمت  
 و انکه نفع و برهه نفس آماره گشته بحکم شیطان بعین انکا بعثت نماید و بتصرفات بعثت عمل  
 کند گناه بعثت چیت و بعثت چرا رحمت نبود **سوال** عقل فی حد ذاته هر چند در احکام  
 الهی حلیست نه ناقص تمام است اما چرا نتواند که بعد از حصول تصفیه و تزلیه عقل را مناسب است و اقصا  
 تویه تکلیف بر تبه و خوب تعانت و تقدست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام را اینجا  
 اخذ نماید و حاجت بر بعثت که بتوسط ماست نشود و جواب عقل چون آن مناسبت اتصال  
 پیدا کند اما تعلقی که باین بکری میولانی داشت بالکل زایل نکر دو مختصر تمام پیدا کند پس و این همیشه  
 و انگیز او بود و متخیله هرگز خیال او را نگذارد و قوت محضبتیه و شهوتیه همواره صاحب او بودند و در  
 حیرت و شیره و همه وقت تدبیر او باشد سه و نسیان که از لوازم نوع انسان است از و تفکک نبود  
 و خطا و غلط که از خواص این شاه انداز و حد انباشند پس عقل شایان اعتماد بود و احکام ما خود اول  
 از سلطان و هم و تصرف خیال مصون بودند و از شایان و عظمت خطا محفوظ نباشند بخلاف  
 بلکه که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود

مناسب است حکم تقدیر  
 مناسبت است حکم تقدیر  
 مناسبت است حکم تقدیر

مکتبها و قور و شیشه



۲۰  
مجلس اول  
مجلس دوم  
مجلس سوم  
مجلس چهارم  
مجلس پنجم  
مجلس ششم  
مجلس هفتم  
مجلس هشتم  
مجلس نهم  
مجلس دهم  
مجلس یازدهم  
مجلس دوازدهم  
مجلس سیزدهم  
مجلس چهاردهم  
مجلس پانزدهم  
مجلس شانزدهم  
مجلس هجدهم  
مجلس نوزدهم  
مجلس بیستم

وفا و پیش آمد هم خود ضلع می شد و هم او را ضلع می ساخت عباداً یا الله سبحانه و تعالی که از او چه  
بخواند شرعی نمی بودند بلکه فی القصاص حیواناً یا اولی الألبان اگر چه حاکم بنا شد  
زنی بود که زنگی مست و کعبه تپتی بدید آنکه گویم که او تعالی مالک علی الاطلاق است و عباد  
تکلم و او بند سبحانه که پس هر کس که در حقش فرمایند عین خیر و صلاح است و از شر او ظلم و فساد  
نیزه و نیز است لکن آنکه معنی ما یفعل که از تیر و آنکه از تیر او که کشاید زبان جز به تسلیم او  
و از تیر او بدو رخ فرستد و عذاب ابدی فرماید چنانکه آخرش نیست و در باب تفسیر آن تا مشائخ  
استم پیالند بخلاف املاک ما فی تحقیق املاک او بند سبحانه که جمیع تصرفات از او را به عین حق  
زیرا که صاحب برع بود بعضی مصالح آن املاک را با نسبت داده است و فی تحقیق املاک او بند  
سبحانه که این تصرف با و از آنها همان قدر مجوز باشد که مالک علی الاطلاق آن تصرف را مجوز فرموده  
و مصالح ساخته آنچه این بزرگواران علیهم الصلوٰت والسلام علیکم انعام حق جان عدا اعدا فرموده اند  
و بیان احکام فرموده اند همه صادق اند و مطابق واقع و احکام اجتهاد و بیان بزرگواران علیهم الصلوٰت  
والتسلیمات و التعلیق هر چند خطا تجویز فرموده اند اما تقریر خطا و حق ایشان مجوز ندانند و گفته اند  
که زود ایشان را بان خطا منتهی میسازند و قدر آنکه ان بصوب میفرمایند تلاه اعتدال ذی القعدة  
عذاب قبر کافران را و بعضی از عاصیان اهل ایمان را حق است مجرب صادق علیه السلام الصلوات  
والتسلیمات از آن خبر داده و سوال است که در کجای مومنان را و کافران را و غیر حق است قبر برزخ  
و در میان دنیا و آخرت عذاب او نیز یک و چه نسبت بعد از وی می آرد که انقطاع پذیر است بوجه  
و که نسبت بعد از آخری که فی تحقیق از عذابهاست آخرت است که می آید انشا الله تعالی  
علیها خداوند و عیشاً از لذت فی عذاب القبر همچنین راحت قبر نیز هر دو جهت دارد و معاً تمیز  
است که از لذت و معاصی او کمال کرم و رافت در گذرند و اصل مواخذه نه فرمایند و اگر در مقام عذاب  
آیند از کمال رحمت کفارت گناهان او را از محن و غم می نوی سازند و اگر بقیته مانده باشد بصعقته قبر

مجلس اول  
مجلس دوم  
مجلس سوم  
مجلس چهارم  
مجلس پنجم  
مجلس ششم  
مجلس هفتم  
مجلس هشتم  
مجلس نهم  
مجلس دهم  
مجلس یازدهم  
مجلس دوازدهم  
مجلس سیزدهم  
مجلس چهاردهم  
مجلس پانزدهم  
مجلس شانزدهم  
مجلس هجدهم  
مجلس نوزدهم  
مجلس بیستم

و محنتهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را  
 چنین نکتست و مولودها او را با برت اندازند عین عدلست اما او کسی بر گناه کاران و مشرسان  
 لیکن اگر ازل اسلام است آل او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم  
 رَبَّنَا أَنْصِرْهُمْ لَنَا وَأَنْصِرْنَا لِنَا إِنَّكَ عَلِيمٌ عَدِيدٌ قَدْ يَرْجُوهُمْ رَبُّكَ سَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ آلِهِ  
 وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ رُوِيَ قِيَامَتِ حَقِّ اسْتِ و دوران روز سموات و کواکب و ارض  
 و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مجرب و م و ما چیز خواهد گشت آسمانها منشق گردد  
 و ستارها افتار پسید آگند و بریزند و زمین و کوهها پاره بشود و این عذاب و افتاد و بفرخ آوای  
 تعلق دارد و بفرخه ثانی از قبرها بر آنگیزند و بیشتر روند و قلا سغه اعلام سموات و کواکب را سنجیزند  
 کنند و فضا و بر اینها جانزندانها را از روی و آبدی گویند معدنك متاخران ایشان  
 از چیزی حق خود را و رزمه اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میانیدند بحسب آنکه بعضی  
 از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه  
 بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اند کمال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگرمی انگارند  
 و حال آنکه اینهاست اخصر طعی اند و انکار جماع انبیا میانیدند علیهم الصلوات و السَّلَامَاتُ قَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَإِذَا  
 الْأَرْضُ انشَقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَفُجِعَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُفِّتِ الْأَرْضُ وَانشَقَّتْ ذَٰلِكَ فِي الْقُرْآنِ  
 كَثِيرٌ لَا يَأْتِيهِمْ إِلَّا أَنْفَادٌ مُّجْرِبَةٌ وَتَفْوَهٌ بَلْ كَرِهْتُمُوهُ وَرَسُولٌ يُنذِرُ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ أَنَّ اللَّهَ  
 بِالضَّرِيبَةِ قَدِيرٌ اذْكَر و کافری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و وید و بد سخره الفتاد  
 و حساب و میزان و صراط حق است که مصادیق علیهم و علی آلهم الصلوات و السَّلَامَاتُ از ان خبر داده است  
 استماع و بعضی از جلالان طوز نبوت از وجود این امور از حیر اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و در  
 طوز عقل است اخبار صا و قه ابدار بنظر عقل موافق ساقطن فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا

مفسر  
 اینهاست که در آن موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزه بجهت معبودش گردود و هر که را چنین نکتست و مولودها او را با برت اندازند عین عدلست اما او کسی بر گناه کاران و مشرسان لیکن اگر ازل اسلام است آل او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم ربنا انصرهم لنا وانصرنا لنا انك عليم عديد قد يرجوهم ربك سيد المرسلين عليك وعلى آله وعلى اهلهم الصلاة والسلامات روي قيامت حق است و دوران روز سموات و کواکب و ارض و جبال و بحار و حیوان و نبات و معاون مجرب و م و ما چیز خواهد گشت آسمانها منشق گردد و ستارها افتار پسید آگند و بریزند و زمین و کوهها پاره بشود و این عذاب و افتاد و بفرخ آوای تعلق دارد و بفرخه ثانی از قبرها بر آنگیزند و بیشتر روند و قلا سغه اعلام سموات و کواکب را سنجیزند کنند و فضا و بر اینها جانزندانها را از روی و آبدی گویند معدنك متاخران ایشان از چیزی حق خود را و رزمه اهل اسلام میگردد و اتیان بعضی از احکام اسلام میانیدند بحسب آنکه بعضی از اهل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بعضی تخاشی ایشان را مسلمان میدانند بحسب آنکه بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را که ازین جامع اند کمال میدانند و طعن و تشنیع اینها را انگرمی انگارند و حال آنکه اینهاست اخصر طعی اند و انکار جماع انبیا میانیدند علیهم الصلوات و السَّلَامَاتُ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ وَإِذَا الْأَرْضُ انشَقَّتْ وَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَفُجِعَتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ أَبْوَابًا وَسُفِّتِ الْأَرْضُ وَانشَقَّتْ ذَٰلِكَ فِي الْقُرْآنِ كَثِيرٌ لَا يَأْتِيهِمْ إِلَّا أَنْفَادٌ مُّجْرِبَةٌ وَتَفْوَهٌ بَلْ كَرِهْتُمُوهُ وَرَسُولٌ يُنذِرُ فِرْعَوْنَ وَجُنُودَهُ أَنَّ اللَّهَ بِالضَّرِيبَةِ قَدِيرٌ اذْكَر و کافری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و وید و بد سخره الفتاد و حساب و میزان و صراط حق است که مصادیق علیهم و علی آلهم الصلوات و السَّلَامَاتُ از ان خبر داده است استماع و بعضی از جلالان طوز نبوت از وجود این امور از حیر اعتبار ساقط است چه طوز نبوت و در طوز عقل است اخبار صا و قه ابدار بنظر عقل موافق ساقطن فی الحقیقت الکا طوز نبوت است بجا

معاذکے بقول سید است نہ اندک طور تہوت مخالف طوع عقل است بلکہ طوع عقل نے تائبہ قلبیہ را نبیا  
 علیہم الصلوٰۃ والسلام کی جانب طلب عالی نہ تواند ہند شد مخالف لغت و کجاست و نارسیدن کج  
 چه مخالف لغت بعد از رسیدن متصور بود و بہرست و دوزخ موجود بعد از محاسبہ روز قیامت اگر حقے  
 بہرست خوہست در فرشتا و دیگر سے و دیگر ابد و دوزخ و قیاب و عقاب ایہنا ابدی است کہ انصاف ندارد  
 کہ ما دلت علیہ اللہ من القسطیۃ للذکر صا جب نصیحت کرد کہ مال محمد حجت است  
 و حجتی و سعیت کل شیء کفار عذاب دوزخ تمامہ حقیقت ثابت کن بعد از ان گوید کہ نار و دوزخ  
 ایشان بزرگ و سلام گرد و چنانچہ حضرت ابراہیم علیہ السلام و علیہ السلام و انسا کہ شدہ بود  
 و خلف و رو و عید حق جانز و آرد و گوید کہ یکس از اہل ان مخلوق عذاب کفار فرقتہ است و برین مسئلہ نیز  
 از صواب و ورا قیادہ است نہ اندک است کہ رحمت رحمت و حق مومنان و کافران مخصوص  
 بدنیاست و در آخرت بوسے از رحمت بکافر نہ رسد کہ ما قال اللہ تعالیٰ انہ لکیس من  
 ترشح اللہ الی القوم الکافرین و قال تعالیٰ بعد قوله سبحانہ و سبحتی و سعیت کل  
 شیء منسا لکنہا للذین یستقون و یؤتون الذکر و الذین ہم بالیتا یؤمنون شیخ اول  
 آیت خوانندہ و آخر کار فرمودہ و قال اللہ تعالیٰ ان رحمت اللہ قریب من المحسنین  
 و کریمہ لا یحسبن اللہ مخلف و عدلہ رسالہ ولالت ندارد و خصوصیت خلف بوعده تواند بود  
 کہ اقتصا عدم خلف بوعده اینجا بواسطہ آن بود کہ مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و غلبہ نیما  
 بر کفار و آن متضمن وعده و وعید است بوعده است مرسل او و وعید است مر کفار را پس گویند  
 کہ یہ ہم خلف وعده منشی شد و ہم خلف و عیب فالایہ مستندہ کہ علیک و لایہ و ایضا خلف وعید  
 و رنگ خلف و وعده مستلزم کذب است و ناشایان آنحضرت جل شاکانہ زیکہ در کتب  
 دانستہ بود کہ کفار را عذاب مخلد خواہم کرد و معدنک بر اسے مخالف علم خود گفته کہ عذاب  
 مخلد خواہم کرد این سخن را تجویز نمودن شاعت تمام دارد و سبحان ربک رب العزائم علی صغیر

باعتقاد اہل ہما  
 بقول تعالیٰ انہ لکیس من  
 القوم الکافرین  
 و سعیت کل شیء  
 منسا لکنہا للذین  
 یستقون و یؤتون  
 الذکر و الذین ہم  
 بالیتا یؤمنون  
 شیخ اول  
 آیت خوانندہ و  
 آخر کار فرمودہ  
 و قال اللہ تعالیٰ  
 ان رحمت اللہ قریب  
 من المحسنین  
 و کریمہ لا یحسبن  
 اللہ مخلف و عدلہ  
 رسالہ ولالت  
 ندارد و خصوصیت  
 خلف بوعده  
 تواند بود  
 کہ اقتصا عدم  
 خلف بوعده  
 اینجا بواسطہ  
 آن بود کہ  
 مراد از وعده  
 اینجا نصرت  
 رسول است و  
 غلبہ نیما  
 بر کفار و آن  
 متضمن وعده  
 و وعید است  
 بوعده است  
 مرسل او و  
 وعید است  
 مر کفار را  
 پس گویند  
 کہ یہ ہم  
 خلف وعده  
 منشی شد و  
 ہم خلف و  
 عیب فالایہ  
 مستندہ کہ  
 علیک و لایہ  
 و ایضا  
 خلف وعید  
 و رنگ  
 خلف و  
 وعده  
 مستلزم  
 کذب است  
 و ناشایان  
 آنحضرت  
 جل شاکانہ  
 زیکہ در  
 کتب  
 دانستہ  
 بود کہ  
 کفار را  
 عذاب  
 مخلد  
 خواہم  
 کرد و  
 معدنک  
 بر اسے  
 مخالف  
 علم خود  
 گفته کہ  
 عذاب  
 مخلد  
 خواہم  
 کرد این  
 سخن را  
 تجویز  
 نمودن  
 شاعت  
 تمام  
 دارد و  
 سبحان  
 ربک  
 رب  
 العزائم  
 علی  
 صغیر

۱۳۳

اجماع اهل اهل بر عدم خلوص و مذاب گفتار شفی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلذا اعتدکاد  
 به مع کونهم فی الفایض المسلمین لما کمه نبهت من خداوند جل سلطانة که از معانی معصوم اند و از  
 خطا و سیان محفوظ کایضت الله انهم و یفعلون ما یؤوه من رزق از خوردن و آشامیدن پاک اند  
 و از رزق شوی منزله اند و بر او که کثیر نماز و قرآن مجید و رزق ایشان باغبنا بر شرف و کور است  
 از صیغ نسا کما آورد سبحانه تذکیر الضامی فی فی نفسه تعالی و حضرت حق سبحان و تعالی بعضی  
 از ایشان ابرسالت برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز این دولت مشترک ساخته الله یفعل  
 من المذککة برسلا و من الناس جمیع کما دال حق بر آنند که خواص بشر افضل اند از خواص ملک  
 خدای و امام الحرمین و صاحب فتوحات کلمة با فضلیت خواص ملک خواص بشر قائل اند و آنچه برین  
 ظاهر ساخته اند آنست که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیکم الصلوآت و التسلیمات  
 آنما در توجرت و رسالت درجه است منبری را که ملک بان رسیده است و آن درجه از راه غنچه خاک  
 است که مخصوص بشر است و نیز برین غیر ظاهر ساخته اند که کلمات ولایت را نسبت بکلمات نبوت  
 هیچ اعتدای نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای مجیط پس نتیجه که از راه نبوت آید  
 زیرا و خواهد بود از آن مرتبت که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق مراد بسیار بود علیهم  
 الصلوآت و التسلیمات و فضل صومعی هر ملک که کرام است علیهم الصلوآت و التسلیمات و التضرع  
 ساقال الخیر مؤمن العلماء و شکر الله تعالی سغیریم ازین تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بر مرتبه نبی از  
 انبیا رسد علیهم الصلوآت و التسلیمات بلکه هر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید و است که در هر  
 سلسله از اسل که علماء و صوفیه و آن اختلاف دارند چون نیک نگنظ مینمایند چنانچه علمای سابق  
 نیز است که نظر علیا بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوآت و التسلیمات بکلمات نبوت و علوم آن  
 تفوق کرده است و نظریه صوفیه مقصود بر کلمات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیک از شکوة  
 نبوت اخذ نموده شود و اعتقاد و آحق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت باخود شود تحقیق بعضی ازین معارف  
 سوره زمره و آیه ۱۰۰

و از این جهت است که بعضی از علما و صوفیاء که در این باب کلام کرده اند و از این جهت است که بعضی از علما و صوفیاء که در این باب کلام کرده اند و از این جهت است که بعضی از علما و صوفیاء که در این باب کلام کرده اند

۱۰

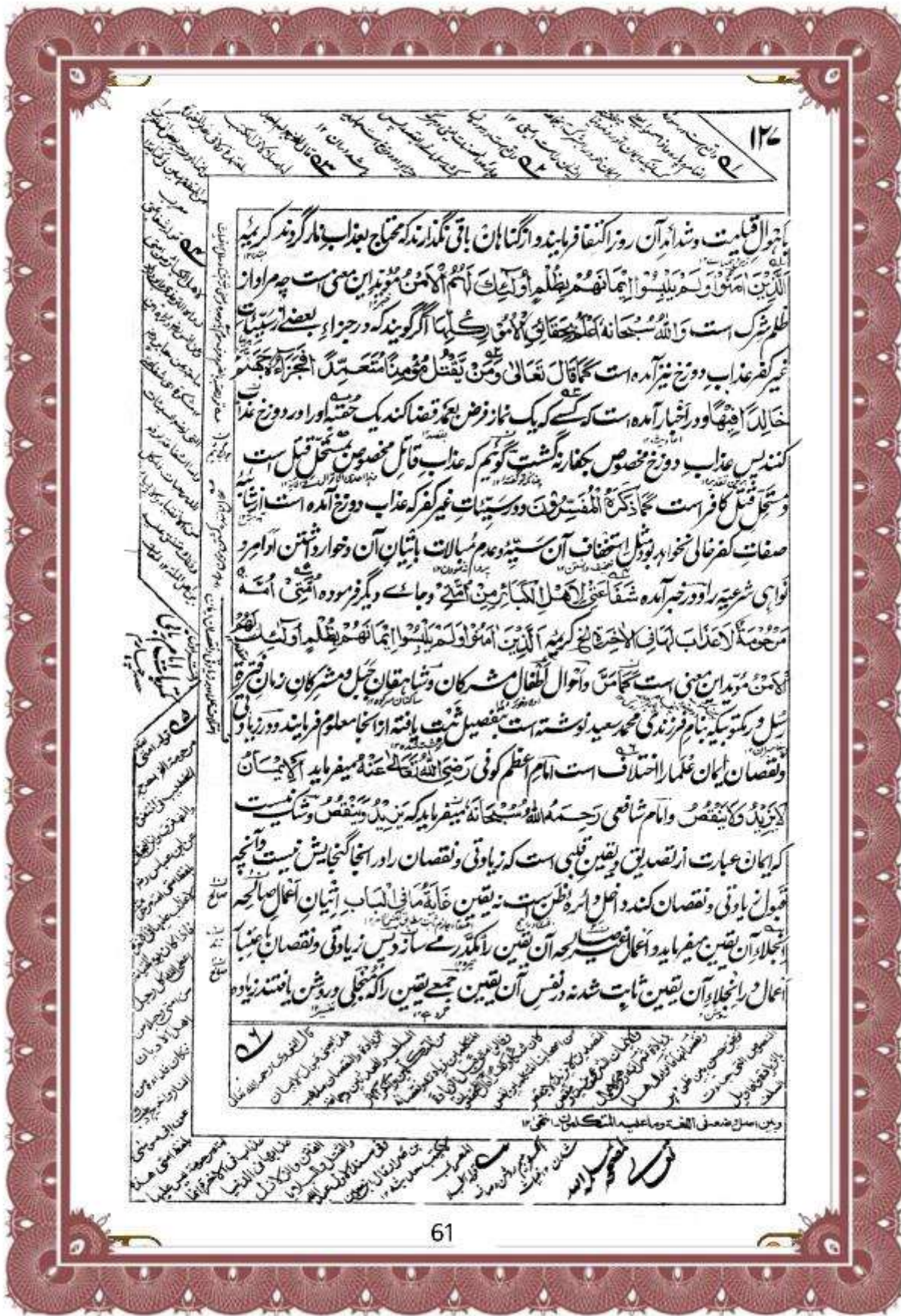




و او را از اهل ارتداد و مشرک ندانند چنانکه کشت مسلمانان همت بین بلا مبتلا اند پس بفتوح علمای اید که آن شخص  
 در آخرت بعذاب ابدی گرفتار گردد و حال آنکه در اخبار صحیح آمده است که سیکه در اول او متذکر فرزند  
 انبیا این بود و فرزند او را بر سر او نهاده است و در عذاب مخلد نخواهد شد که اشت تحقیق این مسئله  
 نزدیک توحید است گوئیم که اگر کافر محض است عذاب مخلد نصیب اوست عیاذاً بالله سبحانه و تعالی  
 و اگر با وجود ایمان کفر فرزند ایمان نیز در عذاب و فرزند ایمان خواهد شد که آبا بکرت آن ذره ایمان  
 است که از خلوص عذاب خلاص شود و از گرفتاری اُمّی نجات یابد فقیر بکلمات شریفه میگوید  
 که عالم را در قریب با حققتار سیده بود چون توجیه حال او شد و دید که قلب او ظلمات بسیار دارد هر چند  
 متوجیه وضع آن ظلمات شده فائده نکر و بعد از توجیه بسیار معلوم شد که آن ظلمات اشی از صفات کفر است  
 که در روئے گدازست و منش آن که در اوقات مولد اوست با کفر و اهل کفر توجیحات و فع آن ظلمات  
 تکلیف تر تفتیه او از آن ظلمات مربوط بعذاب نار است که جزا کفر است و نیز معلوم شد که ذره از  
 ایمان دارد که بکرت آن آخر او را از دوزخ خواهد برد و چون این حال او روئے مشاهده  
 نمود و بخاطر گذشت که آیا چیزی از او نماز با دیگر و یا بعد از توجیه ظاهر شد که نماز با دیگر پس مسلمانانے که  
 با وجود ایمان رسوم اهل کفر می نمایند و تعظیم ایام ایشان می کنند چنانچه اینها نماز با دیگر و بجوار حق  
 بنا بر اینست حکم العمل الذم و امیدوار باید بود که آخر بکرت ایمان از عذاب ابدی نجات یابند  
 پس معلوم شد که اهل کفر را عفو و مغفرت نیست **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** ان کفر کثیفه اگر کافر سزاوارست  
 عذاب ابدی جزا کفر است و اگر در ایمان نیز در جسد نداد او عذاب موقت است از نار دوزخ  
**لَا يَكُفِّرُ بِنَدْبِهِ** ان شاء الله تعالی عفو ان شاء الله تعالی تزد و فقیر عذاب و فرخ موقت باشد یا مخلد  
 مخصوص بکفر است و بعفوات کفر محاسنی و محسنه و اهل کما که گناهان ایشان بعفوت نه در آید  
 بتوبه یا شفاعت یا عجز و عقود احسان و نیز آن که با توبه و ابرام مؤمن و توبه می باشد راند و نکات موت  
 کفر نماند است که در عذاب آنها حمت را بعذاب قبر کفایت کنند و جمیع دیگر را با وجود محنتهاست

علمای کبار که جز دوزخ است و در مسان مکنی چیزی در کما بعفوت در آورده و کفر نماند است و حمت اید است که انوار

علمای کبار که جز دوزخ است و در مسان مکنی چیزی در کما بعفوت در آورده و کفر نماند است و حمت اید است که انوار  
 علمای کبار که جز دوزخ است و در مسان مکنی چیزی در کما بعفوت در آورده و کفر نماند است و حمت اید است که انوار  
 علمای کبار که جز دوزخ است و در مسان مکنی چیزی در کما بعفوت در آورده و کفر نماند است و حمت اید است که انوار  
 علمای کبار که جز دوزخ است و در مسان مکنی چیزی در کما بعفوت در آورده و کفر نماند است و حمت اید است که انوار



۱۲۶  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام علی  
محمد و آله الطیبین  
الطاهرین  
علیهم السلام  
و علی آله  
و صحبه  
و تابعه  
و من تبعهم  
بإحسان  
إلی یوم  
الدین  
آمین

بما قول قیامت و شد آن روز کفرا فرماید و اگر گناہان باقی نماندند که محتاج بعذاب نماندند که بگوید  
اللذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر کم الامم الامن مؤمنین می است چه مراد از  
ظلم شرک است و الله سبحانه کلمه حقیقی الا من یکن لها اگر گویند که در جزای بعضی از سبب است  
غیر کفر عذاب و وزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه کفر  
خالد ایضا و در شمار آمده است که کسی که یک نماز فرض بجز قصاص کند یا در روز عذاب  
کنند عذاب و وزخ مخصوص بگناهی گشت گوئیم که عذاب قائل مخصوصیست قتل است  
و قتل کافر است کما ذکره الفسوف و در سبب است غیر کفر که عذاب و وزخ آمده است از این  
صفات کفر خالی نخواهد بود بل استخفاف آن سینه و عدم مسألت بآئین آن و خوار داشتن او امر و  
نواهی شرعی را دور نموده شفا علی کمال الکبائر من اکتبه و ما سے دیگر فرموده اشرفی امه  
مرحوم که عذاب الهانی الاخرة لی کریمه الذین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم بظلمة او کفر کم الامم  
الامن مؤمنین می است استخوان و احوال اطفال شرکان و شایع قائل چنان مشرکان زمان قریه  
سئل و مکتوبه بنام فرزندی محمد سعید نوشته است بتفصیل است یافته از آنجا معلوم فرماید و زیاده  
و نقصان ایمان علماء را اختلاف است امام اعظم کوفی رضی الله عنه میفرماید که ایمان آن  
که زیاده ای کم نیست و امام شافعی رحمه الله سبحانه میفرماید که بنزد و نقص و شایع است  
که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در آنجا گنجایش نیست و آنچه  
قبول زیادتی و نقصان کند و اصل امر و نظر نیست بیقین خالیه ما فی کتاب آئین اعمال صالحه  
و اجلا و آن یقین میفرماید و اعمال نصیب همه آن یقین را که در سه سازد پس زیادتی و نقصان با هم  
اعمال را بخیلا و آن یقین ثابته شده و نفس آن یقین جمیع یقین را که تجلی و روشن یافته زیاده  
وین اسان ضعف الفقه و اعطیه التمسک لکتاب الحق

بما قول قیامت  
اللذین آمنوا و لم یلبسوا  
ایمانهم بظلمة او کفر کم  
الامن مؤمنین می است  
ظلم شرک است  
و الله سبحانه کلمه حقیقی  
الامن مؤمنین می است  
کما ذکره الفسوف  
صفات کفر خالی  
نواهی شرعی را دور  
مرحوم که عذاب الهانی  
الامن مؤمنین می است  
سئل و مکتوبه بنام  
و نقصان ایمان علماء  
که زیاده ای کم نیست  
که ایمان عبارت از تصدیق  
قبول زیادتی و نقصان  
و اجلا و آن یقین میفرماید  
اعمال را بخیلا و آن یقین  
وین اسان ضعف الفقه

بما قول قیامت  
اللذین آمنوا و لم یلبسوا  
ایمانهم بظلمة او کفر کم  
الامن مؤمنین می است  
ظلم شرک است  
و الله سبحانه کلمه حقیقی  
الامن مؤمنین می است  
کما ذکره الفسوف  
صفات کفر خالی  
نواهی شرعی را دور  
مرحوم که عذاب الهانی  
الامن مؤمنین می است  
سئل و مکتوبه بنام  
و نقصان ایمان علماء  
که زیاده ای کم نیست  
که ایمان عبارت از تصدیق  
قبول زیادتی و نقصان  
و اجلا و آن یقین میفرماید  
اعمال را بخیلا و آن یقین  
وین اسان ضعف الفقه

۱۲۷  
بسم الله الرحمن الرحیم  
الحمد لله رب العالمین  
والصلاة والسلام علی  
محمد و آله الطیبین  
الطاهرین  
علیهم السلام  
و علی آله  
و صحبه  
و تابعه  
و من تبعهم  
بإحسان  
إلی یوم  
الدین  
آمین

بما قول قیامت  
اللذین آمنوا و لم یلبسوا  
ایمانهم بظلمة او کفر کم  
الامن مؤمنین می است  
ظلم شرک است  
و الله سبحانه کلمه حقیقی  
الامن مؤمنین می است  
کما ذکره الفسوف  
صفات کفر خالی  
نواهی شرعی را دور  
مرحوم که عذاب الهانی  
الامن مؤمنین می است  
سئل و مکتوبه بنام  
و نقصان ایمان علماء  
که زیاده ای کم نیست  
که ایمان عبارت از تصدیق  
قبول زیادتی و نقصان  
و اجلا و آن یقین میفرماید  
اعمال را بخیلا و آن یقین  
وین اسان ضعف الفقه



عنه ان الاستسقاء وادبا هر ديل لحد شمل قصب الاجناب ۱۲۹

امام عظيم گوید انما المؤمنون حقا و امام شافعی گوید انما المؤمنون من النساء و الله تعالی فی تحقیق تملیح ایشان  
 افضل است مذہب اول باعتبار ایمان حال است و مذہب ثانی باعتبار ارباب و عاقبت کارانما شافعی  
 از صورت استثنای اولی و احوط است حکما که گفته علی المتشیف و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر  
 وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت مکرر گشته است و نکند آن مکرر علم عاری  
 و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ملی ازین معنی خالی است بلکه هر  
 با تمام متابعت آن نبی فلا انشیا به یکن المعجز و الکرامه کما زعم المتذکرین و تریب انصافیت  
 در میان خلفا را شریک بر تریب خلافت است اما انصافیت شیخین با جماع صحابه و تابعین ثانی  
 است چنانچه نقل کرده اند از جماعه از اکابر آنکه کسی که از ایشان امام شافعی است قال الشيخ الامام  
 ابو الحسن لا شریک ان تفضل ان یکن شیخ عمر علیه بقیة الامة قطعی قال الذی فی وقد تواریخ  
 علی قسب کتبه و کتبی تملکته و بنی الحجة الفخیرین شیعیته ان اکبر حکم افضل الائمة ثم قال  
 و رواه عن علی کرم الله تعالی و وجهه نیف و نماون نفسا و کما هم عجا شعا قال فکله الله ان رضی  
 ما اجهلهم و ردی البعاری عنه انه قال خیر لنا من بعدنا الی علی علیه السلام و السلام  
 و کبریت عمر ثم رجل انما قال انما شکر الخبیثه شکرته فقال ما انا رجل انما شکرته  
 و حج الدین و غیر من علی انه قال اذ اذ الله بالحق ان رجلا یضلو تو علیهما و من رجلا نه  
 فصلی علی ما هو مفار علی ما علی المفتری و الخرج الدار طوی عنه لا احد لحد فصلی علی

Handwritten marginal notes on the left side of the page, including the title 'مقدمه' and various commentary.

Handwritten signature or title in the bottom right corner, possibly 'مقدمه'.



این حدیث در کتاب فضائل  
در بیان اولی الامر است  
و در بیان اولی الامر است  
و در بیان اولی الامر است  
و در بیان اولی الامر است

بسم الله الرحمن الرحیم  
لعلها والله في الدنيا والآخرة وأخيه مولانا محمد الدين وشيخ عقائد السفي درین فضیلت انصاف  
و انصاف است از انصاف دور است و نزدیک که نموده است بی محمل است چه مقرر علماء است که  
فضیلت باعتبار کثرت ثواب نرود خداست چنانکه ایجاب ماوست نه انصافیه که یعنی کثرت ظهور  
فضائل و مناقب بود که نرود محض اعتبار و در و زیرا که سلف انصافیه و بالعین آن قد فضائل و مناقب که از  
حضرت امیر نقل کرده اند از پیچ صحابی منقول نشده است بخوبی قال ایامه اکمل ماجاء الاخصر  
العصاة بقوم الفضائل ما جاء لعلي نعم ذلك هو لسان حکم کرده اند با فضیلت علی قاطباً بلکه برین  
شده که وجه فضیلت دیگر است و در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضیلت مشاهدان  
و ولایت وحی رسیه است که بصیرت با بفرمان معلوم نموده باشد و آن صحابه پیغمبرند علی علیه السلام  
الصلوات و اللات لیکم پس آنچه شیخ عقائد نسفی گفته است که اگر او از فضیلت کثرت  
ثواب است پس توقف را حجت است ساقط است زیرا که توقف را وقت نگذارش باشد که آن  
فضیلت را از قبیل صاحب شریعت صریحاً او کلاً معلوم کرده باشد و چون معلوم کرده باشد  
چه از وقت نماید و اگر معلوم کرده باشد چه حکم با فضیلت کند و اگر همه را بر او اند و فضل یکی بر دیگری  
فضولی انگار بود و افضل است بحسب احوال و فضل که در جمیع احوال حق را فضولی و اندر لفظ فضل او را  
باین فضولی برده است و آنچه صاحب فتوحات مکیه گفته است که سبب ترتیب این فضائل و مناقب  
انصاف و ولایت بر سواست و فضیلت ندارد وجه امر خلاف است و دیگر است و بحسب فضیلت و بقرین  
سلیقه این و اشمال این از طحیاتی است که شایان تشنگ نیست اگر شرافت کشفیه او که از  
علوم اهل سنت جدا افتاده است از صواب دور است پس متابعت نمکندان را اگر کسی که و لیس  
مربط است با نفع صرف و آنچه در بیان صحابه از مناقبات و مشاجرات گذشته بر مجال بیگانه  
باید کرد و از هر دو تعصب دور باید داشت قال الله انما اذق مع قسرا طعمه في حجب علی کرم الله تعالی  
و یو اوقع من الخلفاء العات و المنازبات لکن من نزل عن خطای فی الا لجنه

در بیان اولی الامر است  
و در بیان اولی الامر است  
و در بیان اولی الامر است  
و در بیان اولی الامر است  
و در بیان اولی الامر است



را اندک ندانند سبب دوست داشته شده حق است جل و علاقه موی او تعلق اگر تمام وی  
 یک فصل موی محبوب حق جل شکلا که معلوم شود و علم مقتضای آن بیشتر گوشتی است  
 حکم آن وارد که کسی بجز برف ریزه باء چند چوبه ریزس را بخورد و بجای لاطال روح را بدست آورد  
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ وضو قصد نماز که مخرج مومن است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض  
 بی جماعت او اینا بد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة  
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود اطمینان چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت  
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقبر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن اطمینان و در کار  
 نیز باید که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف الاقوال و همچنین در جنبه که میان دو سجده است  
 بعد از نشستن در است اطمینان نیز در کار است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و  
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قنوت و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا بهفت بار گوید و در وقت سجده رفتن آنچه بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول  
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پیشانی را و در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع رأس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا از رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر  
 پاینهاست خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه  
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر موضع مذکور گماشته تر روز نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 بحسب حال آید کما هو المنقول عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تفریح اصابع  
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات  
 فرمایند آفت کشا و یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

له ضرب الخ و شد بر سر می چوستان غلامان بن جریس ما پیرس ۱۰

حکم آن وارد که کسی بجز برف ریزه باء چند چوبه ریزس را بخورد و بجای لاطال روح را بدست آورد  
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ وضو قصد نماز که مخرج مومن است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض  
 بی جماعت او اینا بد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة  
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود اطمینان چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت  
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقبر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن اطمینان و در کار  
 نیز باید که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف الاقوال و همچنین در جنبه که میان دو سجده است  
 بعد از نشستن در است اطمینان نیز در کار است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و  
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قنوت و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا بهفت بار گوید و در وقت سجده رفتن آنچه بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول  
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پیشانی را و در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع رأس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا از رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر  
 پاینهاست خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه  
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر موضع مذکور گماشته تر روز نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 بحسب حال آید کما هو المنقول عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تفریح اصابع  
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات  
 فرمایند آفت کشا و یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

حکم آن وارد که کسی بجز برف ریزه باء چند چوبه ریزس را بخورد و بجای لاطال روح را بدست آورد  
 بعد از ظهور کمال و سبب باغ وضو قصد نماز که مخرج مومن است باید فرمود و او هم باید نمود که نماز فرض  
 بی جماعت او اینا بد بلکه سبب اولی با امام ترک نشود و نماز در وقت سبب او ایاید و در قرائه مرعاة  
 قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود اطمینان چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در وقت  
 راست باید ایستاد بر سبب که آنجا بنام مقبر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن اطمینان و در کار  
 نیز باید که فرض است یا واجب یا مستحب علی اختلاف الاقوال و همچنین در جنبه که میان دو سجده است  
 بعد از نشستن در است اطمینان نیز در کار است چنانچه در وقت و اقل تسبیح رکوع و سجده بار است و  
 اکثرش تا بهفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است  
 می آید که کسی در حال انفراد در وقت قنوت و استقامت اقتصار بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج  
 بار یا بهفت بار گوید و در وقت سجده رفتن آنچه بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نباید اول  
 هر دو زانو بر زمین نهاد بعد از آن هر دو دست بعد از آن بینی را بعد از آن پیشانی را و در وقت وضع  
 زانو و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع رأس آنچه آسمان نزدیک است اول باید بر دست  
 پس ابتدا از رفع از زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید و وقت و در وقت رکوع بر  
 پاینهاست خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود یا بر کنار خود ملاحظه  
 باید نمود چون نظر از پرگندگی و خسته شود و بر موضع مذکور گماشته تر روز نماز جمعیت میسر شود و صلوة  
 بحسب حال آید کما هو المنقول عن الرسول صلی الله علیه و آله و سلم و همچنین تفریح اصابع  
 و دست در وقت رکوع و ضم ساعتی آن اصلاح در وقت سجود است آن را نیز مراعات  
 فرمایند آفت کشا و یا ضم ساعتی بے تقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب رخ

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

بعضی را آورده است ما را بیچ فائده برابر متابعت صاحب شریعت نیست علی بن علی الصانع  
 ولسکله کلامین بر حکام و کتب تفصیلیه که در تفصیل و ابصار و مقصود از اینها و اینها ترغیب بر اعمال  
 است بمقتضای علم فقه و وقت آنکه سجده و ایام که در کتب اکتفالی الصالحین آمده است و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 الشریعیه بعد از آن وقت آنکه سجده و ایام که در کتب اکتفالی الصالحین آمده است و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 علیه و علیهم و علی آل کل من الصالحات افضلها و من التکلیفات اجمعها اگر چه بعضی را  
 صلوة و نیتن کلمات مخصوصه آن در جویدانند پس که مکتوب که متصل و قریب یکدیگر اند و از هر دو  
 تو باید اول مکتوب بنام فرزند می محمد صادق نوشته شده است و مکتوب دوم بنام محمد بن عثمان  
 و مکتوب سوم بنام شمس آف میان شیخ تاج بعد از تحصیل و در جمیع اعتقادی و عملی اگر توفیق آید  
 بکن سلطان که از موفی فرمایند سلوک طریقه عملیه صوفیه است نه از راه آن عرض که شمس زانند  
 از آن اعتقاد و عمل حاصل کنند و امر خود بدست آرند بلکه مقصود آنست که نسبت به عقاید یقین و اطمینان  
 حاصل کنند که هرگز تشکیک مشکک زایل نگردد و با این روشها باطل نشود چه پائے استدلال و چه نیت  
 و استدلال بزمین که از آنکه کبریا الله تعالی و الف کتب و نسبت باعمال تیرے و سهولت حاصل  
 کنند و سخن سیرشی که از آنکه ناشی میشود زائل گردانند و ایضا مقصود از سلوک طریقه صوفیه آنست  
 که صورت و اشکالی سیبی را مشاهده نمایند و انوار و انوار را معاینه کنند این خود اصل هر کسب تصویر انوار  
 حتی چه نقصان دارد که کسی اینها را که هشتمه بر اینصاف و مجاہدات تمنائی صورت و انوار غیبی نماید چه  
 این صورت و انوار و این انوار و انوار مجمل و خفا اند چنانکه عکس و آیات و آله بوجود او تعالی  
 و در بیان طرق صوفیه اعتبار کردن طریقه عملیه نقشبندیه اولی و آنست است چنان بزرگواران است علم  
 متابعت سنت نموده اند و اجتناب از بدعت فرموده اند اگر دولت متابعت دارند و از احوال  
 هیچ ندارند خرسندند و اگر بوجود احوال و متابعت نمودند آن احوال انمی هستند از حیثات که اطلاع  
 و نقصان است چون زنده کرده اند و احوالیکه بران منترتب شود اعتبار نموده بلکه ذکر هر بدعت و نسبت منع آن

بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند  
 بعضی تصوف را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب معتبره ذکر کرده اند و بعضی را در کتب غیر معتبره ذکر کرده اند

لله بنام حضرت سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین

فرموده اند و شکر اتیکه بر آن مترتب شود ریفاتح بان نموده روز سه مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان  
 حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان  
 اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس  
 طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علیا و ساجا را راجع کرده بجانفای  
 حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علیا بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرموده  
 نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از  
 سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل  
 استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفہ  
 و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگت و بر اسمیه بند درین معنی شریک اند علامت  
 صدق احوال افتت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و  
 قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و من الناس من یشتکی تھو الحدیث  
 ایشان منع سرد نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکابا تابعین گوید که  
 مروا ز اھو الحدیث سرد است و فی الحدیث اھو الحدیث السمر و الفناء و کلان اہل  
 عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان  
 لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من  
 قال یفرض زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

و در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علیا و ساجا را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علیا بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرموده نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفہ و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگت و بر اسمیه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال افتت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و من الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سرد نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکابا تابعین گوید که مروا ز اھو الحدیث سرد است و فی الحدیث اھو الحدیث السمر و الفناء و کلان اھل عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من قال یفرض زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

و در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علیا و ساجا را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علیا بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرموده نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفہ و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگت و بر اسمیه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال افتت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و من الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سرد نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکابا تابعین گوید که مروا ز اھو الحدیث سرد است و فی الحدیث اھو الحدیث السمر و الفناء و کلان اھل عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من قال یفرض زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

سئل عن رجل قال لا یحضر ذن الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من قال یفرض زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

و در این مجلس حضرت امیر کلال فرمودند که در این مجلس طعام در نماز است حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ کمال که یکی از مخلصان حضرت خواجہ ما بوده در وقت افتتاح طعام در حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بجهتیکه رجز بلوغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که مجلس طعام ما حاضر نشود و آن حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجہ نقشبند علیا و ساجا را راجع کرده بجانفای حضرت امیر کلال برده بودند ایشان را از ذکر کربس منع فرمایند علیا بحضرت امیر گفتند که ذکر کربس بفرموده نکنند ایشان در جواب فرمودند که کنیم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر کربس این همه لفظ نماند از سماع و قوس و وجد و تواجده گوید احوال و تواجده که بر اسباب باشد و مرتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحت است چه اهل استراحت را نیز احوال و اذواق دست میدهند و کشف توحید و مکاشفہ و معاینه در محراب حضور عالم ظهوری آید حکما و نوان و جوگت و بر اسمیه بند درین معنی شریک اند علامت صدق احوال افتت علم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمة و مشتبہه آنکه سماع و قوس فی حقیقت داخل احوال است که گفته و من الناس من یشتکی تھو الحدیث ایشان منع سرد نازل شده است چنانچه مجاہد که شاگرد ابن عباس است و ارتکابا تابعین گوید که مروا ز اھو الحدیث سرد است و فی الحدیث اھو الحدیث السمر و الفناء و کلان اھل عباس و ابن مسعود رضی اللہ تعالی عنہم یختلفان کہ الفناء و قال مجاہد و قوله تعالی و ان لا یشھد ذن الزور ای لا یحضر ذن الفناء و حکم عن تمام الھدی ای منصوصا انما تورد من قال یفرض زمانا الحسنات عند قرآنہ یکفر و بانث منہ امر انہ و کجبط اللہ تعالی کل حسنة

مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ

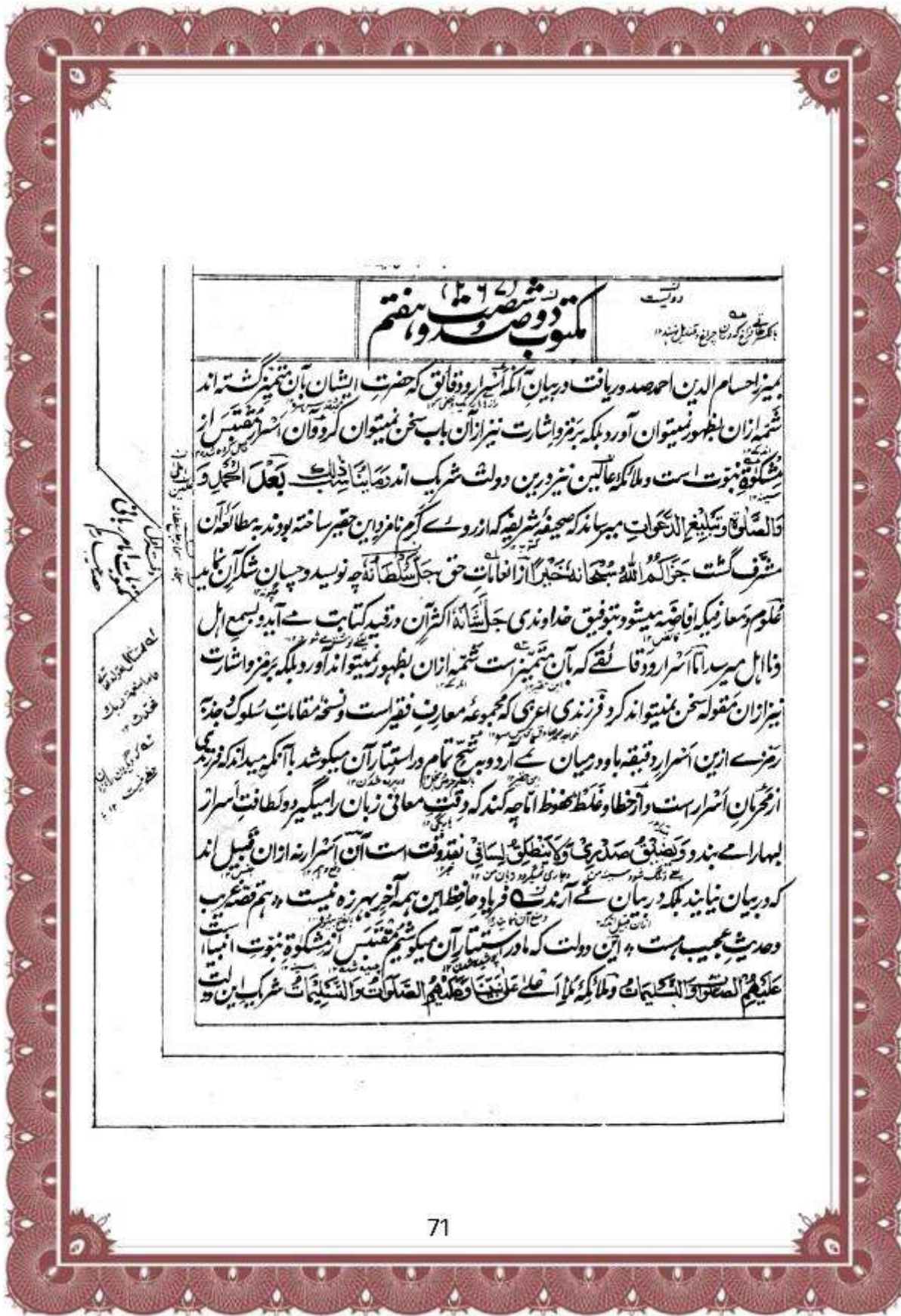
وَحَسْبِي عَن ابْنِ نَصْرِ الدُّبُوسِيِّ عَنِ الْقَاضِي نَهْدِيمِ الدِّينِ الْخَوَارِزْمِيِّ مَنْ سَمِعَ الْفَخْرَ بْنَ الْعَفَّانِ  
 وَقَتْلَهُ أَوْ قَتْلَ فِعْلًا مِنْ الْحَكَمِ فَفَضَّلَ ذَلِكَ بِإِعْتِقَادِهِ أَوْ بِغَيْرِ إِعْتِقَادٍ يَصِيرُ مُرْتَدًّا فِي كُلِّ مَكَانٍ  
 عَلَا أَنَّهُ أَبْطَلَ حُكْمَ الْتَرْبِيعَةِ وَمَنْ أَبْطَلَ حُكْمَ التَّرْبِيعَةِ فَلَا يَكُونُ مُؤْمِنًا عِنْدَ كُلِّ فَخْهَيْدٍ  
 وَلَا يَقْبَلُ اللَّهُ تَعَالَى طَاعَتَهُ وَكَحَطَّ اللَّهُ تَعَالَى كُلَّ حَسَنَاتِهِ . أَحَادُثًا اللَّهُ سَمِعْنَا مِنْ ذَلِكَ  
 آيَاتٍ وَأَحَادِيثٍ وَرَوَايَاتٍ فَقَهِنَهُ وَحَرَمَتْهُ عَنَّا بَسِيرًا سَبَّحْتُمْ بِحَدِيثِكُمْ لِحَسَنَاتِكُمْ أَنْ تَعْتَدِرُوا  
 لِحَدِيثِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَرْضَوْنَ رَأْيَ مَا تَعْتَدِرُونَ بِهِ وَأَعْتَبَارُ بِنْيَادِكُمْ وَزِيَارَتِكُمْ فُقِهْتُمْ  
 وَبَرَّجْتُمْ وَقَتْلَهُ فَمَنْ قَتَلَ بَابَ حَرَمِ سُرُودِ دَاوُدَ وَرَضِيَ بِأَكُونِي رَاجِحًا لِمَا شِئْتُمْ جَنَابَكُمْ وَر  
 لَمَقَطَرِ سَالِكِ إِمَامِ هَامِ ضِيَاءِ الدِّينِ شَامِي مَذْكَورِ اسْتِثْنَاءِ عَمَلِ صُورِيَّةِ وَحَرَمَتْ سُنَنِيَّتِ بَعِيْنِ  
 بِسُنَنِتْ كَمَا لِي شَانِ رَاسِعَةً وَرَوَايِمِ وَطَاعَتِ نَكِيْمِ وَأَمْرِ إِشَانِ رَاجِحِ سَجَانَةِ وَتَعَالَى مَعْرُوضِ  
 دَارِيْمِ أَيْ جَابِقَوْلِ إِمَامِ ابْنِ حَنِيفَةَ وَإِمَامِ ابْنِ يُوْسُفَ وَإِمَامِ مُحَمَّدِ عَشِيْرَتِ نَزْعِ أَلِيٍّ بِكُشَيْبِي وَآلِيٍّ حَسَنِ فَوْزِي  
 صَدُوقِيْنَ نَامِ إِيْنِ قَتْلِ عَمَلِ پِيْرَانِ خُودِ رَاهِبَانَهُ سَاخِطَهُ سُرُودِ وَقَصِ رَاوِيْنَ وَطَلَبِ خُودِ كُوفَتَهُ اَنْد  
 وَطَاعَتِ وَعِبَادَتِ سَاخِطَهُ أَوْ اَشْرَافِكِ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا وَابْتَهَمُوْا كُفُوْا وَكَيْبَا وَآزْرُوْا سَابِقِ مَعْلُومِ  
 شَدِيْدِ اسْتِثْنَاءِ كَيْفِ نَصْلِ حَرَامِ اَبِيْحَسَنِ اَنْدَلِزْمِيَّ اَهْلِ اِسْلَامِ مَعِيْ بَرَايِدِ وَصَرِيْحِيْكَرْدِ دَرْسِ خِيَالِ بَايَكُرْدِ  
 كَرْتَقِيْمِ مَجْلِسِ سَمَاعِ وَقَصِ نَمُوْدَنِ بَلْكَأَنْزِ طَاعَتِ وَعِبَادَتِ وَاسْتِثْنَاءِ چِيْشَاعَتِ دَارِ اَللَّهِ سَبْحَانَكَ  
 وَكَذَلِكَ كَيْ پِيْرَانِ مَا بِيْنِ اِمْرِيْتِيْلَانِ شَدِيْدِ مَاتَابِعَانِ رَا اَنْزَعْلِيْ اِيْنِ اَمْرُوْارِ بَانِيْدِ نَشْتِيْدِيْ مَعِيْ شُوْدِ  
 كَرْمُودِ رَاوَا اَسْمِيْلِ سُرُودِ دَاوُدِ مَجْلِسِ سُرُودِ وَصَبِيْرَهُ خَوَانِيْ وَشَرِيْحَا رَجَبِيْمِ مَعْقِدِ مِيْسَانِ نَدُوْكَشَرِ اِيْرَانِ  
 دَرِيْنِ اَمْرُوْا قَتْلِ مِيْسَانِيْدِ عَجَبِ نَهْرِ عَجَبِ مَرِيْدَانِ سَلَالِ وَكَيْ عَمَلِ پِيْرَانِ خُودِ رَاهِبَانَهُ سَاخِطَهُ اَنْدَلِزْمِي  
 اِيْنِ اَمْرِيْتِيْلَانِ دَرِ حَرَمِ شَرِيْ رَاهِلِ پِيْرَانِ خُودِ وَفِ مَعِيْ كُنْدِ اَكْرَجِيْ فِي اَحْقِيْقَتِ دَرِيْنِ اَمْرِيْتِيْلَانِ  
 مَارَانِ دَرِيْنِ اَرْكَابِ چِيْ مَعِيْرَتِ خَوَانِيْدِ فَرَسُوْدِ حَرَمِ شَرِيْ كِيْلَوْتِ وَخَالَفَتِ طَرِيْقَتِ پِيْرَانِ  
 خُودِ كِ طَرَفِ نَهْرِ اَبِلِ شَرِيْعَتِ اِيْنِ فِعْلِ اَمِيْ اَنْدُوْدِ اَهْلِ طَرِيْقَتِ اَكْرَحَرَمِ شَرِيْ نَبُوْدِ مَحْرُوبِ

والسنة

سنة ۱۳۶  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ

سنة ۱۳۶  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ

سنة ۱۳۶  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ  
 مولانا مکید الدوسی نسبتاً الی درسیۃ قرۃ بمرقدہ فرنگیہ



دوست  
بکتابت کرمه جرنه کتب سنه ۱۱۰۰

### کتاب مشتمل بر دو مقدم

بمیز احسام الدین احمد صدوریافت در بیان آنکه اسرار و دقائق که حضرت ایشان بان تمیز کثرت اند  
 ششمه ازان بظهور نمیتوان آورد بلکه بجز و اشارت نیز ازان باب سخن نمیتوان کرد و آن اسرار مقصود از  
 مشکوٰۃ نبوت است و ملائکه عالمین نیز درین دولت شریک اند و اینها ایشلیک بعد الخجل و  
 القاصد و تبلیغ الدعوات میرساند که صحیفه شریفه که از روی کرم نامزدین تعمیر ساخته بودند بر طالع آن  
 شرف گشت جزا که الله سبحانه و تعالی از انعامات حق بجایگاه آنچه نویسد و چنان شکل آن نماید  
 علوم و معارفیکه ایاضه میشود و بتوفیق خداوندی جل جلاله اکثر آن در قدیم کتابت سے آید و بسبع اهل  
 و اهل میرسانا اسرار و دقائق که بان تمیز است ششمه ازان بظهور نمیتواند آورد بلکه بجز و اشارت  
 نیز ازان مقوله سخن نمیتواند کرد و فرزندى امرى که مجموعه معارف فیه است و نسخه مقامات سلوک جزوه  
 رخصه ازین اسرار دقیقه با و در میان سے ارد و بترجیح تمام در استوار آن میکوشد با آنکه میداند که فرزندى  
 از محرم اسرار است و از خطا و غلط محفوظ آما چه کند که وقت معافی زبان را میگردد و ولطافت اسرار  
 بهار سے بند و تصدیق صدق و کانتظرن لسانی نقد وقت است آن اسرار نه ازان قبیل اند  
 که در بیان نیاید بلکه در بیان سے آید نه فریاد و ملاحظین همه آخر هرزه نیست و هم تصدیق  
 و حدیث عجیب است به این دولت که مادر استوار آن میکوشد تمیز از مشکوٰۃ نبوت است  
 علیهم السلام و البکیات و ملائکه ملائکه علیهم السلام و العبادات و التسلیات شرک این است

بکتابت کرمه جرنه کتب سنه ۱۱۰۰  
 لغت کلمه  
 معنی کلمه  
 شرح کلمه  
 معنی کلمه  
 شرح کلمه

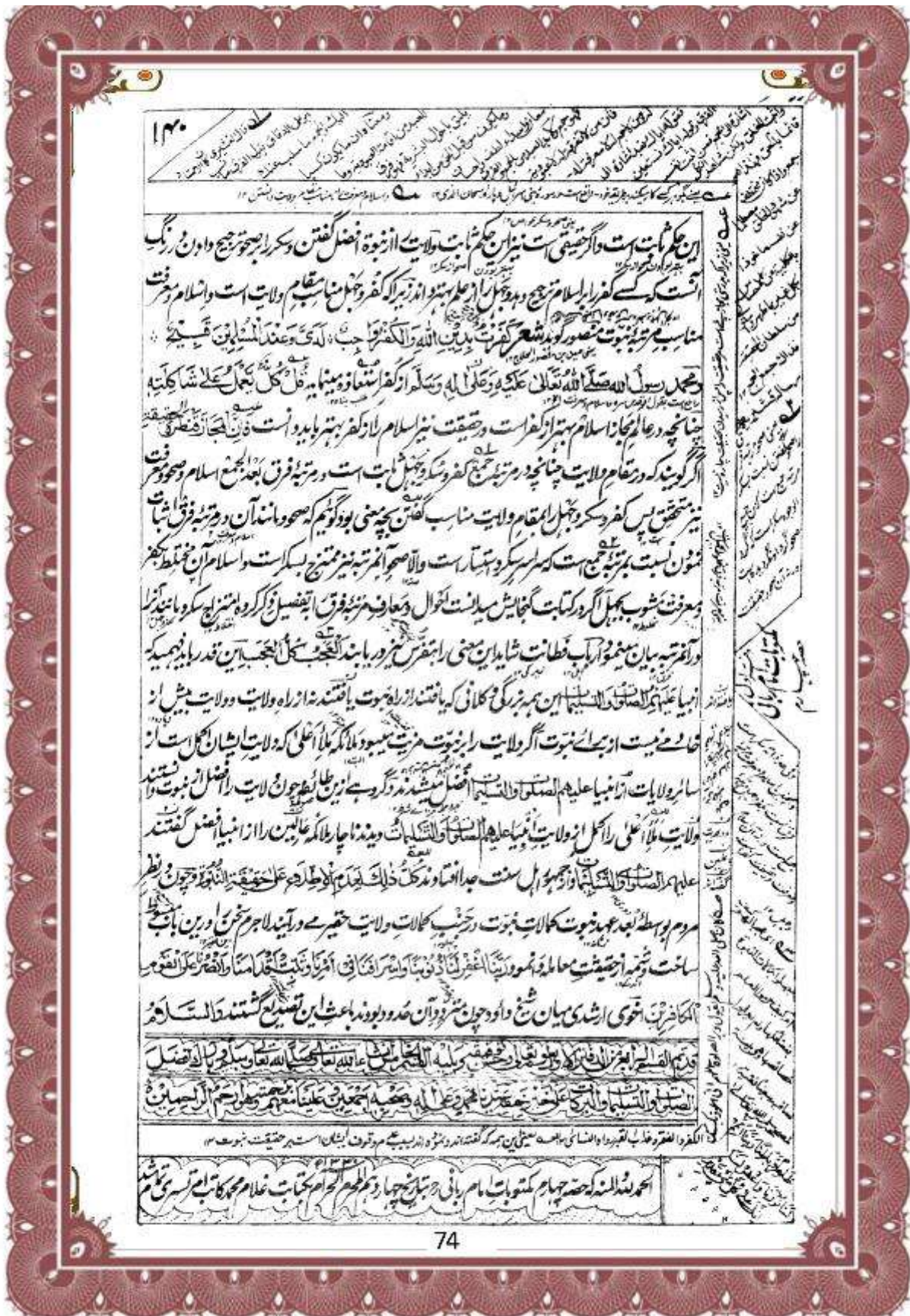
اندو از نسا ایمان انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات بکر این دولت مشرف سازند ابو هریر  
گوید رضوانه تعالی عنده که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی  
از آن دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر  
علم سراسر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یأید من یشاء و الله ذو الفضل العظیم  
ثانیاً مرفوع آمده که کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواهد که گشت مخدوم و ما کراماً  
اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عین نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت  
آزمانے فالض است که احداثے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد  
راویون برکات آن طریق سده و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمده و اجتناب از مخالفت  
طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مباحغه من آن فرمایند  
و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب

### کتب و ولایت و شریعت و شتم

بنا نمان صدور یافت و بیان آمد علم وراثت انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات چهیت و معاد اولی که در حدیث  
عکس آتی کاتبی است و حلیت ایشل آف شده اند کلام اند و در بیان آمده علم سراسر که از وراثت انبیا باقی مانده  
علیهم الصلوات والتسلیمات غیر آن سراسر است که اولیا است بان تکلم کرده اند از علم توحید و عروجی و بیان علم  
و سران و قرب و عنیت و ما یشاء کل ذلک، انکم لله رسلا کل عباد الله الذین یحفظوا احوال و  
اوضاع فقرا و این حد و مستوجب همه است اللؤلؤ من الله سبحان ذی الجلال و العزیم و فیما بینکم و فیما بینکم و فیما بینکم  
چون بحث علم وراثت در میان بوده چند کلمه از آن منقوله بقصفا وقت نوشته آمدند و اخبار آمده العکس  
و زکاة الایمان علیکم و انبیا علیهم الصلوات والتسلیمات باقی مانده است و دو نوع است علم احکام و علم سراسر  
علم وراثت گسی است که او را از هر دو نوع علم سهم بوده که او را از یک نوع نصیب بوده از نوع دیگر که

در حدیث آمده است که من از رسول خدا صلی الله تعالی علیه وسلم دو نوع علم اخذ نمودم یکی از آن دو علم است که در میان شما منتشر است و علم دیگر را اگر منتشر سازم مصلحت مردم را بر نذران علم دیگر علم سراسر است که فهم هر کس بان نرسد فی الفضل الله یأید من یشاء و الله ذو الفضل العظیم ثانیاً مرفوع آمده که کتابت حضرت خواجہ زاوایا نوشتند است بنظر شریف خواهد که گشت مخدوم و ما کراماً اخذائے که در طریقت پیدا کنند تر و فقیر کم از بر عین نیست که در دین احداث کنند برکات طریقت آزمانے فالض است که احداثے در طریقت پیدا نشده است و چون امر محدث و طریقت پیدا شد راویون برکات آن طریق سده و گشت پس محافظت طریقت از آنچه تمام آمده و اجتناب از مخالفت طریقت از ضروریات گشت پس هر جا از امر که مخالفت طریقت خود سینه بر جزو مباحغه من آن فرمایند و ترویج و تقویت آن طریقت کنند و الله اعلم بالصواب





وہ شخص در طریقت تصوف شامل نیست کما تصاحت نیست بنظر ائمه پیغمبر (ص) ہم نبی بودیم

ولی بود نبوت بہ شریعت تعلق دارد ولی بہ ولایت طریقت تعلق دارد۔ کہ مکتب اشارہ بہین دلیل دارد

۴۲  
بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہای ایشان نافع نیامدہ چندانکہ تائب شویوت و تقویت  
تبت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویوت از اہل مجبور بار بافتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خردا وہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہے موجود است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است

### مکتوب سی و سیوم

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہای ایشان نافع نیامدہ چندانکہ تائب شویوت و تقویت  
تبت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویوت از اہل مجبور بار بافتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خردا وہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہے موجود است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ ملا حاجی محمد لاہوری صدر ریافت در میان مذمت علماء سید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند  
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در درج علماء زنا کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را  
محبت دنیا و رغبت دران کلفت چہرہ جمال شانت تخلایق را اگرچہ از ایشان حصول  
فوائد است اما علم شان در حق ذہابہای ایشان نافع نیامدہ چندانکہ تائب شویوت و تقویت  
تبت بر ایشان مرتب است آنگاہ است کہ این تائید و تقویوت از اہل مجبور بار بافتور  
ہم می آید چنانکہ سید انبیا علیہ و علیہم و علی آلہ الصلوٰت و التسلیمات انما سیدان  
فاجر خردا وہ اند و فرمودہ ان اللہ لیتوبد ہذا الذین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ  
پارس اند کہ از مس و آہن ہرچہ باور سد زگر دوواونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چہنیں آتش  
کہ در سنگ و سہے موجود است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ  
کے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذہابہ ایشان مضر آمد  
کہ محبت را بر ایشان تمام ساختہ ان امتد الناس عدل با یوم القیمۃ عالم لکم یففع علی اللہ  
یعنی چہ نہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا سے عزوجل عزیز است و اشرف موجودات را کہ  
دنیائے دنیہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آئمہ دینا نزد حق تعالی ذلیل و خوار است

۱- علامت است که در قرآن مجید  
 ۲- علامت است که در قرآن مجید  
 ۳- علامت است که در قرآن مجید  
 ۴- علامت است که در قرآن مجید  
 ۵- علامت است که در قرآن مجید  
 ۶- علامت است که در قرآن مجید  
 ۷- علامت است که در قرآن مجید  
 ۸- علامت است که در قرآن مجید  
 ۹- علامت است که در قرآن مجید  
 ۱۰- علامت است که در قرآن مجید

و بدترین مخلوقات پس عزیز خدا را عزوجل خوار ساختن و ذلیل او را سبحانه عزت و اودان  
 بغایت مستح است و فی الحقیقت معارضه است بحق سبحانه و تقدیرس و افتادتی نافع  
 آید که خالصاً لوجه الله سبحانه باشد و از شائبه حجب جاه و ریاست و حصول مال و رفعت عالی  
 باشد و علامت این خلعت زبرد در دنیا است و بے رغبت بودن است از دنیا و مافیها علمای نیک  
 باین بلا مبتلا اند و به تجرت این دنیا گرفتار از علماء دنیا اند ایشانند علماء سواد و شرار مردم و تصور  
 دین و حال آنکه ایشان خود را متقرب می دین میدانند و بهترین خلایق می انگارند و میگویند  
 اللَّهُمَّ عَلَىٰ شَيْءٍ إِلَّا اللَّهُمَّهُمُ الْكَافِرُونَ <sup>آورد</sup> وَ اسْتَعُوذُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ  
 ذِكْرَ اللَّهِ أُولَٰئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَائِرُونَ <sup>بکار آید</sup>  
 شیطان کجین را و بد که فارغ نشسته است و از تضلیل و اغوا خاطر صیغ ساخته انحراف بر  
 آرزو سید بعین گفت که علماء سواد این وقت درین کار با من خود مدویم گردند و مرا  
 ازین مهم فارغ ساختند و الحق درین زمان هر هسته و دما نیست که در امور شرعیه واقع شده  
 و هر فتورے که در ترویج کلمت و دین ظاهر شده است همه از شوخی علماء سواد است و سواد  
 شیات ایشان آرسے علماء که از دنیا بے رغبت اند و از حجب جاه و ریاست و مال بی رغبت  
 آزاد و علماء آخرت اند و ورثه انبیا اند علیهم الصلوٰت و التسلیٰمات و بهترین خلایق  
 ایشانند که فزائے قیامت سیاهی ایشان را بخون شهادتے فی سبیل الله وزن خواهند کرد  
 و پله این سیاهی جفا بد چربید و نوم العلماء عباداً و در شان ایشان متحقق است ایشانند که  
 جمال آخرت در نظر شان سخن آمده و قباحت دنیا و شناعیت آن مشاهد شده آنرا بنظر بقا  
 دیدند و این را بدایغ زوال تمسیر یافتند لا جرم خود را باقی سپردند و از فانی باز داشتند و  
 عظمت آخرت ثمره شهبود عظمت جلال لایزال است و ذلیل داشتن دنیا و مافیها از لوازم  
 هر صورت اولیای حق است <sup>بهر صورت اولیای حق است</sup>

۱- علامت است که در قرآن مجید  
 ۲- علامت است که در قرآن مجید  
 ۳- علامت است که در قرآن مجید  
 ۴- علامت است که در قرآن مجید  
 ۵- علامت است که در قرآن مجید  
 ۶- علامت است که در قرآن مجید  
 ۷- علامت است که در قرآن مجید  
 ۸- علامت است که در قرآن مجید  
 ۹- علامت است که در قرآن مجید  
 ۱۰- علامت است که در قرآن مجید

۱- علامت است که در قرآن مجید  
 ۲- علامت است که در قرآن مجید  
 ۳- علامت است که در قرآن مجید  
 ۴- علامت است که در قرآن مجید  
 ۵- علامت است که در قرآن مجید  
 ۶- علامت است که در قرآن مجید  
 ۷- علامت است که در قرآن مجید  
 ۸- علامت است که در قرآن مجید  
 ۹- علامت است که در قرآن مجید  
 ۱۰- علامت است که در قرآن مجید



شهر و عظمت آخرت است <sup>لأن الدنيا والآخرة</sup> صَدْرًا <sup>بإن رضيت</sup> إِنْ رَضِيتَ <sup>أحد</sup> إِحْدَهُمَا <sup>سَخَطْتَ</sup> سَخَطْتَ  
 الْأُخْرَى <sup>اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است و اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است صحیح</sup>  
 این دو امر از قبیل جمع اضداد است - <sup>صحیح</sup> مَا أَحْسَنَ <sup>الدین</sup> الدینَ <sup>والدینا</sup> وَالدینَا <sup>وَأَجْمَعًا</sup> وَأَجْمَعًا  
 آری جمعی از مشائخ شیعی از خود و بابت خود تمام برآمده اند بواسطه بعضی نیات حقانیه  
 اختیار صورت اهل دنیا نموده اند و نظام را <sup>را</sup> غیب مینمایند فی الحقیقت هیچ تعلقی ندارند و  
 از همه فارغ و آزاد اند <sup>بجال</sup> جَالٌ <sup>لَا تَلْبِیْهِمْ</sup> لَا تَلْبِیْهِمْ <sup>بِقَارَةٍ</sup> بِقَارَةٍ <sup>وَلَا یَجُوعُ</sup> وَلَا یَجُوعُ <sup>عَنْ ذِکْرِ</sup> عَنْ ذِکْرِ <sup>اللَّهِ</sup> اللّٰهِ <sup>تَجَارَتٍ</sup> وَبِیْنَ <sup>اِیْتِذَا</sup> اِیْتِذَا  
 مَانِعٌ <sup>ذکر خدا نیست و زمین تعلق باین امور بے تعلق اند حضرت خواهر نقشبند فرموده اند</sup>  
 قَدْ سَأَلَ <sup>اللَّهُ</sup> اللّٰهُ <sup>تَعَالَى</sup> تَعَالَى <sup>بِیْسَاءِ</sup> بِیْسَاءِ <sup>الْآفَلَسِ</sup> الْآفَلَسِ <sup>سَکَرٍ</sup> سَکَرٍ <sup>که در بازار شیعی تاجر سے را دیدم که پنجاه هزار دینار</sup>  
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سبحانه غافل نگشت \*  
<sup>در کتب معتبره</sup> <sup>توضیح</sup> <sup>مورد</sup> <sup>ذکر</sup> <sup>بجای</sup> <sup>که</sup> <sup>در</sup> <sup>تاج</sup> <sup>بازار</sup> <sup>شیعی</sup> <sup>تاجر</sup> <sup>سے</sup> <sup>را</sup> <sup>دیدم</sup> <sup>که</sup> <sup>پنجاه</sup> <sup>هزار</sup> <sup>دینار</sup> <sup>کم</sup> <sup>و</sup> <sup>بیش</sup> <sup>را</sup> <sup>خرید</sup> <sup>و</sup> <sup>فروخت</sup> <sup>نمود</sup> <sup>و</sup> <sup>یک</sup> <sup>لحظه</sup> <sup>دل</sup> <sup>او</sup> <sup>از</sup> <sup>حق</sup> <sup>سبحانه</sup> <sup>غافل</sup> <sup>نگشت</sup> \*

شهر و عظمت آخرت است  
 اگر دنیا عزیز است آخرت خوار است  
 اگر دنیا خوار است آخرت عزیز است  
 این دو امر از قبیل جمع اضداد است  
 جمعی از مشائخ شیعی از خود و بابت خود تمام برآمده اند  
 بواسطه بعضی نیات حقانیه  
 اختیار صورت اهل دنیا نموده اند  
 و نظام را غیب مینمایند  
 فی الحقیقت هیچ تعلقی ندارند  
 و از همه فارغ و آزاد اند  
 ذکر خدا نیست و زمین تعلق باین امور بے تعلق اند  
 حضرت خواهر نقشبند فرموده اند  
 که در بازار شیعی تاجر سے را دیدم که پنجاه هزار دینار  
 کم و بیش را خرید و فروخت نمود و یک لحظه دل او از حق سبحانه غافل نگشت

عنه بذا منحه اشد به نام در هر دو زمانه و در این جهان - در آن عالم مرغ صه یعنی آسمان زمین این است در هر دو زمانه و در آن عالم در شکر و شکوه است ..

مقام سر کشی آید و نقص عهد نماید بیکار این کلمه تجدید ایمان باید نمود و قال علیک السلام و کتبت لک حجتاً در ایما نکتة بقول لا اله الا الله بلکه به وقت از سخنان این کلمه چاره نمود و تریب کافری آماره همواره در مقام خبیث است در حدیث آمده است در فضائل این کلمه اگر آسمانها زمین با را در پاره بپنهند و این کلمه را در پیکه دیگر بر آئینه این پله راجع آید بر پیکه دیگر و التسلک علی من اتبع الهدی و ان لم یجد لکم سلطاناً الا الله فلا تعجلوا بالحکمات لعلکم تتقون

مکتوب پنجاه و بیوم

نیز رسایات آنسب شیخ فرید صد و ریافتد در بیان آنکه اختلاف علماء پیوسته موجب فساد عالم است و سبب آنست که که فی الذلک من سبب الله سبحانه و علی حادیه ابانکم الکریم شنیده شد که با و شاه اسلام از سخن شایسته که در دنیا خود دارند بایشان فرموده اند که چاکس از علماء و دنیا پیدا کنند که ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میکرده باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود و التمسک لله سبحانه علی ذلک مسلمانان را به این چه بشارت و ماتم زده گمان را به این چه گوید مگر چون حقیق بوسیله همین عرض متوجه خدمت علییه است چنانچه مکرر اظهار آن نموده بضرورت و این با بگفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلحب الله فی کلین معرفین میگرداند که علماء و دنیا خود اقل قلیل اند که از خبث جاه و ریاست گزشته باشند و بی غیر از ترویج شریعت و تأیید ملت نداشته باشند بر تقدیر خبث جاه هر کدام ازین علماء طریق نخواهد گرفت و اظهار فیصلت خود خواهند نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توسط قرابت پادشاه خواهد ساخت تا چاره فهم دین ابتر خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تخریب دین خواهد شد و التمسک لله

پس بگفت با این حالت .. پس صحبت ملا صدق ..

له زمین بویژه علوم .. فی عالم بگفتند سید عالم .. کافریان که در عالم کافر .. در آن عالم در شکر و شکوه است .. کلامی که در دنیا خود دارند .. ملازم باشند و بیان مسائل شرعی میکرده .. التمسک لله .. بگفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت .. معرفین میگرداند که علماء و دنیا خود اقل قلیل .. ترویج شریعت و تأیید ملت نداشته باشند .. اظهار فیصلت خود خواهند نمود .. خواهد ساخت تا چاره فهم دین ابتر خواهد شد .. همان صحبت در پیش است ترویج چه گنجایش دارد ..

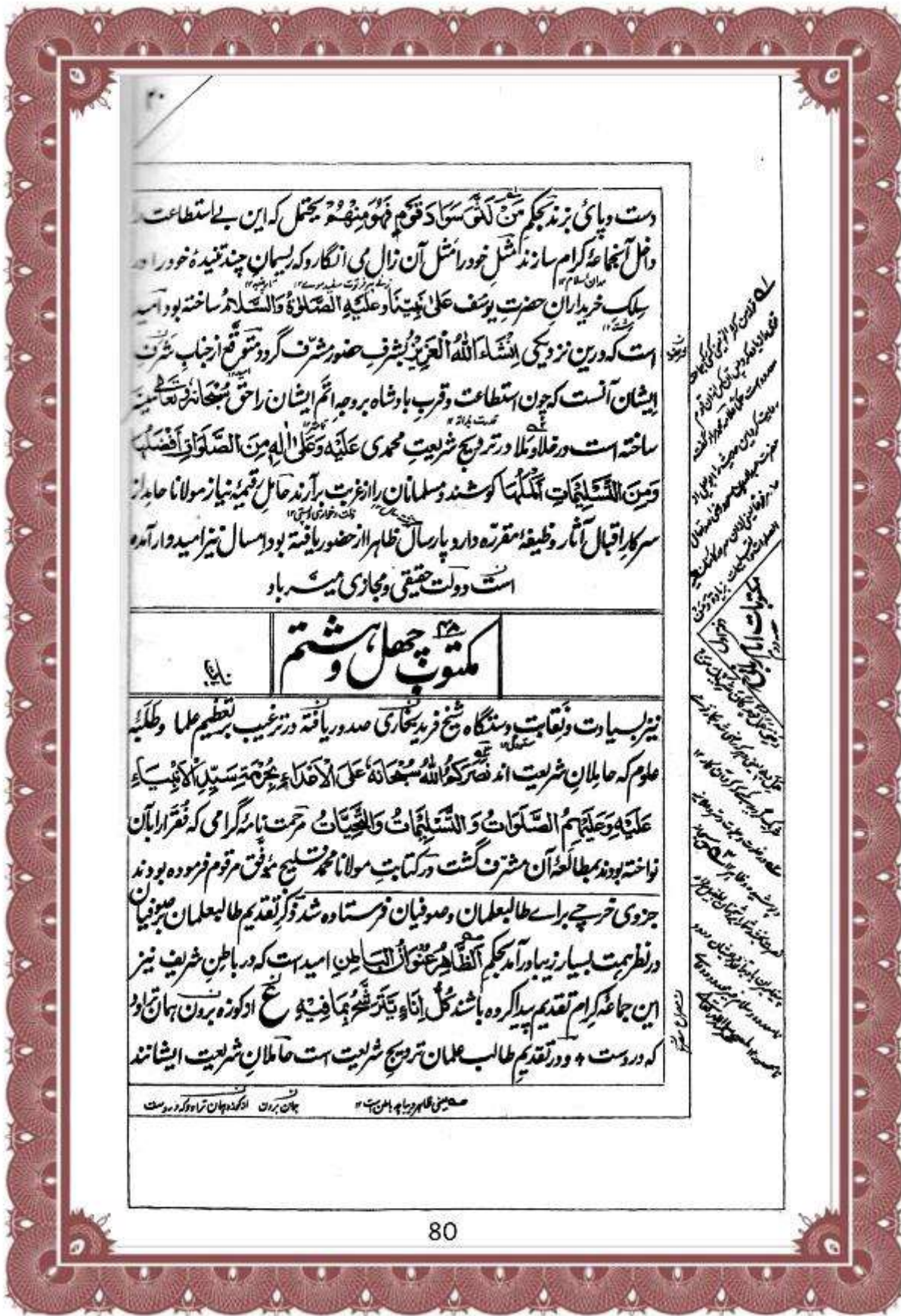
عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعُلَمَاءِ الشُّعْرَى الرَّبِّكَ عَالِمٌ رَازٍ بَرَّاسِ عَيْنِ غَرَضِ انْتِخَابِ  
 كُنْزِ بَهْرَتِ مَنِيَّةِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَ اَخْرَجْتَ بِشَوْحِ سَعَادَتِ كَرَمِ حَبِيبِ اَكْبَرِ رَسِيْدِ اِحْمَرِ اسْتِ وَاكْبَرِ الشُّوْبِ  
 بِعَدَا تَمَلُّ صِحْحِ بَهْرَتِيْنِ اِيْنِ جِنْسِ رَا اَخْتِيَا كُنْزًا مَا لَا يَدْرِي كَلِمَةً لَا يَدْرِي كَلِمَةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً  
 اِهْتِمَامًا كَلِمَةً خَلْقِ وَ اِسْتَبْرَاجِ عِلْمًا اسْتِ شُخْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ بَهْرَتِيْنِ  
 عِلْمًا بَهْرَتِيْنِ عَالِمِ اسْتِ وَ بَهْرَتِيْنِ اِيْشَانِ بَهْرَتِيْنِ خَلْقِ اِهْتِمَامِ وَ اضْمَالِ اَبَا اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ  
 اَنْدَرِ عَزِيْزِيْ اِبْلِيْسِ لَعِيْنِ رَا وِيْدِ كَفَاغِ وَ بِيْكَارِ شَسْتِ اسْتِ سَهْرِ اَنْزَارِ سِيْدِ لَغْتِ عِلْمًا اِيْنِ وَ قْتِ كَارِ نَا  
 وَ وِرَاغِ اَوْ اَضْمَالِ كَافِيْ اَنْدَشْتِ عَالِمِ كَامِرَانِيْ وَ تَنْ پَرُوِيْ كُنْزِ اَوْ خُوِيْشْتِيْنِ كَمِ اسْتِ كَرَارِ سِيْرِيْ كُنْزِ  
 غَرَضِ كُوِيْنِ بَابِ فِكْرِ صِحْحِ وَ تَمَلُّ صَادِقِ مَرْعِيْ وَ اسْتِ اَقْدَامِ خِرَامِ نَمُو وَ چُوْنِ كَارِ زُوْسْتِ بَرُوُو  
 عِلْمًا جِيْ نَمِيْ پَنْدِيْرُو وَ چَرِيْشْتِ مَرْعِيْ آيِدِ كُيْ اَشْمَالِ اِيْنِ خُنْخَانِ بَارِ بَابِ فِطَانَتِ صِحْحِ اَنْطِهَارِ اسْتِ اَزْدِ  
 اَمَّا اِيْنِ مَعْنِيْ رَا وِيْدِ سَعَادَتِ خُوُو وَ اسْتِ مُصَدِّقِ مِيْ كَرُوُو

عنه که در تالیف بحیث از او زب جاود است و قرع بر آذان مغربی  
 سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فَضْلِ الْعُلَمَاءِ الشُّعْرَى الرَّبِّكَ عَالِمٌ رَازٍ بَرَّاسِ عَيْنِ غَرَضِ انْتِخَابِ  
 كُنْزِ بَهْرَتِ مَنِيَّةِ اَكْرَازِ عِلْمًا وَ اَخْرَجْتَ بِشَوْحِ سَعَادَتِ كَرَمِ حَبِيبِ اَكْبَرِ رَسِيْدِ اِحْمَرِ اسْتِ وَاكْبَرِ الشُّوْبِ  
 بِعَدَا تَمَلُّ صِحْحِ بَهْرَتِيْنِ اِيْنِ جِنْسِ رَا اَخْتِيَا كُنْزًا مَا لَا يَدْرِي كَلِمَةً لَا يَدْرِي كَلِمَةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً نَمِيَّةً  
 اِهْتِمَامًا كَلِمَةً خَلْقِ وَ اِسْتَبْرَاجِ عِلْمًا اسْتِ شُخْرَانِ عَالِمِ نِيْزِ اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ بَهْرَتِيْنِ  
 عِلْمًا بَهْرَتِيْنِ عَالِمِ اسْتِ وَ بَهْرَتِيْنِ اِيْشَانِ بَهْرَتِيْنِ خَلْقِ اِهْتِمَامِ وَ اضْمَالِ اَبَا اِيْشَانِ مَرْبُوطِ اسْتِ  
 اَنْدَرِ عَزِيْزِيْ اِبْلِيْسِ لَعِيْنِ رَا وِيْدِ كَفَاغِ وَ بِيْكَارِ شَسْتِ اسْتِ سَهْرِ اَنْزَارِ سِيْدِ لَغْتِ عِلْمًا اِيْنِ وَ قْتِ كَارِ نَا  
 وَ وِرَاغِ اَوْ اَضْمَالِ كَافِيْ اَنْدَشْتِ عَالِمِ كَامِرَانِيْ وَ تَنْ پَرُوِيْ كُنْزِ اَوْ خُوِيْشْتِيْنِ كَمِ اسْتِ كَرَارِ سِيْرِيْ كُنْزِ  
 غَرَضِ كُوِيْنِ بَابِ فِكْرِ صِحْحِ وَ تَمَلُّ صَادِقِ مَرْعِيْ وَ اسْتِ اَقْدَامِ خِرَامِ نَمُو وَ چُوْنِ كَارِ زُوْسْتِ بَرُوُو  
 عِلْمًا جِيْ نَمِيْ پَنْدِيْرُو وَ چَرِيْشْتِ مَرْعِيْ آيِدِ كُيْ اَشْمَالِ اِيْنِ خُنْخَانِ بَارِ بَابِ فِطَانَتِ صِحْحِ اَنْطِهَارِ اسْتِ اَزْدِ  
 اَمَّا اِيْنِ مَعْنِيْ رَا وِيْدِ سَعَادَتِ خُوُو وَ اسْتِ مُصَدِّقِ مِيْ كَرُوُو

### کتاب پنجاه و چهارم

نیز بیات و نقابت پناهی شیخ زید صدور یافته در بیان آنکه جناب ارحمت بیخ لازم است  
 ضرورت صحبت به تبع فوق ضرورت صحبت کافر است و بهترین فرق مبتدعه شیعه شیعیه اند و میان سبب  
 ذَلِكَ عَظَّمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَ رَفَعَ قَدْرَكُمْ وَ تَبَيَّرَ اَمْرَكُمْ وَ شَرَحَ صَدْرَكُمْ وَ مَنَعَتْ سِيْنَكُمْ  
 الْبَشْرَ اَلْمَطْمَئِنِّ زَيْغِ الْبَصْرِ عَلَيْكُمْ وَ عَلَى اَلِهٍ مِنَ الصَّلَاةِ اَفْضَلُهَا وَ مِنَ التَّسْلِيْمَاتِ  
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرْ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرْ اللهُ كَسِيْ كَشْكُرُوِيْ سَجَانِ اُوْر وَ شُكْرِ ضَائِيْ عَرُوْ جِلِ بَجَا  
 نِيَا وَ رُوِيْ سَ بَرَا فَيَقِرَّ اِنْ شُكِرَ اِحْسَانِهَا نِيْ شَالَا زِمِ اسْتِ اَوْ لا سَبَبِ جَمِيْعَتِ خُوُو اِيْ شَا اُوْر  
 اِيْ يَطْفِيْلِ شَادِرَانِ جَمِيْعَتِ طَلِبِ تَحِيْجَانِ وَ تَعَالَى كَرُوِيْمِ وَ حَطْمَايِ وَ اَفْرُوِيْمِ وَ ثَانِيَا چُوْنِ بَكْمِ



دست و پائی بزند بجم من لکن سواد قویم فمومینهتم یحتمل که این بے استطاعت  
 داخل آنجا که کرام سازند آتش خود را مثل آن زالی می انگارند که بسیار چند تنیده خوردند  
 بلکه خریداران حضرت یوسف علی نبوت ما و علییه الصلوٰۃ والسلام ساخته بود آسید  
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور مشرف گردند و موقع از جناب شرف  
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب با شاه بر وجه اتم ایشان را حق بختانند و تعظیم  
 ساخته است در قلاوطلا در ترویج شریعت محمدی علیه و علی اله من الصلاوات افضلها  
 و من التسلیحات انکلماتی که شدند مسلمانان را از غربت برآزند حاصل تمییز نیاز مولانا حاجزاده  
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررده دارد و پارسال ظاهرا از حضور یافته بود و سال نیز امیدوار آمد  
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

سلفه کفایت کرامت الهمی بکلیات  
 قنده و در کتب سنی و فقهیه  
 صدقات عامه که در کتب  
 حضرت شریف مرتضی در ترویج  
 در تبریز از آن صاحب کتاب  
 تصدق فرموده است  
 مشهور است  
 در تبریز از آن صاحب کتاب  
 تصدق فرموده است  
 مشهور است

کتابت جعلی و ششم

بسیار بیاد و نقابت و دستگاه شیخ فرید بخاری صدور یافته در مرغیب بقریم علم و طلبه  
 علوم که حاصلان شریعت اند نصرت که الله سبحانه علی الافکار بوجوه تدریس سید ااکرمی است  
 علیه و علیکم الصلوٰۃ و التسلیحات و الخیات حرمت نامه گرامی که نقره از ایشان  
 نواخته بودند بمطالعته آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد تسبیح مؤلف مرقوم فرموده بودند  
 جزوی خرچ براسطه طالب علمان و صوفیان فرستاده شد و تقدیم طالب علمان بصوفیان  
 در نظر مرت بسیار زیاده آمد بکم الظاهر عن اللطین امید است که در باطن شریف نیز  
 این جامع کرام تقدیم بد کرده باشند کل انا و یتفرقه بما فی نسخ از کوزه برون همان او  
 که در دست و در تقدیم طالب علمان ترویج شریعت است حاصلان شریعت ایشانند

صحن ظاهرا در راه بروجت  
 همان بر تن او که ده جان ترا که در دست

والتصالحين عليهما وعلى اليه الصلوات والتسليمات بايشان برپاست فردای  
 قیامت از شریعت خواهند پرسید از تصوف نخواهند پرسید و دخول جنت و خروج از تبار  
 و ائمه باقیان شریعت است اقبیا صلوات الله تعالی وتسلیماً لانه علیه السلام که بهترین  
 کائنات اند بشر الخ دعوت کرده اند و مدارجات بر آن مانده و مقصود از بعثت این اکابر  
 تبلیغ شریعت است پس بزرگترین خیرات سنی در روی شریعت و احیای علمی از احکام آن  
 علی الخصوص در زمانیکه شعایر اسلام منهدم شده باشند که در راه خدای عزوجل علم  
 خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شریعت را رواج دادن چه درین فعل اقتدا  
 با نبی است که بزرگترین مخلوقات اند علیه السلام الصلوات والتسليمات و شریعت است  
 بان اکابر و مقرر است که کاملترین سنت با ایشان سلم فرموده اند و خرج کردن در غیرین  
 اکابر ازین میرست و انقباض و اقبایان شریعت مخالفت تمام است بانفس که شریعت بحلال  
 نفس وارد شده است و در انفاق اموال گاه است که نفس موافقت کند با انفاق اول  
 را که برای تأیید شریعت باشد و در روی ملت درجه علیا است و انفاق جمیل با این نیت  
 خرج کردن برابر خرج لکھا است در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالب علم گرفتار از  
 صوفی وارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقت سخن را در نیافته است طالب علم  
 با وجود گرفتاری سبب نجات خلأق است چه تبلیغ احکام شرعی از وی میرست است اگر چه  
 خود آن منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلاقی کار  
 ندارد شخصی که کثرت نجات با او وابسته باشد مقرر است که بهتر باشد از ان شخصی که بر نجات خود  
 در مانده باشد آرسه صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیرین اند و باند بعدا کم گردد انیده باشند  
 و دعوت خلق فرود آورده از مقام نبوت نصیبی دارد و حال مبلغان شریعت است حکم علماء

یعنی در این کتاب  
 به بیان است  
 مکه بیرون از این  
 سنی تبلیغ شریعت  
 در تصوف کردن  
 در اول  
 شریعت است باقیان از  
 شریعت است  
 این است  
 صوفی است  
 در حال انقباض  
 سبب نجات خلأق  
 است  
 اگر چه  
 خود آن منتفع نشود  
 و صوفی با وجود  
 وارستگی نفس  
 خود را خلاص  
 ساخته است  
 بخلاقی کار  
 ندارد  
 شخصی که کثرت  
 نجات با او  
 وابسته باشد  
 مقرر است  
 که بهتر  
 باشد از ان  
 شخصی که  
 بر نجات  
 خود در  
 مانده  
 باشد  
 آرسه  
 صوفی  
 را که  
 بعد از  
 فنا و  
 بقا و  
 سیرین  
 اند و  
 باند  
 بعدا  
 کم  
 گردد  
 انیده  
 باشند  
 و دعوت  
 خلق  
 فرود  
 آورده  
 از مقام  
 نبوت  
 نصیبی  
 دارد و  
 حال  
 مبلغان  
 شریعت  
 است حکم  
 علماء

سه در بیست و نهم و ده ...

عنه كحلها في النسخة المكتبة التي حده عند تولده اعظمها بالصواب ۱۲

عالم که در طریقت التصوف شامل نیست کفایت آن صحت نیست بخاطریکه پنجمبر (ص) هم نبی بود هم  
ولی نبوت به شریعت تعلق دارد ولی به ولایت طریقت تعلق دارد در این باره سه مکتوب ذیل آمده.

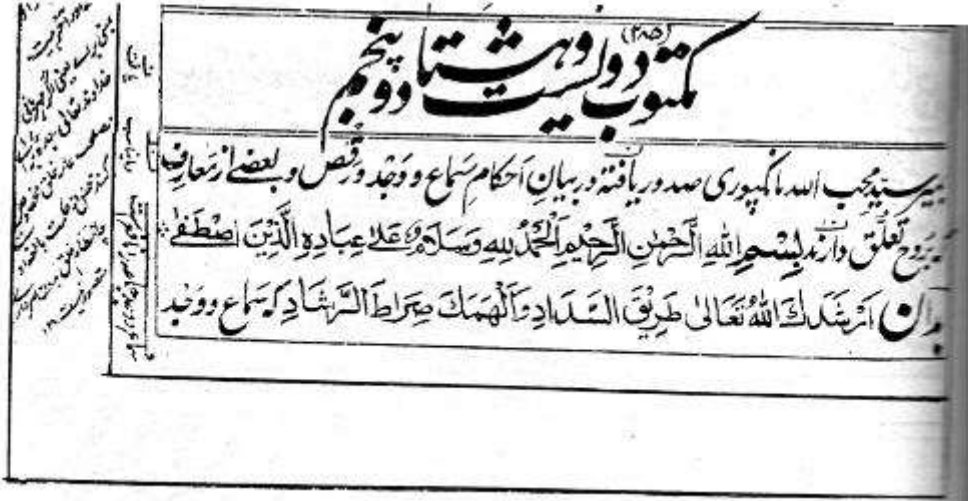
۴۰

### مکتوب شصت و دوم

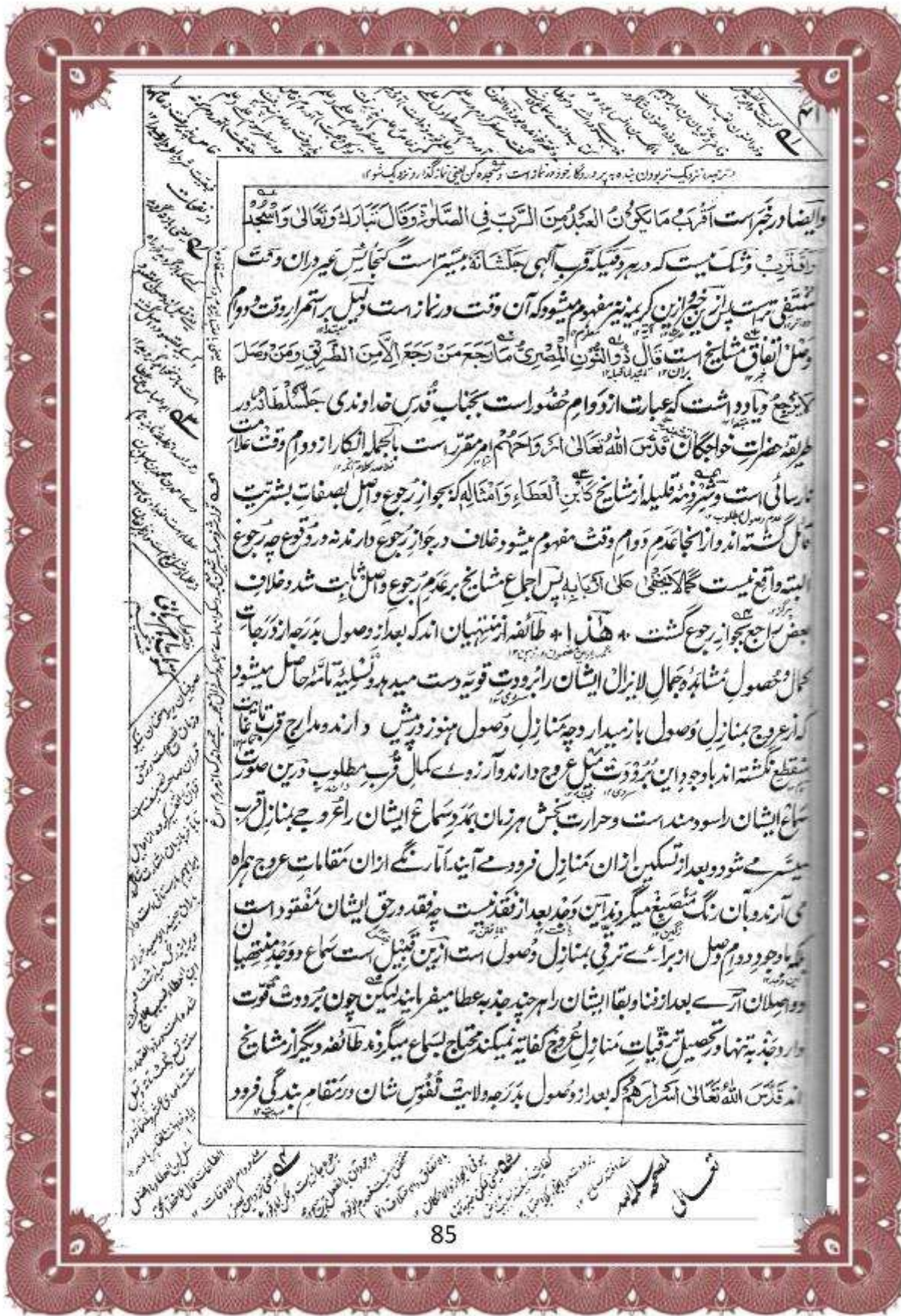
بیتاب میرزا حاتم الدین احمد صد و یازدهم در بیان آنکه جذبیه که پیش از سلوک است از تقاضا  
نیست بلکه وسیله است از برای قطع منازل سلوک بسهولت و جذبیه که بعد از سلوک است  
از تقاضا است و مائینا سبب ذلک الحمد لله و سلاک علی عباد و آل ذین الصلوة طریقه  
وصول را در وجود است جذبیه و سلوک و بعبارت دیگر تصفیه و تزکیه جذبیه که مقدم بر سلوک است  
از تقاضا نیست و تصفیه که پیش از تزکیه است از مطالب نه جذبیه که بعد از تمامی سلوک است  
و تصفیه که بعد از حصول تزکیه است که در سیر فی السد است از تقاضا مطلوبه است جذبیه و تصفیه  
سابقه از برای تسهیل مسالک سلوک بی سلوک کار نمی کشاید ولی قطع منازل جمال  
مطلوب نبی نماید جذبیه اولی کالصوره است مرجهه آخری رافی الحقیقت بالمدیر مناسبت  
ندارد پس مراد از اندراج نهایت در بدایت که در عبارت مشایخ این سلسله علیه واقع است  
اندراج صورته نهایت است و در بدایت و الا حقیقت نهایت در بدایت نمی گنجد و نهایت  
با بدایت نسبت ندارد و تحقیق این بحث در رساله که در تحقیق حقیقت جذبیه و سلوک و مثال  
آنها تخریر یافته بقاصیل ذکر یافته است القصد عبور از صورت حقیقت ضرورت و الکیفا حقیقت  
بصورت از دور است تحقیقنا الله سبحانه بالتحقیق الحقیقه و حکمتنا عن الصنوق الطیلة  
بخرمیت النبی المختار و الله الاکبر علیهم و علیهم من الصلوات المکملات من العیان انفسها

شرح تاریخ این است  
 همان سال که در بیان آنکه  
 جذبیه که پیش از سلوک است  
 از تقاضا نیست بلکه وسیله  
 است از برای قطع منازل  
 سلوک بسهولت و جذبیه که  
 بعد از سلوک است از تقاضا  
 است و مائینا سبب ذلک الحمد  
 لله و سلاک علی عباد و آل  
 ذین الصلوة طریقه وصول  
 را در وجود است جذبیه و  
 سلوک و بعبارت دیگر تصفیه  
 و تزکیه جذبیه که مقدم  
 بر سلوک است از تقاضا نیست  
 و تصفیه که پیش از تزکیه  
 است از مطالب نه جذبیه که  
 بعد از تمامی سلوک است  
 و تصفیه که بعد از حصول  
 تزکیه است که در سیر فی  
 السد است از تقاضا مطلوبه  
 است جذبیه و تصفیه سابقه  
 از برای تسهیل مسالک سلوک  
 بی سلوک کار نمی کشاید  
 ولی قطع منازل جمال  
 مطلوب نبی نماید جذبیه  
 اولی کالصوره است مرجهه  
 آخری رافی الحقیقت  
 بالمدیر مناسبت ندارد  
 پس مراد از اندراج  
 نهایت در بدایت که در  
 عبارت مشایخ این سلسله  
 علیه واقع است اندراج  
 صورته نهایت است و در  
 بدایت و الا حقیقت  
 نهایت در بدایت نمی  
 گنجد و نهایت با بدایت  
 نسبت ندارد و تحقیق  
 این بحث در رساله که در  
 تحقیق حقیقت جذبیه و  
 سلوک و مثال آنها تخریر  
 یافته بقاصیل ذکر یافته  
 است القصد عبور از صورت  
 حقیقت ضرورت و الکیفا  
 حقیقت بصورت از دور  
 است تحقیقنا الله  
 سبحانه بالتحقیق  
 الحقیقه و حکمتنا  
 عن الصنوق  
 الطیلة بخرمیت  
 النبی المختار و  
 الله الاکبر علیهم  
 و علیهم من  
 الصلوات  
 المکملات من  
 العیان انفسها

عقاید مسلمین آن عالمان بی عمل در شریعت حصه دار و در طریقت حصه ندارد. حقیقت مگر طریقت  
است که مکتوب اشاره به همین دلیل دارد





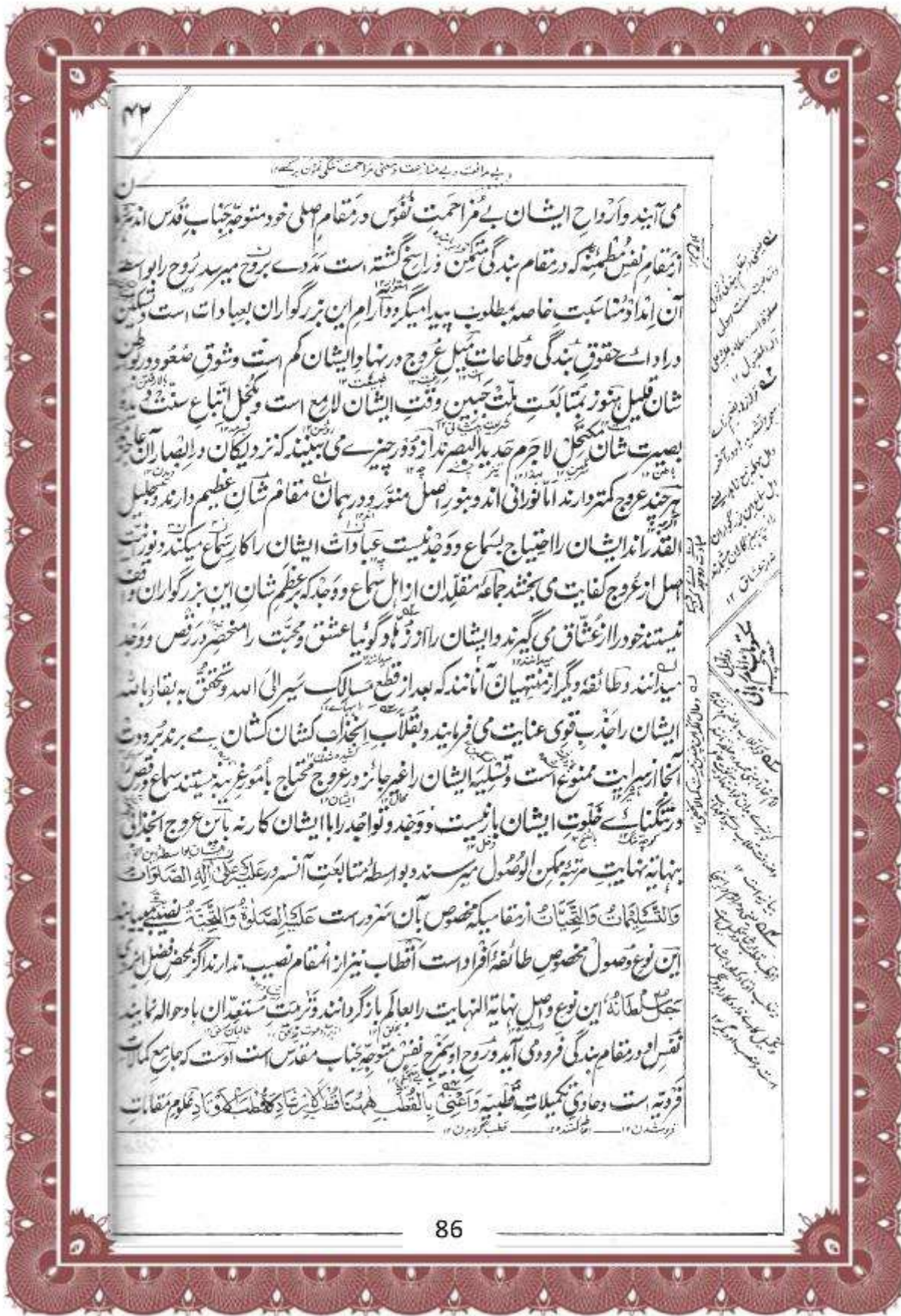


وَالْيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَقِيمُوا فِي تَطَوُّرِ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ

وَالْيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَقِيمُوا فِي تَطَوُّرِ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ

وَالْيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَقِيمُوا فِي تَطَوُّرِ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ

وَالْيَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَقِيمُوا فِي تَطَوُّرِ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ وَتَمِيزُوا بَيْنَ الْوَجْهِ وَالْجَنَابِ



در بیان ملائحت و صحتی مزاجت تکلیف نوزن برکمه

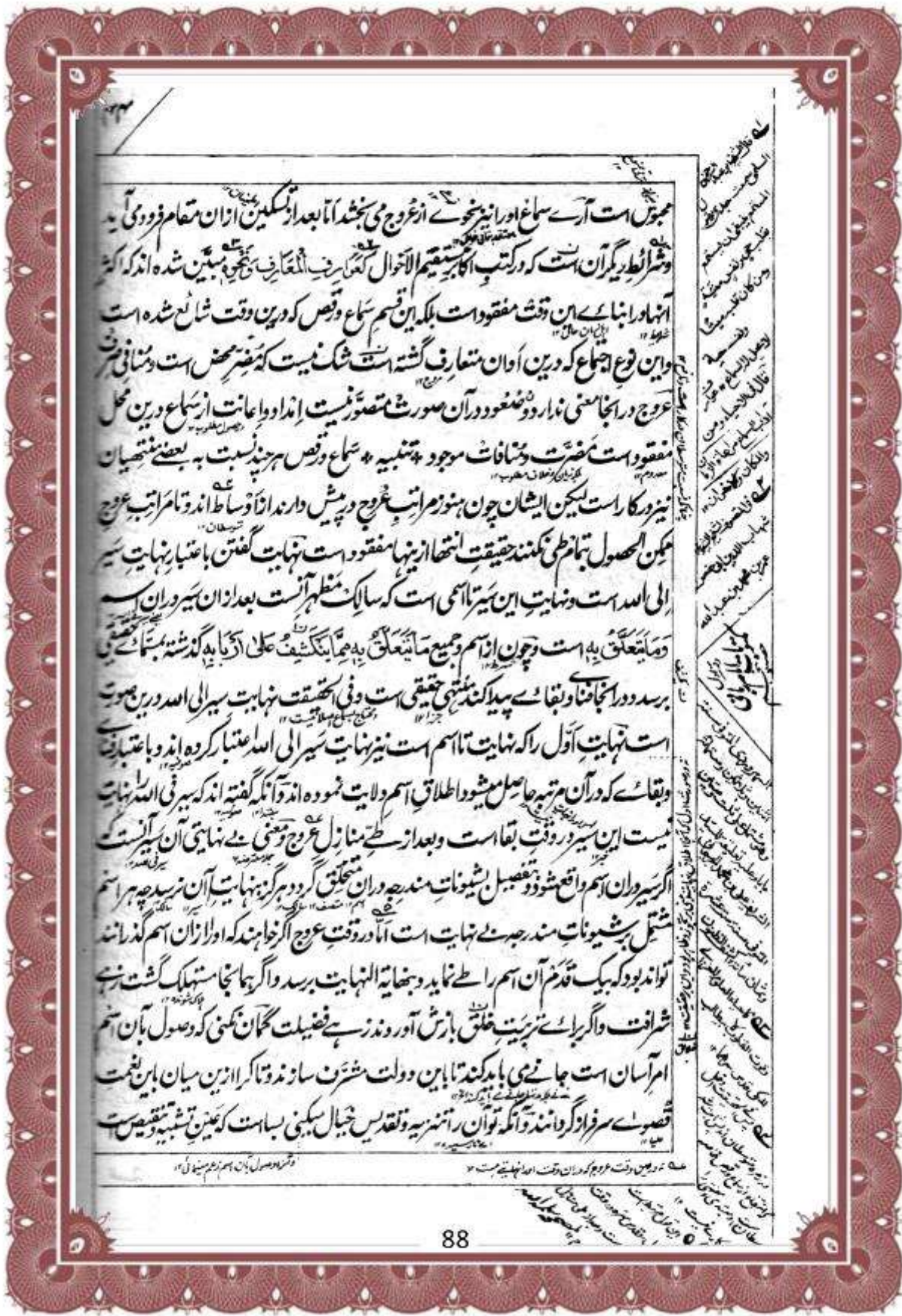
می آید و ارواح ایشان بفرامخت نفوس و در مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اند  
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی متکین و راجح گشته است بدو سه بر سه میسر در روح را بوجه  
 آن اعداد و نسبت خاصه بطولب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تکیه  
 در اوست حقوق بندگی و طاعات پیل غروج در نها و ایشان کم است و شوق صغور و در وطن  
 شان قیل هنوز مبتا بعدت لبث جسمین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است  
 بصیرت شان مکمل لاجرم جدید البصرند از دور چنین می بینند که نزدیکان و در ایضا ان  
 هر چند عروج کتر دارند اما نورانی اند و نور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و در حقیقت  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکنند به نور نیست  
 اصل از عروج کفایت می بخشد جاهه مقلدان از اهل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران وقت  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهد و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع حساب سیر الی الله و تحقق به بقا دارند  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب استخراک کشان کشان می برند بر دوست  
 انجا از سیراپت ممنوع است و تشبیه ایشان را غمخوار و عروج محتاج بامور غیر نیستند سماع و در  
 و در تنگنای قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه با آن عروج استخراک  
 بنهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت الله و علی علی الله الصلوات  
 والصلوات و العقیات از تقاضای مخصوص بان سمر در است علی الصلوة و العقیات نصیب می بیند  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند و در بعضی از  
 سبک طائفه این نوع و اصل بنایت نهایت را بعالیه باز دارند و در وقت مستعدان باحواله نمایند  
 نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او مخرج نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمال  
 قزویه است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعمی بالقلب همت افکار کشاد که عظیم است و با تمام مقامات  
 نورشده است

نوع صفت ایشان است  
 در بیان ملائحت و صحتی مزاجت تکلیف نوزن برکمه  
 در مقام نفس مطهره که در مقام بندگی متکین و راجح گشته است بدو سه بر سه میسر در روح را بوجه  
 آن اعداد و نسبت خاصه بطولب پیدا میگردد و آرام این بزرگواران بعبادات است و تکیه  
 در اوست حقوق بندگی و طاعات پیل غروج در نها و ایشان کم است و شوق صغور و در وطن  
 شان قیل هنوز مبتا بعدت لبث جسمین وقت ایشان لامع است و کمال اتباع سنت است  
 بصیرت شان مکمل لاجرم جدید البصرند از دور چنین می بینند که نزدیکان و در ایضا ان  
 هر چند عروج کتر دارند اما نورانی اند و نور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و در حقیقت  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کاسماع میکنند به نور نیست  
 اصل از عروج کفایت می بخشد جاهه مقلدان از اهل سماع و وجد که عظیم شان این بزرگواران وقت  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از زهد و گویا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهیان آنانند که بعد از قطع حساب سیر الی الله و تحقق به بقا دارند  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب استخراک کشان کشان می برند بر دوست  
 انجا از سیراپت ممنوع است و تشبیه ایشان را غمخوار و عروج محتاج بامور غیر نیستند سماع و در  
 و در تنگنای قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه با آن عروج استخراک  
 بنهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه متابعت الله و علی علی الله الصلوات  
 والصلوات و العقیات از تقاضای مخصوص بان سمر در است علی الصلوة و العقیات نصیب می بیند  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است اقطاب نیز از ان مقام نصیب ندارند و در بعضی از  
 سبک طائفه این نوع و اصل بنایت نهایت را بعالیه باز دارند و در وقت مستعدان باحواله نمایند  
 نفس در مقام بندگی فرود می آید و روح او مخرج نفس متوجه جناب مقدس است آوست که جامع کمال  
 قزویه است و حاوی تکلیفات طلبیه و اعمی بالقلب همت افکار کشاد که عظیم است و با تمام مقامات  
 نورشده است

خلق و معارف مدارج اصلی اور امیث است بلکہ آنجا کہ اوست نظر است و نہ وصل از ظل وصل  
 اور اگر رائیدہ اند این نوع کامل ممکن بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوولہ و آزمینہ  
 شش باعدہ نظر میور آیہ ہم منعمتم است عالمی از وسعت شور گرد و نظر او شافی امر اضرب قلب تیتا  
 و توجید اور واقع اخلاق رو نوبت نام ضمیمہ اوست کہ مدارج عروج را تمام کرده در مقام بندگی فرو داده آ  
 و آرام و آفس بجایوات گرفته بنقام عیب دیکہ فرق آن متفاض نیست در مقامات ولایت ازین  
 طائفہ بعضی را انتخاب نموده مشرف بپسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است  
 جامع جمیع کمالات مرتبہ ولایت است و حاوی تمام مقامات درجہ و عورت از ولایت خاتمہ نبوت  
 بہرہ مند است باجمکہ در شان او این مصراع صادق است لہ آنچه خوبان ہمہ دارند تو نہاداری  
 ہذا بہبتی را سماع و وجد مضر است و شافی عروج بر حین بشر الطواق واقع شود ششم از شرا  
 سماع در آخر این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء اللہ تعالی و جہاد معلول است حال او و بایں  
 طریقت بونی است شجر تک او شوب ہوائ نسائی و بعضی با ملت تمام من کہ یکن من اذی  
 الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ الْقُلُوبِ مَتَوَسِّطُونَ بَيْنَ الْمُبْتَدِيِّينَ وَالْمُنْتَهِيِّينَ وَالْمُهَيِّئِ هُوَ الْكَافِ فِي فِرَاقِ  
 وَالْبِاقِ بِاللَّهِ هُوَ الْكَافِ الْمَكَايِلِ وَالْمُهَيِّئِ دَرَجَاتٍ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ وَالْوَصُولُ إِكْرَامٌ  
 لَا يَكُونُ مَقْتَضًا أَبَدًا لِدِينِ بَاجْمَلِهَ سَمَاعٌ مَسْمُوعٌ رَافِعٌ مَرْتَبَةٍ وَقِسْمُهُ اَزْمَنَةُ حَيَاةٍ رَافِعٍ  
 بِالْاَكْدَشْتِ لَيْكِنَ بَاطِنِ بَابِ قُلُوبِ رَافِعٍ سَمَاعٌ مُطْلَقًا مَحْتِاجٌ اَلْبِيَّتِ بَلْكَ جَاعِدِ رَافِعِ  
 كَبَدِ وَدَلَّتْ جَبَذِ شَرْفِ نَشَدِ اَنَدُ و بَرِيَا مَنَاتِ و مَجَاهِدَاتِ شَا قِدْ مِيخَا بِنَدِ كَقَطْعِ سَافَتِ نَا بِسَمَاعِ  
 وَ وَجِدِ و رِنِ صَوْرَتِ اِنِ جَاعِدِ رَامِعَدِ وَ مَعَا و نِ اسْتِ وَا كَرِ اَبَابِ قُلُوبِ اَزْمَجِدِ و بَانِ اَشْتِ  
 قَطْعِ سَمَاعِ بِمِي اَشِيَا نَزَا هَدِ و جَبَذِ اسْتِ مَحْتِاجِ لِسَمَاعِ نَيْسِنْدِ و تَمِيَرِ بَاطِنِ اسْتِ كَسَمَاعِ اَزْ بَابِ  
 قُلُوبِ خَيْرِ مَجْبُوبِ رَافِعِ مَطْلَقًا نَافِعِ اسْتِ بَلْكَ اَنْتِفَاعِ اَزْ اِنِ مَشْرُوطِ بِشْرَانُ اسْتِ رَيَدِ و تَمِيَرِ  
 كَعَرُوطِ اَلْقَتَادِ وَا و حَلَا اِنِ شَرَانُ عَدِمِ اَعْتِقَا و اسْتِ بِجَمَالِ خَوْشِ وَا كَرِ تَامِي خَوْ و مَقْدِ اسْتِ

لک توفیق است  
 جہاد و شہادت  
 باطنی و ظہری  
 مکتوبات  
 جامع  
 جامع  
 جامع

عناوین آفاق سائیدہ نمبر ۱۷  
 کتب  
 کتب  
 کتب



۲۳

الحق مستعمل  
 علی جمیع شایسته  
 چون گمان تغییر است  
 وصول الی الله  
 طالب الی الله  
 و لکن باطن  
 شهاب الی الله  
 چون مهر و برادر

مجموع است آرزو و ارنیز نحوه از خروج می بخشد اما بعد از سکین ازان تمام فرو می آید  
 و شرائط دیگر آن است که در کتب اگابیه تنظیم الاتوال تعاریف التعاريف بوجه مبين شده اند که اکثر  
 آنها را بنا بر آنست که در وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و قصد که درین وقت شائع شده است  
 و این نوع اجتماع که درین اودان متعارف گشته است شک نیست که حضرت محض است و زمانی که  
 عروج در اینجا معنی ندارد و مفقود در آن صورت تصور نیست اندا و اعانت از سماع درین محل  
 مفقود است حضرت و منافات موجوده تنبیه به سماع و قصد هر چند نسبت به بعضی متحصیان  
 نیز و کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند اذنا و ساط اند و اما ترتیب عروج  
 ممکن الحصول بتمامی نکتند حقیقت انحصار ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
 الی الله است و نهایت این سیر تاسمی است که سالک منظر است بعد از ان سیر در ان  
 و ما يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به همه اینکشف علی آنگاه که شسته بمسکت می  
 برسد و در آنجا بقا و بقا پدید آید نتیجتاً حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی الله درین صورت  
 است نهایت اول را که نهایت تاسم است نیز نهایت سیر الی الله اعتبار کرده اند و باعتبار  
 و بقا که در آن مرتبه حاصل میشود و اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی الله نهایت  
 نیست این سیر در وقت بقا است و بعد از سیر در آن معنی نه نهایتی آن است  
 اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیوات مند و در آن محقق گردد درگز نهایت آن سیر سیر است  
 مشتمل بر شیوات مند در حد نه نهایت است اما در وقت عروج اگر خاسته که اول از ان اسم گذارند  
 تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایه نهایت برسد و اگر بجایه مستهلک گشت نه  
 شرافت و اگر بر آئے بریت خلق بارش آورد و ندرسه فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم  
 امر آسان است جانی می باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
 قصبه سفر از گردانند و آنکه توان را تمنییه و تقدیر خیال بسکتی بسا است که عین تشبیه و تقصیر است

معن در این وقت عروج که در آن وقت احدی نمیتواند

کے بارے میں اس کے لیے کہا گیا ہے کہ تو انرا تمیز نہ خیال کی گئی اور مقام روح نیز پامان تراست تمیز یہ کہ فوق العرش  
سے آجیل مشیو و نیز داخل اثرہ تشبہہ است وان مکتوبہ منشرہ از عالم ارواح است چہ عرش محمد و چہ عرش  
و سکتے العباد است عالم ارواح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چہ روح لامکانی است ہر  
مکان میں کیچھ روح راورد ماوراء عرش اثبات نمودن تراورد ہمہ بندہ زود کہ روح از تو بعد است مسأ  
شود و دراز در میان تو و روح است نہ چہین است روح را نسبت با جمع الگینہ با وجود لامکانیت  
برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر وارو با انجائسی نتوانی دریافت طائفہ از صوفیہ کہ بہر  
روحی رسیدہ اند و فوق العرش انرا دریافتہ اند تمیز مہر الہی جل جلالہ تصور نمودہ اند و معلوم بسیار  
تین مقام را از عوم صغیر علم گفته و بہر استوار اوین مقام حل کردہ و حق است کہ آن نور نور روح  
است این تغیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباہ ہے پیدا شدہ بود اما چون عنایت  
نہاوندی جل جلالہ انرا از ان و زبطہ گذرانندہ دانست کہ آن نور نور روح بود نہ نور الہی جل جلالہ  
عجل للہ الذی ھدانا الیھذا و ما کانت الیھ ھتدی لولا ان ھکذا ان اللہ و چون روح لامکانی است  
و بصورت بیچونی و سبکی مخلوق است لاجرم محل اشتباہ سے کرد و لہذا یصح المعنی و نحو  
سند حال الکتبیل و جماعہ از ایشان کہ آن نور روح فوق العرش را گرفتہ فرو می آیند و بان بقا  
پیدا میکنند خود را جامع بین تشبہہ و التمزیز میدانند و اگر ان نور را از خود جدا می یابند مقام  
فرق بعد الجمع تصور میکنند انحال این مغالطات صوفیہ را بسیار است و مکن صحیح آید العالمیم  
عن سفات الیخلط و محال الیخلط باید و انست کہ روح ہر چند نسبت بعالم بیچون است  
اما نظریہ بیچون حقیقی فعل و اثرہ چہ نسبت گوئی باہر فرع است در میان عالم چون و در میان بنا  
قدس نے چون حقیقی پس رنگ ہر دو طرف دارد و ہر دو اعتبار درو سے صحیح است بجانب  
بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصل را نہ نیست پس تاہم جمع مقامات روح عروج نماید بان اسم برسد  
پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوازم مکان می باید برگردد و ان

عین الیخلط و محال الیخلط باید و انست کہ روح ہر چند نسبت بعالم بیچون است  
اما نظریہ بیچون حقیقی فعل و اثرہ چہ نسبت گوئی باہر فرع است در میان عالم چون و در میان بنا  
قدس نے چون حقیقی پس رنگ ہر دو طرف دارد و ہر دو اعتبار درو سے صحیح است بجانب  
بیچون حقیقی کہ چون را بوسے اصل را نہ نیست پس تاہم جمع مقامات روح عروج نماید بان اسم برسد  
پس اول از جمیع طبقات سموات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوازم مکان می باید برگردد و ان

تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود

مرتب لامکانیت عالم ازواج را نیز طے باید نمود آن زمان تا بان اسم رسد<sup>۱</sup> خواه چه پندارد که مرد  
 وصل است به حال خواه بجز پنداریست<sup>۲</sup> *فهمی سبحانہ و تعالیٰ ان کلامہ و را این عالم خلق عالم  
 نظر است و در از عالم از مرتب آنسا پیش نیات است نطلاً و اصلاً و تفصیلاً و در از این  
 مراتب ظلی و صلی و کونی و اوی و اجالی و تفصیلی مطلوب حقیقی را می بایست تا کار این ثبوت خوبان  
 و که ام صاحب دولت را بان سعادت مشرف سازند ذلک فضل اللہ یؤتی من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم* *بیمت بلند باید داشت و بهر چه در راه برست افتد قناعت نباید کرد و در او را  
 و را می بایست که* *کیف الوصول الی سعاده و دو دهنای فکلی الجبال و د و هن حیوت*  
 تقبیه آخری دوام وصل و استمرار وقت کے اسلام است که بعد از تحقق فنا مطلق بقائے باشد  
 مشرف شده باشد و علم حصولی او علم حضوری تبدیل یافته است این بحث اب بیان واضح لا محالہ  
 بدانکه هر علمیکه عالم را از او را ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
 است و در ذریع علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد و آن علم ذات خود  
 علم حضوریست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در ذات  
 متوجه معلوم است و چون آن صورت از ذریع زایل گشت آن توجه ذریع نیز زایل گشت  
 پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف و علم حضوری که غفلت از معلوم در اینجا  
 غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حضوریات عالم است و چون این حضور دائمی است علم نیز  
 دائمی باشد پس زال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و بالمد علیست حضوری که زوال آن مقصود است  
 گمان نمی که بقا و بالمد عبارتست از آنکه نور اربعین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق یقین را  
 این عبارت تعبیر نموده اند چنان است بقا و بالمد که بعد از فنا مطلق میسر شود و این قسم علم و معرفت  
 ندارد و این حق یقین که بعضی گفته اند مناسبت بقائے است که در جذب دست میدهد بقائے که  
 مقصود است و دیگر است رخ ذوق این سے نشانی بخدا بخشی به پس استمرار توجه و دوام حضور

التوسل - فلا تلذذوا بالذوق الخیرات - ولا تشوقوا بحدود و سائر

تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود

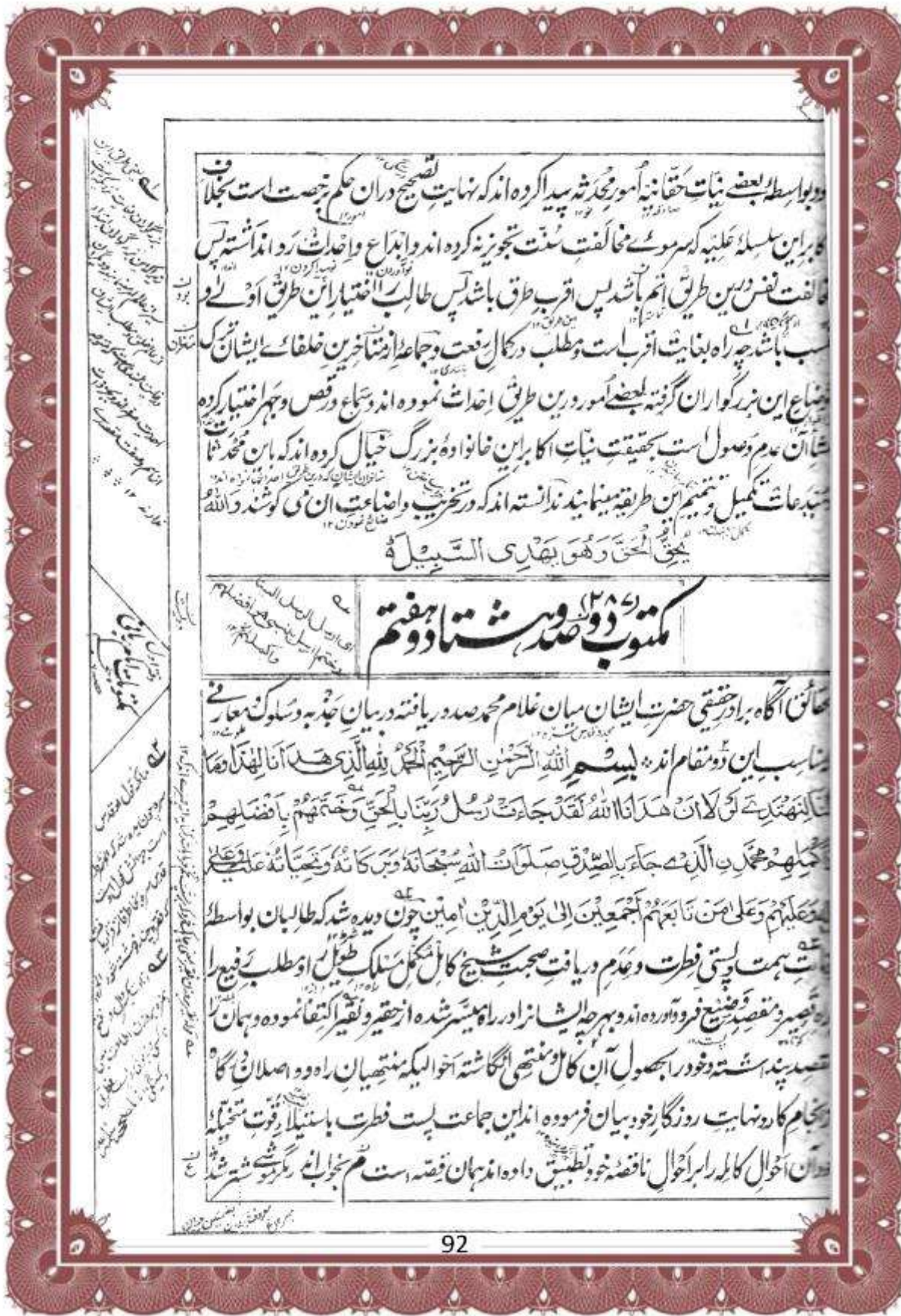
تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود  
 تعلیم در صورتی است که در آنجا که هر کس را که میسر آید به او تعلیم داده شود و در آنجا که تعلیم ناپسند است به او تعلیم داده نشود



۴۶

در صورت بقا با شدت شکرش از تحقق بقاء باسد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از  
 رسیدن این مقام این معنی متوجه می شود علی الخصوص در طریقه علییه تقشیریه قدس الله تعالی علیه  
 و الحقی ما حقیقت الصواب ما الهیمت والله تعالی اعلم بالصواب و لیکه تعالی المرجم و المذاب  
 المحمد لله رب العالمین اولاد و اخرا و الصلوة والسلام علی رسوله دائما و متصلا

این عبارت از  
 کتاب تفسیرها  
 در باب اول است  
 در بیان احوال  
 آن بزرگوار  
 علیه السلام  
 در وقت  
 وفاتش  
 در حالی که  
 در مقام  
 نبوت بود  
 و در آن  
 وقت که  
 در مقام  
 نبوت بود  
 و در آن  
 وقت که  
 در مقام  
 نبوت بود



و در بواسطه بعضی نیات حقیقیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن علم تخصص است بجملاً  
 بر این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس  
 گفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و  
 سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که  
 و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده  
 نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه  
 متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله  
 یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس گفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

### کتاب و وصیه شما دو هفتم

مخالفان آگاه برادر حقیقی حضرت ایشان میان غلام محمد در یافته در بیان جدیه و سلوک معارف  
 بنا سب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا لَمْ يَخْلُقْ إِلَّا الْهَادِيَ  
 لَنَا الْهَادِيَ لِي لَأَنْ هَدَانَا اللَّهُ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلٌ مِنَّا بِالْحَقِّ وَحَقَّهُمْ بِأَفْضَالِهِمْ  
 كَمَا هُوَ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ جَاءَ بِالصِّدْقِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ وَوَعِيَانَهُ عَلَيْهِ  
 وَوَعِيَانَهُمْ وَوَعِيَانَهُمْ تَابِعَهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ آمِينَ چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 تفت بهمت پوستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کامل ممکن ننگ طویل او مطلب رفیع را  
 در تصویر و تقصیر فرود آورده اند و بهر چه ایشان را راه همیشه شده از حقیر و تقیر انفا نموده و همان  
 تصدیق است و خود را بصول آن کامل منتحی انگاشته آخوا یکدیگر منتحیان راه و و اصلاک آگاه  
 و انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت باستیلا قوت متخیله  
 در آن احوال کامل را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند همان قصه است هم بخوابند مگر شسته شده

در این سلسله علویه که سر موعده مخالفت شدت تجویز کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس گفت نفس درین طریق اتم باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی و سب باشد چاره بغایت اقرب است و مطلب و کمال نعمت و جماعت از متاخرین خلفای ایشان که و ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و سماع و قص و بهر اختیار کرده نشان عدم وصول است بحقیقت نیات اکابر این خانواده بزرگ خیال کرده اند که بان مخرجه متبذعات تکمیل و تمهید این طریق مینمایند ندانسته اند که در تخریب و اضماعت ان می گویند و الله یخفی الخفی و هو البهیدی السبیلی

آنگاه که در این کتب مذکور است

از عینش لقطه بکلیه صورت قطره از دریای سخن بر خیزد بلکه بصورت کشف و قناعت کرده اند چون  
 به چون تصور کرده از چوچون چون آرام گرفته اند مانند رایجا مانند تجمل نموده از بی مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که بتقلید ایمان منم چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با منطلق و از تصدیق آن  
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چوچون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواظفانه نمایند و در کتب  
 ان کسینا او کفلا تا کمال شخص طالب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در دنیا و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص  
 کرده که کعبه است به نامها مستکف گشت و شخص دیگر خصوص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرده این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه نداند  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در  
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خبلی و وصال  
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشوئی برودت صحبت مع و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضل و افاضل و افاضل و افاضل این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سایر  
 مجذوبان رسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کند و بطاهر و عشق و محبت  
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمامیت

این کتب در این کتب مذکور است  
 از عینش لقطه بکلیه صورت قطره از دریای سخن بر خیزد بلکه بصورت کشف و قناعت کرده اند چون  
 به چون تصور کرده از چوچون چون آرام گرفته اند مانند رایجا مانند تجمل نموده از بی مانند مانند کرده  
 احوال جامعه که بتقلید ایمان منم چون آورده اند و بی مانند را گردیده از احوال این طالبان  
 نام نکرده و تشنگان آرام بسبب گرفته به مراتب بهتر است از محقق با منطلق و از تصدیق آن  
 فرق بسیار است و آنرا طالبان بطلب نرسیده که بحث را قدیم میدانند و چون را چوچون  
 می انگارند اگر کشف غیر صحیح ایشان را معذون ندارند و باین خطا و غلط مواظفانه نمایند و در کتب  
 ان کسینا او کفلا تا کمال شخص طالب کعبه شاد و از شوق متوجه وصول آن گشت آنقدر  
 در دنیا و راه خانه شنبه بخانه کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابیه است در صورت است آن شخص  
 کرده که کعبه است به نامها مستکف گشت و شخص دیگر خصوص کعبه از او اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرده این شخص هر چند گامی از طلب بر راه کعبه نرود است اما غیر کعبه را کعبه نداند  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب مخطی مذکور بهتر است از حال طالب  
 که هر چند بطلب رسیده است اما غیر طلب را طلب ندانسته است از حال مقلد محقق که قدم در  
 طلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلوب قطع مسافت راه طلب  
 اول جمله کرده است پس خیزد او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خبلی و وصال  
 خود را مستخرجی و آفته او خلق کشیده اند و بعلمت منقصت خویش استعداد بسیار از استعداد  
 راضع ساخته اند و بشوئی برودت صحبت مع و حرارت طلب طالبان را زایل گردانیده اند  
 فاضل و افاضل و افاضل و افاضل این تجمل کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سایر  
 مجذوبان رسیده و بیشتر است زیرا که بتدی و منتهی در صورت جذب متشابه کند و بطاهر و عشق و محبت  
 مستجابی اگر چنی الحقیقت با یکدیگر مناسبت ندارند و احوال یکدیگر از هم در کعبه است  
 چه نسبت خاک را با عالم پاک به در ابتدا هر چه هست معلول است و بر عرض محمول دور از تمامیت

در حقیقت تفاوت است میان سستی و سستی

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مشابعت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیرالی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایت فریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فکس کسک فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده  
 کسبیل و نعمه الملوکی و نعم الکمال این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کشیده است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند  
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بان و درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیرالی امد و تحقق سیر فی امد

سبح است بر آن حق است تفصیل این سخن عنقریب مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی این مشتاق  
 سعوری و این مشابعت ظاهری باعث آن تحمیل می شود و چون در طریقه علویه لقبندیه جذب بر  
 سلوک مقدم است مجذوبان این طریق را که بدولت سلوک مشرف نشده اند این هم تحمیل و این  
 نوع توهم بسیار است و جمیع راهم از ایشان که احوال منقلبیه در مقام جذب حاصل میشود و از آنجا بحال  
 سیر و قطع منازل سلوک و طی مساکب سیرالی امدی الگازند و بان تقلبات خود را مجذوب  
 ساکب میدانند بخاطر غایت فریافت که فقره چند نوشته شود و در بیان حقیقت جذب و سلوک و ترقی و پیا  
 این هر دو مقام با ذکر بعضی از خواص متمیز هر یک از دیگر و ترقی در میان جذب مبتدی جذب  
 سستی و حقیقت تعامیل و انشاء و علوم دیگر که مناسب آن مقام باشد یعنی الحق و بیطیل  
 کما طیل و کما کفره لعلی موان + فکس کسک فیه یحسن تکو فیغه سبجانده و هو سبجانده  
 کسبیل و نعمه الملوکی و نعم الکمال این مکتوب مشتمل است بر دو مقصد و یک خاتمه مقصد اول  
 در بیان معارفی که بمقام جذب متعلق اند و مقصد ثانی در آنچه تعلق بسلوک ارد و خاتمه بیان  
 معنی علوم و معارف متفرقه است که طال بان را در متن آنها کشیده است مقصد اول  
 بیان مجذوبان سلوک تمام با کرده هر چند جذب قوی داشته باشد و از هر راه که متجرب شوند  
 در عمل جز که از باب قلوب اند به سلوک و تکریر نفس از مقام قلب نمیتوان گذشت و بقلب قلب  
 سیرت انجذاب ایشان انجذاب قلبی است محبت شان عرضی است نه ذاتی عرضی است اصل  
 به نفس با روح درین مقام متفرج است و خلقت بان و درین تعامل مختلط با کلبه و صیقلی تمام قلب  
 بر آمدن و بقلب قلب پریشان و انجذاب روحی بمطلوب پیدا کردن به تخلص روح از نفس  
 بر آید ترقیه بمطلوب و جدا شدن نفس از روح و فرود آمدن او در مقام بندگی منصوریت مادم  
 که این هر دو فی حقیقت مجتمع اند حقیقت جامع قلبیه محکم و برپاست انجذاب خالص روحی منصور  
 است و تخلص روح از نفس بعد از قطع منازل سلوک و طی مساکب سیرالی امد و تحقق سیر فی امد

بر آنکه سنی فرق و جمیع جماعت کثیر بر سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین عمل نمودند و از آنها علامه نایند

لمکده بعد از حصول مقام الفرق بعد از جمع کتب سیرین الله بالعلم و دار و صورت بندوست هر که را که  
 مرد میدان کے شود وہ پشہ آخریلیمان کے شود ہ قطب الفرق بین جذب المذنبین و جذب  
 القلب تندی شہود این مجذوبان از باب قلوب و پروردہ کثرت است این معنی را معلوم کنند یاد و  
 شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح کہ بطیافت و احاطہ و سر بیان بتوجہ خود بصورت شبیه است  
 ان الله خالق ادمه علا صوفیہ و باین مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس  
 و احاطہ و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر سالک بتوجہ نمیکند مگر تا بمقام فوق  
 بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شہود  
 جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب ہم  
 در رنگ شہود است شہود حق سبحانہ بلکہ محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابستہ بمحصلت  
 بنہایت سیر الی اللہ تعالی است ہ ہ ہ چکسرا تا نگردد و او فنا نہ نیست راه در بارگاه کسب را یاد  
 اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا کارخانہ این بزرگواران با و اورا در  
 شہود و شعارفست چمنی کہ مقصد ایشان بچون و بیچگونہ است اتصال ایشان با سبحانہ نیز بچون  
 و بیچگونہ است چون را بہ بچون راہ نیست لا یجزل عطاء الا عطاء کاسۃ اتصال  
 شے تکیف بقیاس ہ ہ ہ است رب الناس را با جان ناس ہ احاطہ و سر بیان و قرب و معیت  
 حق متعالی و محققین از باب سلوک کہ بنہایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اہل حق شکر  
 الله تعالی سبحانہم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک  
 حکم بقرب کے کنند بزرگے میفرماید ہ ہ ہ کہ گوید نزد حکم دور است و ہ کہ دور است نزدیک است  
 تصویف اینست علی کہ متعلق بتوجہ وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب  
 قلوب کہ جذبہ پیدا کردہ اند و براہ سلوک قطع منازل دنیا میدان علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین  
 مجذوبانے کہ بسلک از قلب بجلیت متوجہ بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

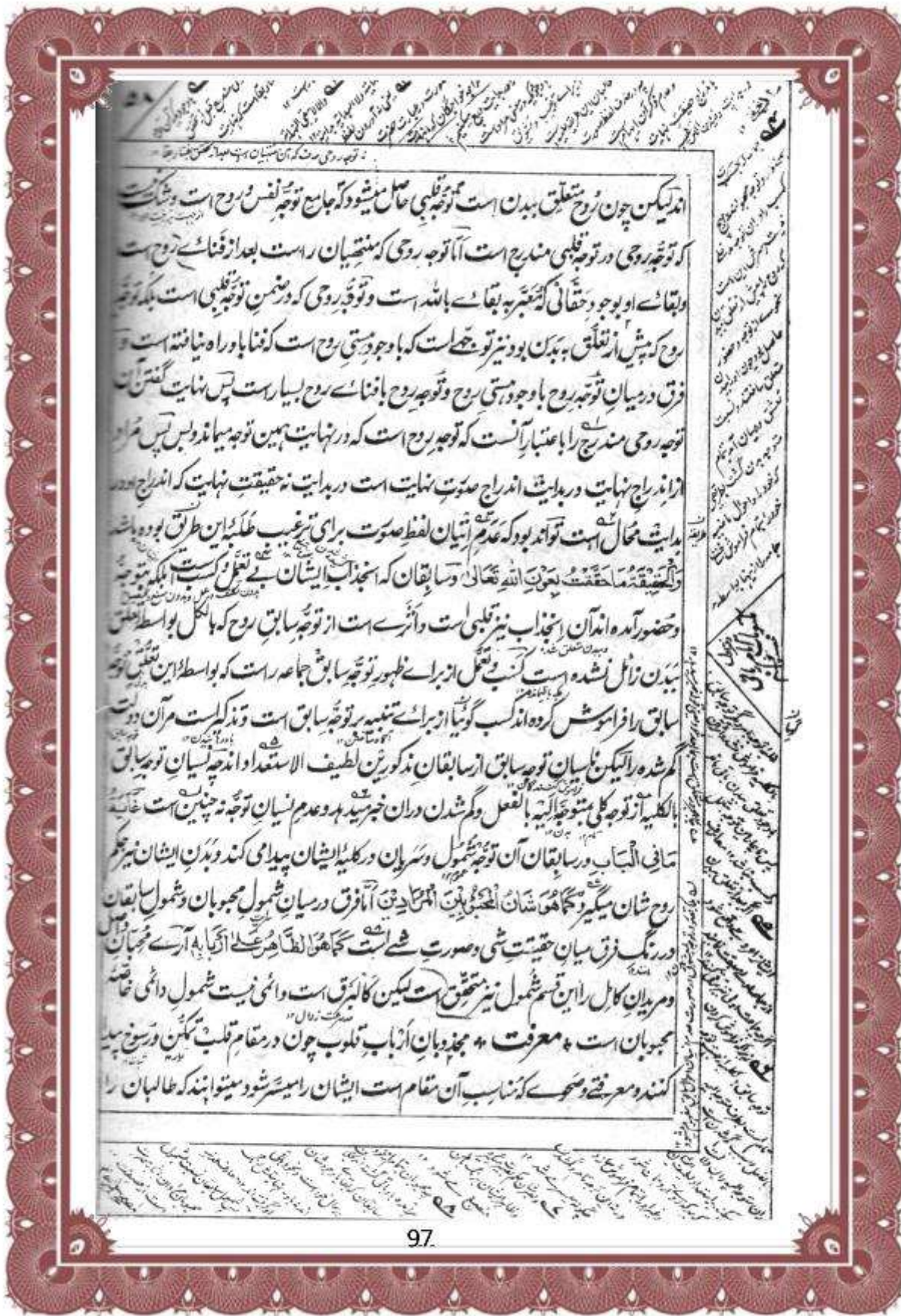
سید و شصت و پنجم از سائر مشرکین عمل نمودند و از آنها علامه نایند  
 قطب الفرق بین جذب المذنبین و جذب القلب تندی شہود این مجذوبان از باب قلوب و پروردہ کثرت است این معنی را معلوم کنند یاد و شان درین کثرت نیست الا عالم ارواح کہ بطیافت و احاطہ و سر بیان بتوجہ خود بصورت شبیه است ان الله خالق ادمه علا صوفیہ و باین مناسبت شہود روح را شہود حق میداند تعالی و تقدس و احاطہ و سر بیان و قرب و معیت ہم برین قیاس است زیرا کہ نظر سالک بتوجہ نمیکند مگر تا بمقام فوق بمقام فوق فوق و فوق مقام ایشان مقام روح است پس نظرشان از مقام روح بالا نرود و شہود جز روح امر دیگر نباشد نظر بقوق روح موقوف است بر سیدن بمقام روح و محبت و انجذاب ہم در رنگ شہود است شہود حق سبحانہ بلکہ محبت و انجذاب بجناب تقدس او وابستہ بمحصلت بنہایت سیر الی اللہ تعالی است ہ ہ ہ چکسرا تا نگردد و او فنا نہ نیست راه در بارگاه کسب را یاد اطلاق شہود درین مقام از تنگی میدان عبارت است والا کارخانہ این بزرگواران با و اورا در شہود و شعارفست چمنی کہ مقصد ایشان بچون و بیچگونہ است اتصال ایشان با سبحانہ نیز بچون و بیچگونہ است چون را بہ بچون راہ نیست لا یجزل عطاء الا عطاء کاسۃ اتصال شے تکیف بقیاس ہ ہ ہ است رب الناس را با جان ناس ہ احاطہ و سر بیان و قرب و معیت حق متعالی و محققین از باب سلوک کہ بنہایت کار رسیده اند علمی است موافق علماء اہل حق شکر الله تعالی سبحانہم حکم کردن بقرب ذاتی و انشال آن نزد ایشان از بیاصلی و دوریت نزدیک حکم بقرب کے کنند بزرگے میفرماید ہ ہ ہ کہ گوید نزد حکم دور است و ہ کہ دور است نزدیک است تصویف اینست علی کہ متعلق بتوجہ وجود است منشأ آن انجذاب و محبت قلبی است از باب قلوب کہ جذبہ پیدا کردہ اند و براہ سلوک قطع منازل دنیا میدان علم با ایشان مناسبت ندارد و همچنین مجذوبانے کہ بسلک از قلب بجلیت متوجہ بمقلب قلب اندازین علوم تشریحی می نمایند و مستغفر

بقول مولانا بکسر یا ایہ ذنوبہ

مستغفر بزرگی ہ ہ ہ

میشوند بعضی از مجذوبان باشند که هر چند پراهملوک در آیند و طی منازل نمایند اما نظرشان از خاک  
 آفتاب قطع نشود و روی بوقت پیدا کنند آفتاب این علوم و این ایشان نمیکند و در این و در این  
 توجیه برآمد که در خروج بکلیت از قریب و صعود و بمبارج قدس کند و رنگ اندرین آفتاب جاست  
 حیدر عریة الظالمین ما جعلنا من لک من لک و لیک و جعلنا من لک لک نصیب لک  
 است و حصول بنهایت مطلب یعنی ازین علوم است چه هر چند تیزترین نسبت پیدا شود عالم  
 را صدیغ من نسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلح و استن و یا صلح را محیط عالم شدن  
 است معنی ندارد مآل الشراب و تیرت آفتاب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله  
 علیه السلام الا قدس فرموده اند که ما بنهایت را در بدایت روح میکند یعنی این عبارت است که  
 جذب و محبت که منتصیان را در نهایت میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا  
 میشود روح است زیرا که انجذاب یعنی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون  
 است برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محض  
 این در اندراج را با این طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر  
 این منوذه طریق ایز برائے حصول این معنی وضع نموده اند و مشکله از برائے وصول این مطلب  
 است کرده اند و دیگران را این معنی سبیل اتفاق میسر میشود و در دنیا بطه برست ندرند و ایضا این کلام  
 در مقام جذب و نشان فاصل است که دیگران را نیست و اگر هست نا در آنست و گنبد بعضی ایشان را  
 این مقام لے اما قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شکیه بقا و بقا و از با سلوک  
 است و در شریک از مقام کمال که شبیه بمقام سید عرفان الله بالله هست نیز بدست می آید که آن  
 است سعدان می نمایند تحقیق این بحث عنقریب سحر بر خواجه ابراهیم است انشاء الله تعالی این جا  
 است آید و آنست که روح را پیش از تعلق ببدن نحو است از توجیه مقصود حاصل بود چون بد  
 است گشت آن توجیه را لشد آقا بر این سلسله علمی طریقی از برائے ظهور آن توجیه سابق وضع نموده

در این مقام که در این علوم و این ایشان نمیکند و در این و در این توجیه برآمد که در خروج بکلیت از قریب و صعود و بمبارج قدس کند و رنگ اندرین آفتاب جاست حیدر عریة الظالمین ما جعلنا من لک من لک و لیک و جعلنا من لک لک نصیب لک است و حصول بنهایت مطلب یعنی ازین علوم است چه هر چند تیزترین نسبت پیدا شود عالم را صدیغ من نسبت ترمیم با این زمان عالم را عین صلح و استن و یا صلح را محیط عالم شدن است معنی ندارد مآل الشراب و تیرت آفتاب معرفت حضرت خواجه نقشبند قدس الله علیه السلام الا قدس فرموده اند که ما بنهایت را در بدایت روح میکند یعنی این عبارت است که جذب و محبت که منتصیان را در نهایت میسر میشود درین طریق در انجذاب و محبت که در ابتدا پیدا میشود روح است زیرا که انجذاب یعنی انجذاب روحی است و جذب مبتدی جذب قلبی چون است برزخ است میان روح و نفس پس در ضمن جذب قلبی جذب روحی نیز حاصل است و محض این در اندراج را با این طریق هر چند این معنی در جمیع جذبات حاصل است بنا بر آنست که اگر این منوذه طریق ایز برائے حصول این معنی وضع نموده اند و مشکله از برائے وصول این مطلب است کرده اند و دیگران را این معنی سبیل اتفاق میسر میشود و در دنیا بطه برست ندرند و ایضا این کلام در مقام جذب و نشان فاصل است که دیگران را نیست و اگر هست نا در آنست و گنبد بعضی ایشان را این مقام لے اما قطع منازل سلوک نمایند فنا و بقا و شکیه بقا و بقا و از با سلوک است و در شریک از مقام کمال که شبیه بمقام سید عرفان الله بالله هست نیز بدست می آید که آن است سعدان می نمایند تحقیق این بحث عنقریب سحر بر خواجه ابراهیم است انشاء الله تعالی این جا است آید و آنست که روح را پیش از تعلق ببدن نحو است از توجیه مقصود حاصل بود چون بد است گشت آن توجیه را لشد آقا بر این سلسله علمی طریقی از برائے ظهور آن توجیه سابق وضع نموده



اندکی پس چون روح متعلق بدن است موجه قلبی محال میشود که جامع توجه نفس روح است و شکست  
 که توجه روحی در توجه قلبی مندرج است آن توجه روحی که منتحبیان راست بعد از فناست روح است  
 و بقائش او بوجو و حقیقی که بقایه باشد است و توجه روحی که در ضمن توجه قلبی است بلکه توجه  
 روح که پیش از تعلق به بدن بود نیز توجه است که با وجود مستی روح است که فنا با و راه نیافته است  
 فرق در میان توجه روح با وجود مستی روح و توجه روح با فناست روح بسیار است پس نهایت گفتن آن  
 توجه روحی مندرج را باعتبار آنست که توجه روح است که در نهایت همین توجه میماند پس پس مراد  
 از اندراج نهایت در بدایت اندراج صدوت نهایت است در بدایت نه حقیقت نهایت که اندراج بود  
 بدایت محال است تواند بود که حدیث ایشان لفظ صدوت برای ترغیب طلبه این طریق بوده باشد  
 و الحقیقة مَا حَقَّقَتْ يَوْمَئِذٍ اللهُ تَعَالَى وَمَا يُقَالُ كَمَا سَجَدَ آبَائِهِمْ سَبْعَ مِائَةٍ وَتَمَّتْ أَمَلُهُمْ تَوَجُّهًا  
 و حضور آمده اند آن اجذاب نیز قلبی است و اثرش است از توجه سابق روح که با کمال بواسطه تعلق  
 سابق زائل شده است نسبت تعلق از برای ظهور توجه سابق جماعه راست که بواسطه این تعلق  
 سابق را فراموش کرده اند کس گویا از برای تنبیه بر توجه سابق است و ذکر است مرآن دوست  
 گم شده را لیکن نسیان توجه سابق از سابقان مذکورین لطیف الاستعداد و اندچه نسیان توجه سابق  
 بالکلیه از توجه کلی بتوجه کلبه بالفعل و گم شدن در آن خیر میسر بود و عدم نسیان توجه نه چنین است غایب  
 مافی الباب و سابقان آن توجه شمول و سرمان در کلیه ایشان پیدا می کند و بدن ایشان نیز عجز  
 روح شان میگیرد و کما هو شأن العجبین انهم لا یفرقون اما فرق در میان شمول محبوبان و شمول سابقان  
 در رنگ فرق میان حقیقت شی و صورت شی است کما هو الظاهر علی انکاب آیه آرسه محبوبان  
 و مردان کامل را این هم شمول نیز متحقق است لیکن کالذیق است و انمی نیست شمول دائمی فحاشه  
 محبوبان است به معرفت به مجذوبان از باب تلوب چون در مقام قلب تکلیف و رسیدن پیدا  
 کنند و معرفتی و صحیح که ناسب آن مقام است ایشان را میسر شود و میگویند که طالبان را

تا در رسانند و در صحبت ایشان انجذاب و محبت قلبی جامع طلاکب حاصل شود هر چند از ایشان بکمال  
 نرسند چنانچه ایشان خود بجهت کمال نرسیده اند و دیگر بر او واسطه حصول کمال نمیتوانند شد مشهور است  
 که از ناقص کمال نیامد افاده ایشان هر قدر که باشد بیش از افاده آریاب سلوک است هر چند به نهایت  
 سلوک رسند و جذب مستحقان پیدا کنند آنگاه مقام تملکشان را بطریق غیر عن الله بالذکر فرو نیاوردند با  
 چه مستحق غیر جمیع بعالم تری تکمیل افاده ندارد چه او را بعالم نسبتی و توجه نمانده افاده تواند نمود و شیخ معتاد  
 که در برنج می گویند باعتبار آنست که او در مقام برزخیت که مقام قلب است فرو آمده است و از هر دو  
 جهت روح و نفس حفظی و آفریننده است از جهت روح از فزونی استفاده میکند و از جهت نفس با وجود  
 تهور افاده می نماید زیرا که او را توجه حق سبحانه و تعالی با توجه خلق جمع شده است که روح کدام حجاب و دیگر نیست  
 پس افاده و استفاده معاً او را حاصل است بعضی از شیخ ازین برزخیت برزخیت بین الخلق و اسحق میخوانند  
 و شیخ برنج را جامع بین آتش و آب و آتش و آب میگویند پوشیده نماند که این هم برزخیت که بنا بر آن بر سر است  
 و این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح  
 مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر  
 جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول  
 شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه  
 حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت  
 دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست ورده  
 است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذب شکر بیش از گیت افاده  
 مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند  
 بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است  
 بر نسبت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

این مقام شمی که بنام آن بر صحر است نیست زیرا که نفسشان درین مقام در غلبات انوار روح مشرب است و همان اندراج منشأ شکر شده است و در مقام برزخیت قلب نفس روح از یکدیگر جدا است پس آنچه را در آن گنجایش نباشد بلکه آنچه همه صحر است که در سبب مقام عترت است و هذلول شیخ کمال را چون در مقام قلب فردوی آرد بواسطه برزخیت مناسبت بعالم پیدا می کند و واسطه حصول کمالات مستعدان کمالات می شود و مجذب شکر نیز چون در مقام قلب است بعالم مناسبت دارد و توجه را از ایشان درین نمیدارد و از انجذاب و محبت اگر چه سلبی باشد نیز نصیبی برست ورده است لاجرم راه افاده بروی کشاوه است بلکه گوئیم که گیت افاده مجذب شکر بیش از گیت افاده مستحق جمیع است و کیفیت افاده مستحق زیاد از کیفیت افاده مجذب است زیرا که مستحق جمیع را هر چند بعالم مناسبت پیدا شده است آنرا در صورت است فی الحقیقت مجذب است منصف بزرگ اصل است بر نسبت یاد و این مجذب است بعالم فی الحقیقت است و از جمله آفرین عالم است و باقی است

برقائے کمال بان بقایاتی است پس ناچار طالبان بواسطہ سنا سبت حقیقی از مجذوب بیشتر فائدہ گیرند  
 منتہی مرجع کتر لیکن افادہ مراتب کمالات ولایت مخصوص منتہی است پس لا جرم در کیفیت افادہ منتہی  
 راجح باشد و ایضا منتہی رافی الحقیقت ہمت و توجہ نیست و مجذوب صاحب ہمت و توجہ است بہمت  
 کمال طالب ہمیشہ سے بروہ چہ بچہ کمال سادہ و ایضا نہایت توجہیکہ طالبان را از مجذوبان حاصل سے شود  
 ہمان توجہ سابق روح است کہ فراموش کردہ بودند و صحبت شان سیاہ ایشان آید بطریق اندراج و توجہ  
 قلبی حاصل گشتہ بخلاف توجہیکہ در صحبت منتہیان پیدا میشود و توجہ جاہل است کہ پیشتر اصلا مسجود و  
 و موقوف بود بر فناء روح بلکہ بر فناء او بوجہ و حثانی پس لابد توجہ اول سہل الحصول باشد و توجہ  
 ثانی تعسر الوجود ہر چہ سہل است بیشتر است ہر چہ تعسر است کمتر ازینجا است کہ گفتہ اند کہ در تحصیل ہمت  
 جدب شیخ مقتدا واسطہ نیست چنان نسبت اورا اول حاصل شدہ بود کہ بواسطہ نسیان بتنبیہ و تفسیر  
 محتاج گشتہ بہند این شیخ را شیخ تعلیم میگیند شیخ تربیت و در جہت سلوک اورا کے قطع منازل سلوک  
 شیخ مقتدا در کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشانید کہ این ہم مجذوب بتکون را با فادہ عام  
 نیست بدہر دور مقام تکمیل شیخی نشانید چہ بعضی از طالبان باشند کہ استعداد ایشان بلند تمامہ باشد  
 و قابلیت کمال تکمیل برود چہ تمام داشته باشند و صحبت این مجذوب اگر اقتدای تکمیل کہ آن استعداد حاصل شود  
 و ان قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمینے کہ قابلیت تمام از براسے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در ان زمین اندازند بار بار اندازہ استعداد نیکی آرد و اگر در ان زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چہ حاصلے بار کہ شوب القابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصاحت و در خصت او بیند و معنی افادہ  
 دروسے باید کہ افادہ اورا مقتدا سازد و بعضے قیود مثل ظہور سنا سبت طالب بطریق افادہ او  
 و عدم اصاعت استعداد ان و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدا چہ ہوا سے  
 نفسانی ازوسے نائل شدہ است بواسطہ عدم تزکیہ نفس و چون معلوم کند کہ طالب ازوسے نہایت  
 افادہ اورا ستیادہ و در استعداد طالب ہنوز قابلیت ترقی است باید کہ بوشے این معنی را ظاہر سازد و

طریق تکمیل  
 سہل الوجود  
 تعسر الوجود  
 مقتدا  
 سہل الوجود  
 تعسر الوجود  
 مقتدا  
 سہل الوجود  
 تعسر الوجود  
 مقتدا

معنی ہنوز کہ توجہ و توجہ نفس ہنوز بہ نفس نہیں بہت توجہی و استعداد است



سے آئندہ و توشہ بقوق نمی کنند و علم تابع حیوة است و اراده  
 تابع علم است و قدرت نیز ثابت شد چه ارادت تخصیص احد المتقدّسین  
 است این اعتسبات در ذات آب بمنزله شیونات است  
 اگر با وجود این اعتسبات صفات زائده و ذات آب اثبات کرده شود بمنزله صفات  
 است بوجود زائده آب باعتبار اولیٰ حقّی و عالم فاعل و مرید نمیتوان گفت از برای این اسمی  
 ثبوت صفات زائده و رکار است پس آنچه در عبارت بعضی شایخ در اثبات اسمی مذکور از برای  
 آب واقع شده است بشک آن عدم فرق است میان شیون و صفات و همچنین حکم بنی بر وجود  
 نیز محمول است بر عدم آن فرق و فرق دیگر در میان شیون و صفات آنست که مقام شیون کمبود  
 قوی ایشان است و مقام صفات پختن است محمد رسول الله ﷺ انما الله تعالیٰ عابد المومنین و اولیای  
 که برت مومس اندر حضور ان الله تعالیٰ اجمعین و وصول فیض ثانی ایشان را بتوسط شیونات  
 و سایر اشیاء و جماعه که بر اقدام ایشانند صلوات الله تعالیٰ و بر کس الله علیٰ بیوتان علیکم و کلّ صانع  
 آنست که وصول این فیض بلکه فیض اول هم ایشان را بتوسط صفات است پس گوئیم که آنست که  
 آن سرور است علی الصلوة و السلام و واسطه وصول فیض و ویم است نخل شان العلم است و این  
 شان جامع جمیع شیون اجمالی و تفصیلی است و آن نخل معبر بقابلیت ذات تعالیٰ و تقدس مشران  
 علم را بلکه جمیع شیون اجمالی و تفصیلی را لیکن باعتبار شمول شان علم اینها را باید دانست که این قابلیت  
 اگرچه برنخ است میان ذات عزت الله و میان شان لعل اما چون یک جهت او برنگ است  
 و آن جهت ذات است تعالیٰ شایده در برنخ نیز رنگ آن پیدا نمیشود پس آن برنخ برنگ است  
 دیگر که شان لعل است منصف است پس ناچار آن را نخل آن شان گفته شد و ایضا نخل شے عبارت  
 از ظهور شے است اگرچه بیشتر و بیشتر باشد و مرتبه دویم و چون حصول برنخ بعد حصول طریقین است  
 لاجرم این برنخ در وقت تکشف در تحت آن شان منکشف میشود پس باعتبار این ظهور تا باطل  
 از آنست که

علم تابع صفات است  
 زائده در علم  
 علم تابع اراده است  
 قدرت نیز ثابت شد  
 چه ارادت تخصیص  
 احد المتقدّسین است  
 این اعتسبات در  
 ذات آب بمنزله  
 شیونات است  
 اگر با وجود این  
 اعتسبات صفات  
 زائده و ذات آب  
 اثبات کرده شود  
 بمنزله صفات  
 است بوجود زائده  
 آب باعتبار اولیٰ  
 حقّی و عالم فاعل  
 و مرید نمیتوان  
 گفت از برای این  
 اسمی ثبوت صفات  
 زائده و رکار است  
 پس آنچه در عبارت  
 بعضی شایخ در  
 اثبات اسمی مذکور  
 از برای آب واقع  
 شده است بشک آن  
 عدم فرق است  
 میان شیون و  
 صفات و همچنین  
 حکم بنی بر وجود  
 نیز محمول است  
 بر عدم آن فرق  
 و فرق دیگر در  
 میان شیون و  
 صفات آنست که  
 مقام شیون  
 کمبود قوی  
 ایشان است و  
 مقام صفات  
 پختن است  
 محمد رسول  
 الله ﷺ انما  
 الله تعالیٰ  
 عابد المومنین  
 و اولیای که  
 برت مومس  
 اندر حضور  
 ان الله تعالیٰ  
 اجمعین و  
 وصول فیض  
 ثانی ایشان  
 را بتوسط  
 شیونات و  
 سایر اشیاء  
 و جماعه که  
 بر اقدام  
 ایشانند  
 صلوات الله  
 تعالیٰ و بر  
 کس الله  
 علیٰ بیوتان  
 علیکم و کلّ  
 صانع آنست  
 که وصول این  
 فیض بلکه  
 فیض اول هم  
 ایشان را  
 بتوسط  
 صفات است  
 پس گوئیم  
 که آنست  
 که آن سرور  
 است علی  
 الصلوة و  
 السلام و  
 واسطه  
 وصول  
 فیض و  
 ویم است  
 نخل شان  
 العلم است  
 و این شان  
 جامع  
 جمیع  
 شیون  
 اجمالی و  
 تفصیلی  
 است و آن  
 نخل  
 معبر  
 بقابلیت  
 ذات  
 تعالیٰ و  
 تقدس  
 مشران  
 علم را  
 بلکه  
 جمیع  
 شیون  
 اجمالی و  
 تفصیلی  
 را لیکن  
 باعتبار  
 شمول  
 شان  
 علم  
 اینها را  
 باید  
 دانست  
 که این  
 قابلیت  
 اگرچه  
 برنخ  
 است  
 میان  
 ذات  
 عزت  
 الله و  
 میان  
 شان  
 لعل  
 اما  
 چون  
 یک  
 جهت  
 او  
 برنخ  
 است  
 و آن  
 جهت  
 ذات  
 است  
 تعالیٰ  
 شایده  
 در  
 برنخ  
 نیز  
 رنگ  
 آن  
 پیدا  
 نمی  
 شود  
 پس  
 آن  
 برنخ  
 برنخ  
 است  
 دیگر  
 که  
 شان  
 لعل  
 است  
 منصف  
 است  
 پس  
 ناچار  
 آن  
 را  
 نخل  
 آن  
 شان  
 گفته  
 شد  
 و  
 ایضا  
 نخل  
 شے  
 عبارت  
 از  
 ظهور  
 شے  
 است  
 اگرچه  
 بیشتر  
 و  
 بیشتر  
 باشد  
 و  
 مرتبه  
 دویم  
 و  
 چون  
 حصول  
 برنخ  
 بعد  
 حصول  
 طریقین  
 است  
 لاجرم  
 این  
 برنخ  
 در  
 وقت  
 تکشف  
 در  
 تحت  
 آن  
 شان  
 منکشف  
 میشود  
 پس  
 باعتبار  
 این  
 ظهور  
 تا  
 باطل  
 از  
 آنست  
 که

طیبیت مناسب افتاده و طاعت از اولیاء الله که بر قدم او اند <sup>صلی الله تعالی علیه و آله</sup> و علیهم السلام  
 و بارگه آنهاست که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کالتقل  
 اند <sup>مرآن ظل محل را و از باب سائر انبیا صلوات الله تعالی و تسبیحاً علیه تبتاً و علیهم و واسطه وصول</sup>  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت انصاف ذاتست <sup>عز سلسله آنکه بصفت موجوده زائده و طاعت</sup>  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است در حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه و قابلیت انصاف ذاتست <sup>تعالی و تقدست</sup>  
 مزجج صفات را گوشتی قابلیت که وسایل فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علیه تبتاً  
 و علیهم السلام <sup>طلال این قابلیت جامع اند و کالتصلیل اند مرآن جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور</sup>  
 علیه و علیهم السلام الصلوة و الخیرة و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را <sup>جهد است که صفات</sup>  
 محمیان را وسایل وصول فیض اول بعد از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگران است  
 بعضی از مشایخ قدس سره <sup>قدس سره</sup> علیه السلام گفته اند که در آن حضرت علی الصلوة و الخیرة و قابلیت انصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی  
 و هر یک در السبیل پس محض شد که رب آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة <sup>ربت از باب</sup>  
 هم در مقام شیون و هم در مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات ولایت آن حضرت علیه الصلوة والسلامه از ذاتست <sup>بیتوسط امر زائده</sup>  
 تفریق قوت اعتبار زیادتی در ایشان از مرتبه ذات عقل است <sup>امید تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال</sup>  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجود زائده موجود اند عاجز حصین در میان افتاد و تجلی صفاتی نام  
 ایشان گشت باید و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار است وجود زائده آروچ صفات موجود  
 اند قابلیت اینجا آنچون قابلیت در رنگ برانند در میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

طاعت از اولیاء الله که بر قدم او اند  
 و بارگه آنهاست که از باب ایشان اند  
 و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند  
 و کالتقل اند  
 مرآن ظل محل را و از باب سائر انبیا  
 صلوات الله تعالی و تسبیحاً علیه تبتاً و علیهم  
 و واسطه وصول فیض اول و ثانی ایشان را  
 قابلیت انصاف ذاتست عز سلسله آنکه  
 بصفت موجوده زائده و طاعت که بر قدم  
 ایشانند از باب ایشان صفات است در حق  
 وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مرآن سرور علیه الصلوة والسلامه  
 و قابلیت انصاف ذاتست تعالی و تقدست  
 مزجج صفات را گوشتی قابلیت که وسایل  
 فیض سائر انبیا اند صلوات الله و برکات  
 الله علیه تبتاً و علیهم السلام طلال این  
 قابلیت جامع اند و کالتصلیل اند مرآن  
 جامع محل او طاعت که بر قدم آن سرور  
 علیه و علیهم السلام الصلوة و الخیرة و  
 واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را  
 جهد است که صفات محمیان را وسایل  
 وصول فیض اول بعد از واسطه وصول  
 فیض ثانی بخلاف دیگران است بعضی  
 از مشایخ قدس سره علیه السلام گفته  
 اند که در آن حضرت علی الصلوة و الخیرة  
 و قابلیت انصاف ساخته اند نشان آن  
 عدم فرق میان شیون و صفات بلکه  
 عدم علم است بمقام شیون و الله تعالی  
 و هر یک در السبیل پس محض شد که رب  
 آن حضرت علی الصلوة والسلامه و الخیرة  
 ربت از باب هم در مقام شیون و هم در  
 مقام صفات و واسطه وصول هر دو فیض  
 است و نیز معلوم گشت که وصول فیض  
 مراتب کالات ولایت آن حضرت علیه  
 الصلوة والسلامه از ذاتست بیتوسط  
 امر زائده تفریق قوت اعتبار زیادتی  
 در ایشان از مرتبه ذات عقل است امید  
 تجلی ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 تابعان او چون از راه او فیض بگیرند  
 ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست  
 آمد و دیگران را چون واسطه صفاتی  
 در میان است و صفات موجود زائده  
 موجود اند عاجز حصین در میان افتاد  
 و تجلی صفاتی نام ایشان گشت باید  
 و است که قابلیت انصاف هر چند اعتبار  
 است وجود زائده آروچ صفات موجود  
 اند قابلیت اینجا آنچون قابلیت در  
 رنگ برانند در میان ذات و صفات  
 بلکه میان شیون صفات



یعنی چون قبلی سوره باشد

پس تا چار این فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با سدره بیکه مطلق فانی و باقی میتوان  
گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس تا چار فناء محمیان آید  
بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد  
بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیکر و  
تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت  
و عمل آن پس ظهور اسلماحی وجود ظل باطل نباشد و بقا بانه فناء است پس مجدی از جوع بصفا  
بیشترین این باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود بر آمده است و با و سبب باقی گشته درین محل  
نمی توانست که صورت فناء که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و احتمالی که در میان مشایخ قدس الله تعالی علیهم اجمعین در جوار جمع و اصل عدم  
جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است  
تجدد نیک در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند  
بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانند که اندحق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در  
تجدد سازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن  
سایه ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شعور نیست مجدی  
یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
و حال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت باعلا کما یستحق  
حسب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی  
عمر و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

مطلق فانی را فانی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی با سدره بیکه مطلق فانی و باقی میتوان گفت یا متقیه بصفتی یعنی فانی و صفت علم با باقی آن صفت پس تا چار فناء محمیان آید بقائے ایشان اکمل و ایضا مخرج مجدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی نیست چه عالم ظل صفاست نه ظل شیون پس فناء سالک شانه مستلزم فناء مطلق او باشد بسیکای هیچ بقائے وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود بان شان باقی بیکر و تخلف فانی و صفت که تمام از خود نمی بر آید و اثرش زایل نمیکرد و چه وجود سالک اثر همان صفت و عمل آن پس ظهور اسلماحی وجود ظل باطل نباشد و بقا بانه فناء است پس مجدی از جوع بصفا بیشترین این باشد و از خوف رزق محفوظ چه او بجای از خود بر آمده است و با و سبب باقی گشته درین محل نمی توانست که صورت فناء که خود در اینجا بواسطه بقائے اثر وجود سالک ممکن است از اینجا تواند بود و احتمالی که در میان مشایخ قدس الله تعالی علیهم اجمعین در جوار جمع و اصل عدم جوانان واقع است حق است که اگر محمیت محفوظ است از خود و اولی در خط است و همچنین است تجدد نیک در زوال اثر وجود سالک بعد از فناء او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قابل گشته اند بعضی دیگر زوال اثر را جائز ندانند که اندحق درین باب نیز تفصیل است اگر محمیت عین و اثر در تجدد سازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل است باقی است پس زوال ظل آن سایه ممکن نباشد اینجا و قیقه ایست باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شعور نیست مجدی یعنی زوال وجودی مستلزم الحاد و زنده است و جاعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند و حال اثر ممکن گشته اند و آن را الحاد و زنده دانسته اند و الحق ما حقیقت باعلا کما یستحق حسب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قابل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ عمر بزوال اثر مستلزم الحاد و زنده است با جمله زوال وجودی در عین و اثر محالست و شهودی عمر و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص مجدی مشرب است پس محمیان تمام از قلب می آیند و بقلب

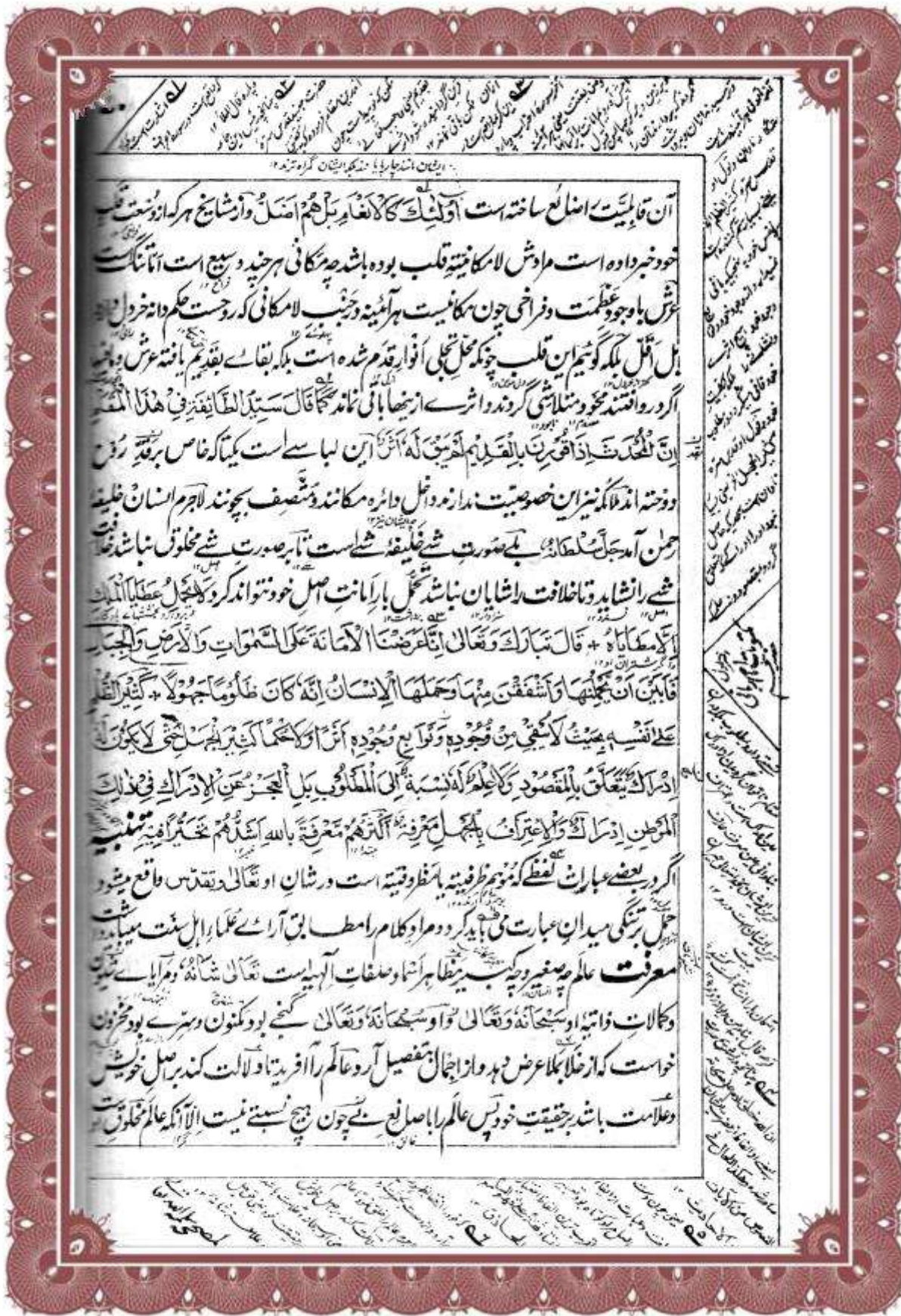


معلوم نمیشود چه بسیار از سربستان در وقت حصول این جذب از خروج بغوغی تعاصد نموده اند و همان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی بود و در اثناء راه میگذاشت آنرا جذب مستقدم چون محبوبان  
 تعلق دادند اگر کافی باشد نگذارش در محبوبان را بقلب غایت نخواهند کشید و در اثناء طریق نخواهند  
 گذاشت آنرا این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم منوعست جذب که انجام کار او بسط و  
 کشد کافی است و اگر بسطک نیاید مجذوب بهتر است از محبوبان نیست خاتمه طائفه از شایخ  
 تقدس الله تعالی آنکه هم گفته اند که تجلی ذاتی مثل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 حال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بی حس و حرکت افتاده بود و دم دوم در  
 مے انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جوآن در تجلی ذات کرده اند حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده است از آنجا و بقاء پرده بواسطه بقای مے اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 مے شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و بقیه بقاء مے شرف می شد آن تجلی  
 هرگز از او را بشعور نمیساخت شعر یحییٰ بن خالد ان صفت یحییٰ بن خالد **وَمَنْ هَؤُلَاءِ كَيْفَ يُحَيُّونَهُ**  
 اول ماس نار است بر آئینه بسوزد و مثل شمشیری شود و فانی همین نار است که کف یحییٰ بن خالد گویم آن  
 تجلی که در پرده است تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت است  
**عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالرَّحْمَةُ** تجلی مے پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 از دور نیست و دلیل بے پروگی شعور است و شعور در حال حضور است بزرگه از حال صاحب  
 این تجلی که با اصالة والاتسقلال است چنین خبر داد **عَلَيْكَ الْغُفْرَانُ** آنجا که گفت **سَهْ**  
 بیروش رفت بیک پر تو صفات تو عین ذات می نگری و می بینی چه تو همین تجلی ذاتی که  
 بے پرده است محبوبان را دمی است و محبوبان را بزنی در که آنان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته اند آن نسبت در کلیه ایشان سرایت کرده است و در محبوبان این سرایت بر وسیله قدرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی **عَلَيْكُمْ مِنَ الصَّلَاةِ آمَنَهُمْ** الصَّلَاةِ الْمَلَأَتْ أَوْ أَمَعَّ شِدَّةَ

معه از نقب خبر بود  
 و منتزعی بود  
 از تکرار است و در آن  
 از وقت است  
 طعم از دانه است  
 فانی از دلش بیرون  
 گفته اند از شعور  
 در وقت ظهور  
 این تجلی  
 مے شعوری  
 بواسطه آن  
 بقیه است  
 اگر تمام  
 فانی میگشت  
 و بقیه بقاء  
 مے شرف می شد  
 آن تجلی  
 هرگز از او  
 را بشعور  
 نمیساخت  
 شعر یحییٰ بن  
 خالد  
 ان صفت یحییٰ بن  
 خالد  
 اول ماس نار است  
 بر آئینه بسوزد  
 و مثل شمشیری  
 شود و فانی همین  
 نار است که کف  
 یحییٰ بن خالد  
 گویم آن تجلی  
 که در پرده است  
 تجلی ذات نیست  
 داخل تجلی  
 صفات است  
 تجلی ذات که  
 مخصوص آن  
 حضرت است







و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنگاه عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام

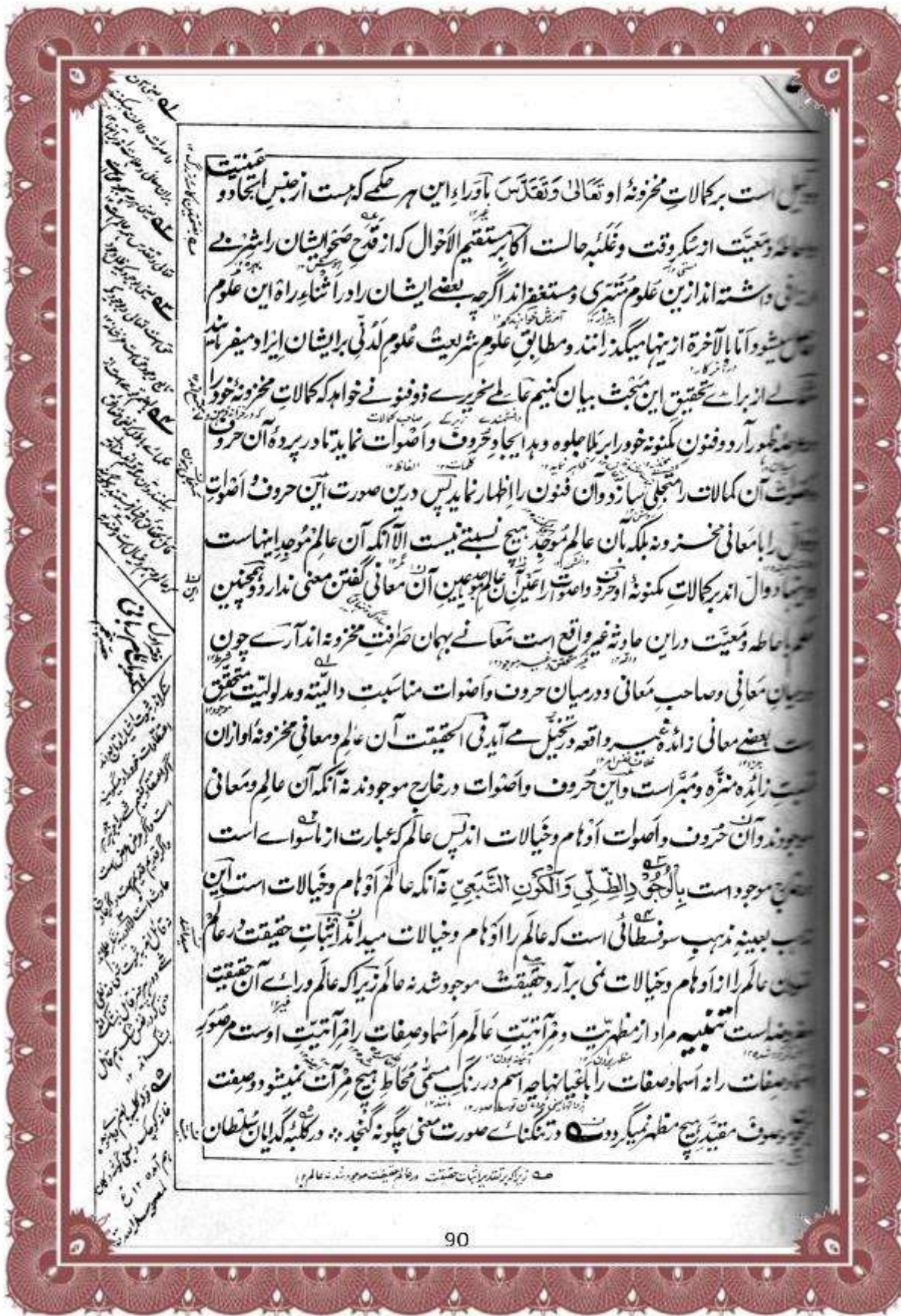
ان قالیت اضلع سائمة است اولیک کالانعام بل هم اضل و از شاخ هر که از نعمت حق خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنگاه عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام ان لعلک اذا اقررت بالقلوب لم یبق له اثر این لباسی است یکا که خاص بر بصره روشن و روشن اندام که نیز این خصوصیت ندارد و در عمل دائره مکانند و تصفیح بچونند لاجرم انسان غلیظه حرم آمد جلالت مکانند بک صورتی که خلیفه شمس است تا بر صورت شمس مخلوق نباشد و شمس را شاید و مخالفت را شاید عمل با امانت اصل خود نتواند کرد و کما قال عطاء المذنب

قال مبارک و تعالی انک صرحت الایمانه علی السموات و الارض و البحار فابین ان یجملها او اشققن منها و حملها الایسان انه کان ظاهرا و باهرا و کما قال عطاء المذنب علی انفسه یحیی من وجوده و توابع وجوده ان اول حکما کتب لیس فی حق لا یجوز ان ادراک یعلق بالمفصود کالعلم که نسبت به الی المملوک بل العجز عن الادراک فی ذلک المرطین ادراک و الاعتراف بالجهل معرّفه انهم معرّفه بالله اکسدهم تحذیرا فی تمسب

اگر در بعضی عبارات لفظی که منظر فیه به نظر و قیبه است در شان او تعالی و تقدس واقع میشود مثل برنگی میدان عبارت می آید که در دو مراد کلام را مطابقت آرائی علماء اهل سنت میباشد معرفت عالم پیغمبر و کتب بیظاهرا آنها و صفات الهیه است تعالی شانند و مرایا کمال و کالات و امتیاز او سبحانه و تعالی و او سبحانه و تعالی گفته بود و کمون و ستره بود و مخزون خواست که از خلایق بلاء عرض دهد و از اجمال تفصیل آرد و عالم را افرینا و دلالت کند بر اصل خویش و علامت باشد بر حقیقت خود پس عالم را باصل نعتی چون هیچ نسبت نیست الا آنکه عالم مخلوق است

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنگاه عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام

و در بیان این که در این کتاب آمده است که هر که از نعمت حق خود خیر داده است مرادش لامکانیت قلب بوده باشد چه مکانی هر چند وسیع است آنگاه عرش با وجود عظمت و فراخی چون مکانیت هر زمین و جنب لامکانی که رحمت حکم دانه خردن بل اقل بلکه گوئیم این قلب چونکه محل تجلی انوار قدم شده است بلکه بقای بقایم یافته عرش و عرش اگر در واقع خود و منقلاشی گردند و اثرش از بیجا باقی نماند کما قال سید الطائفة فی هذا المقام



است بر کلمات مخزونه او تعالی و تفکرتس ماورا این هر حکمی که هست از جنس اشیا و  
 و طبیعت از سکر وقت و غلبه حالت اکابر تقسیم الاحوال که از قبح صحیح ایشان را بشیر نی  
 و شسته اند ازین علوم مستبصری و مستغنی اند اگر چه بعضی ایشان را در آشنایی راه این علوم  
 می شود و اما الاخرة ازینها میگذراند و مطابق علوم شریعت علوم لدنی برایشان ایزاد میگرداند  
 از برایت تحقیق این مجتبت بیان کنیم عامی سخن خیرے ذوقی آنه که کلمات مخزونه خود را  
 در مظهر آرد و فنون مکتوبه خود را بر کلام جملوه و هدایجا و حروف و اصوات نماید تا در پرده آن حروف  
 کلمات آن کلمات را متعلی سازد و آن فنون را اظهار نماید پس درین صورت این حروف اصوات  
 را با معانی حسنه و نه بلکه بان عالم موجود تیج نسبتی نیست الا آنکه آن عالم موجود اینهاست  
 در عالم احوال اندر کلمات مکتوبه او حروف و اصوات را متعلی عالم موجودین آن معانی گفتن معنی ندارد و همچنین  
 در عالم مظهر و طبیعت در این حادثه غیر واقع است معانی بهمان صورت مخزونه اندازے چون  
 در بیان معانی و صاحب معانی و در میان حروف و اصوات مناسبت و الیته و مدلولیت تحقیق  
 است بعضی معانی زائده عیب و اوجه درخیل می آید فی الحقیقت آن عالم و معانی مخزونه او از ان  
 نسبت زائده منزه و مبراست و این حروف و اصوات در خارج موجودند آنکه آن عالم و معانی  
 موجودند و آن حروف و اصوات او هم و خیالات اند پس عالم که عبارت از اسواس است  
 تیج موجود است یا لکن فی الطبی و الکرکون التبعی آنکه عالم او هم و خیالات است این  
 سبب بعینه مذهب سفسطائی است که عالم را او هم و خیالات میداند اثبات حقیقت در عالم  
 است عالم را از او هم و خیالات نمی برآرد و حقیقت موجود شده عالم زیرا که عالم و رابے آن حقیقت  
 نیست است تمقیمه مراد از مظهریت و قرآتت عالم را اسما و صفات را قرآتت اوست مظهر  
 صفات را نه اسما و صفات را باطنیا نه اسم در رنگ می محاط تیج قرآت نمیشود و صفت  
 خود مظهر تیج مظهر دیگر و دست در تکلمای صورت معنی چگونه کنجد به در کلمه گدایان سلطان

صه زبر کبر و تفکر برایشان حقیقت و علامت حقیقت موجودند که عالمی

عالم مظهر  
 عالم طبیعت  
 عالم احوال  
 عالم مکتوبه  
 عالم حسنه  
 عالم حسیه  
 عالم مدلولیت  
 عالم تیج  
 عالم اسواس  
 عالم اسما و صفات  
 عالم باطنیا  
 عالم رنگ  
 عالم قرآت  
 عالم مظهر  
 عالم دیگر  
 عالم تکلمای صورت  
 عالم چگونه کنجد  
 عالم کلمه گدایان  
 عالم سلطان

چه کار دارد به معرفت **محل تابان آنسر و اعدای العینة و السکامه و الخیة** اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیه السلام و کلامه و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه السلام و کلامه نصیبت و سایر انبیاء را علینیت او و کلامه و کلامه و کلامه و کلامه  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات اشرف است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا و اهل  
 بیت او علیه السلام و القیامه و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان این  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت مثلاً شخصی بجهت جمال آفتاب در خارج عروج  
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از مابقی رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج آن مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مابقی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اقل نزدیکتر است با آفتاب و حالت است بکالات و مقیماً او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاده تر فاضلتر است پس هیچ قلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابعد افضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا است اولیا کفیلی انده و کفیلی  
 آخر الکلام **بسم الله سبحانه و تعالی ذلک و علی جمیع نعماته و الصلوة و السکامه و کلامه**  
**افضل انبیا و علی جمیع اولیایه و المرسلین و المذنبین و المذنبین و علی المرسلین**

بسم الله و تعالی  
 با همسایگان من است  
 تجلی ذات هر چه است

بسم الله و تعالی  
 کس تابان از دولت  
 با اینا هم همسایگان  
 در شبکات

بسم الله و تعالی  
 کس تابان از دولت  
 با اینا هم همسایگان  
 در شبکات

بسم الله و تعالی  
 کس تابان از دولت  
 با اینا هم همسایگان  
 در شبکات

و السکامه و الخیة  
**کتاب و وصفت نماز و ششم**  
 و السکامه و الخیة

بسیار بسیار بکپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و شب  
 و شبها غیره و این است **بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله الذی شرقتنا من جملة امة**  
**انتم سلین و حنبتنا علی ان کتاب المبتدعات فی الدین و الصلوة و السکامه علی من**  
**بنیان الصلوة و ترعة اعلام الهدایة و علی الابرار و محبیه الاخبار باید دانست که**

له ترمذی در مشرق و مغرب و در انوار کبری و کتب معتبره و در انوار کبری و کتب معتبره و در انوار کبری و کتب معتبره

کتوبات امام باقر  
مجلد اول

# کتوبت سوم (۲۳)

# ترجمه از مصحح

أرسل إلى عبد الرحيم المشهور  
 بخان خاتان في جواب كتابته  
 في المنع عن أخذ الطريق من التأخير  
 وبين مضرته والمنع عن الألقاب  
 الشبيهة بأهل الكفر بخانا الله  
 سبحانه وإياكم عن المقال الخالي  
 عن المحال والعلم المعرف عن الأعمال  
 بحمزة سيد البشر المبعوث والرسول  
 والأخبر عليه وعلى آله من الصلوات  
 أفضلها ومن التسليمات أكملها  
 ويرحم الله عبدا قال آمينا  
 بلغ رسالتكم الأخ الصالح الصادق  
 تليغا وحلي عن جنابكم بلسان  
 الشيخ جان ما حكيه فأنشدت  
 أهلا لسعدى والرسول وجدا  
 وجد الرسول رحيب وجهه الراسل

مکتوبت سوم به عبد الرحيم  
 المشهور بخاتان صد دریافت بجواب  
 مکتوب او در منع نمودن از اخذ طریق از  
 پیر ناقص و در بیان مضرت او و زجر کردن  
 از القابیکه شبیه اند باهل کفر حق سبحانه  
 و تعالی بایان و فحایم از اقبال خالی از حال  
 و علم معر از اعمال نجات بخشند محرمست  
 سید البشر که مبعوث است باشد و رسول  
 علیه و علی آله من الصلوات افضلها  
 ومن التسليمات اکملها و رحم  
 کنا دحق تقالی بر کسیکه آمین گفت  
 برادر با سعادت و صداقت مکتوبت شمار  
 از جناب شایز بان ترجمان حکایت نمود  
 آنچه نمود پس این شعر بخواندم  
 مرجا گفتم سعدی وقاصدش فرخنده  
 از برات الفت زوور غنائے فرستلی

ترجمان الفتح و معزم است صحیح و ترمذی در مشرق و مغرب و در انوار کبری و کتب معتبره و در انوار کبری و کتب معتبره

علمها لها الآخر القابل للظهور الكما  
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا  
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر  
 توبل لمن لم يزرع فيها وعقل ارض  
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال  
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض  
 وتغيبها اما ان لا يزرع فيها  
 شيئا او انقى فيها يدرا حيثما  
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة  
 اشد مضرة والقرص ادم القسم  
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدى ومثله  
 بان اخذ الطريق من السالك  
 الناقص وسلك مسلكه لانه الناقص  
 صاحب هوى متبوع وما يشوب  
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان  
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة  
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق  
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق  
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

سے برادر قابل ظهور کما لث حق سبحانہ  
 و قابل فعلیت شمارا از قوت بندہ ظهور  
 جلوه وہ۔ چنان کہ دنیا مزرعت آخرت  
 است واسے است بر ان کس کہ درو چیز  
 نکارید و زمین استعداد خود را عاقل و اشد  
 و پذیر اعمال را ضائع ساخت و باید دانست  
 کہ اضاءة زمین تو طیل آن بدو طریق است  
 یکی آنکہ اندر هیچ حکم و دیگر آنکہ تخم ناپاک  
 و بدبیز و این قسم اضاءة است بدست اول  
 مضرت او اشد است و فساد او اکثر چنانکہ مخفی  
 نیست و جاشت بدو فساد آن بدین نوع  
 است کہ طریق را از سالك ناقص اخذ  
 نمود و سلكش رفتن گرفت زیرا کہ ناقص را  
 ہوائے است متبوع و مشوب بہ ہوا  
 تاثیر کند و بر تقدیر تاثیر اعانت است  
 مرہو را پس شمره آن ظلمت است ظلمت  
 و نیز ناقص را بدین سبب کہ او اصلا  
 و اصل نیست میان طرق موصل حق سبحانہ  
 و میان طرق غیر موصلہ باو سبحانہ اقیانے

علمها لها الآخر القابل للظهور الكما  
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا  
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر  
 توبل لمن لم يزرع فيها وعقل ارض  
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال  
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض  
 وتغيبها اما ان لا يزرع فيها  
 شيئا او انقى فيها يدرا حيثما  
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة  
 اشد مضرة والقرص ادم القسم  
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدى ومثله  
 بان اخذ الطريق من السالك  
 الناقص وسلك مسلكه لانه الناقص  
 صاحب هوى متبوع وما يشوب  
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان  
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة  
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق  
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق  
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

علمها لها الآخر القابل للظهور الكما  
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا  
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر  
 توبل لمن لم يزرع فيها وعقل ارض  
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال  
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض  
 وتغيبها اما ان لا يزرع فيها  
 شيئا او انقى فيها يدرا حيثما  
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة  
 اشد مضرة والقرص ادم القسم  
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدى ومثله  
 بان اخذ الطريق من السالك  
 الناقص وسلك مسلكه لانه الناقص  
 صاحب هوى متبوع وما يشوب  
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان  
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة  
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق  
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق  
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

علمها لها الآخر القابل للظهور الكما  
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا  
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر  
 توبل لمن لم يزرع فيها وعقل ارض  
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال  
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض  
 وتغيبها اما ان لا يزرع فيها  
 شيئا او انقى فيها يدرا حيثما  
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة  
 اشد مضرة والقرص ادم القسم  
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدى ومثله  
 بان اخذ الطريق من السالك  
 الناقص وسلك مسلكه لانه الناقص  
 صاحب هوى متبوع وما يشوب  
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان  
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة  
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق  
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق  
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

علمها لها الآخر القابل للظهور الكما  
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا  
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر  
 توبل لمن لم يزرع فيها وعقل ارض  
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال  
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض  
 وتغيبها اما ان لا يزرع فيها  
 شيئا او انقى فيها يدرا حيثما  
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة  
 اشد مضرة والقرص ادم القسم  
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدى ومثله  
 بان اخذ الطريق من السالك  
 الناقص وسلك مسلكه لانه الناقص  
 صاحب هوى متبوع وما يشوب  
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان  
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة  
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق  
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق  
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

علمها لها الآخر القابل للظهور الكما  
 حمر الله سبحانه وتعالى فعل كذا  
 من القوة ان الدنيا مزرعة الاخر  
 توبل لمن لم يزرع فيها وعقل ارض  
 الاستعداد و اوضاع يذرا الاعمال  
 وما ينبغي ان يعلم ان اضاءة الارض  
 وتغيبها اما ان لا يزرع فيها  
 شيئا او انقى فيها يدرا حيثما  
 فاسد وهذا القسم من الاضاءة  
 اشد مضرة والقرص ادم القسم  
 الاول كما لا يخفى ونجت الهدى ومثله  
 بان اخذ الطريق من السالك  
 الناقص وسلك مسلكه لانه الناقص  
 صاحب هوى متبوع وما يشوب  
 بالهوى لا يؤثر وان اشرا عان  
 على الهوى فيحصل ظلمة على ظلمة  
 ولان الناقص لا يميز بين الطرق  
 للوصول الى الله سبحانه وبين الطرق  
 التي لا توصل اليه سبحانه اذ هو

استعداد او را در آن امر که در آن استعداد است  
غیر و اصل قطره و کذا لا یتمیز غیر الاستعداد  
المختلفة للطلبية واذلایه یتمیز طرق  
المعدیة عن طریق السلوک فربما  
كان استعداد الطالب مناسبا  
یطریق المعدیة غیر مناسب یطریق  
السلوک ابتداء و التاقص بعد التميز  
بین الطریق و بین الاستعداد اذات للمختلفة  
سلكه طریق السلوک ابتداء فاضل  
عن طریق کما ضل الشیخ الکامل  
انکمیل اذا اراد تربیة هذا الطالب  
و سئلکة احتاج اول الازالة ما اصاب  
من السالیة التاقص و اصلاح ما فسد  
بسببه نقر الفی البدن الصلابة للناس  
لا استعداده في أرض الاستعداد  
فیثبت نباتا حسنا و مثل کلمة خبیثة  
کمنجمة خبیثة اجنت من فوق  
الأرض ما لها من جذر و مثل کلمة  
طیبة کمنجمة طیبة اصلها ثابت  
وقرعها فی السماء فصیبة الشیخ

نیست. و همچنین او را با این استعدادات  
مختلفه طالبان تمیز کند. و چون آن ناقص  
طریق جذبه را از طریق سلوک فرق نمود پس  
با اوقات استعداد طالب ابتداء بطریق  
جذبه مناسب بود و بطریق سلوک غیر مناسب  
و ناقص با عیب عدم تمیز میان طرق و  
استعدادات مختلفه او را بر راه سلوک برد  
پس گمراه کرد و بر مدار او راه حق چنانکه  
خود گمراه بود پس هیچ کمال مکمل چون تربیت  
و تسلیک این طالب را اراده نماید لامحاله  
محتاج باشد اول بازاله چیزه که از سالیه  
ناقص بان طالب رسیده و باصلاح آنچه  
بسببش فاسد گشته بعد از آن تخم نیک  
و مناسب استعداد طالب در زمین قابلیت  
او بریزد پس بر وی درویندی زیبا و حال جز  
نا پاک مانند درخت نا پاک است که بر کنه  
شد از بالای زمین نیست او را هیچ استوار  
و حال سخن پاک مانند درخت پاک است  
بجوش استوار باشد و شاخ در همان پس صحت شیخ

غیر و اصل قطره و کذا لا یتمیز غیر الاستعداد  
المختلفة للطلبية واذلایه یتمیز طرق  
المعدیة عن طریق السلوک فربما  
كان استعداد الطالب مناسبا  
یطریق المعدیة غیر مناسب یطریق  
السلوک ابتداء و التاقص بعد التميز  
بین الطریق و بین الاستعداد اذات للمختلفة  
سلكه طریق السلوک ابتداء فاضل  
عن طریق کما ضل الشیخ الکامل  
انکمیل اذا اراد تربیة هذا الطالب  
و سئلکة احتاج اول الازالة ما اصاب  
من السالیة التاقص و اصلاح ما فسد  
بسببه نقر الفی البدن الصلابة للناس  
لا استعداده في أرض الاستعداد  
فیثبت نباتا حسنا و مثل کلمة خبیثة  
کمنجمة خبیثة اجنت من فوق  
الأرض ما لها من جذر و مثل کلمة  
طیبة کمنجمة طیبة اصلها ثابت  
وقرعها فی السماء فصیبة الشیخ

استعداد او را در آن امر که در آن استعداد است  
غیر و اصل قطره و کذا لا یتمیز غیر الاستعداد  
المختلفة للطلبية واذلایه یتمیز طرق  
المعدیة عن طریق السلوک فربما  
كان استعداد الطالب مناسبا  
یطریق المعدیة غیر مناسب یطریق  
السلوک ابتداء و التاقص بعد التميز  
بین الطریق و بین الاستعداد اذات للمختلفة  
سلكه طریق السلوک ابتداء فاضل  
عن طریق کما ضل الشیخ الکامل  
انکمیل اذا اراد تربیة هذا الطالب  
و سئلکة احتاج اول الازالة ما اصاب  
من السالیة التاقص و اصلاح ما فسد  
بسببه نقر الفی البدن الصلابة للناس  
لا استعداده في أرض الاستعداد  
فیثبت نباتا حسنا و مثل کلمة خبیثة  
کمنجمة خبیثة اجنت من فوق  
الأرض ما لها من جذر و مثل کلمة  
طیبة کمنجمة طیبة اصلها ثابت  
وقرعها فی السماء فصیبة الشیخ

استعداد او را در آن امر که در آن استعداد است  
غیر و اصل قطره و کذا لا یتمیز غیر الاستعداد  
المختلفة للطلبية واذلایه یتمیز طرق  
المعدیة عن طریق السلوک فربما  
كان استعداد الطالب مناسبا  
یطریق المعدیة غیر مناسب یطریق  
السلوک ابتداء و التاقص بعد التميز  
بین الطریق و بین الاستعداد اذات للمختلفة  
سلكه طریق السلوک ابتداء فاضل  
عن طریق کما ضل الشیخ الکامل  
انکمیل اذا اراد تربیة هذا الطالب  
و سئلکة احتاج اول الازالة ما اصاب  
من السالیة التاقص و اصلاح ما فسد  
بسببه نقر الفی البدن الصلابة للناس  
لا استعداده في أرض الاستعداد  
فیثبت نباتا حسنا و مثل کلمة خبیثة  
کمنجمة خبیثة اجنت من فوق  
الأرض ما لها من جذر و مثل کلمة  
طیبة کمنجمة طیبة اصلها ثابت  
وقرعها فی السماء فصیبة الشیخ

الکامل الکامل کبریت احمر نظره  
 داوود و کلمته شفاء وید و یفاخر و الفنا  
 ثبتنا الله سبحانه و ایا کفر علی جمادیه  
 الشریعة المصطفویة علی صاحبها  
 الصلوة والسلام و التحیة اذ هو ملائک  
 الامر و مدار النجاة و مناظر السعادة و یعلم  
 ما قبل بالفارسیة

محمد عربی کابرونه هر دو سر است  
 کسیکه خاک درش نیت خاک بر سر او  
 و لغزیم المقالة علی صلوات سید المرسلین  
 و تلباته و تحیاته و بركاته النعمه  
 العجب کل العجب ان الرفع الصادق  
 قد نقل ان من جلسا یمرون الشعراء  
 الفضلاء من یلقب فی الشعر بالکرمی  
 و الحال انه من السادات العظام و التباء  
 الکرام فیما لیت شعری ما حمله علی هذا  
 الاسم الشنیع البین شنا عته و المسلم  
 یتبعی له ان یقر من هذا الاسم زیاده و یتبرک  
 من الاسد المہلک و یتکره کل الکرمه

کامل کامل کبریتی است احمر نظر او دوست  
 و کلمه او شفا و بد و طماخر و الفنا حق بهمان  
 و تقالی مایان شابر جاوید شریعت مصطفویه  
 قائم و ارا و علی صاحبها الصلوة و  
 السلام و التحیة زیرا که او است ملائک امر  
 و مدار نجات و مناظر سعادت و بدرستی  
 چه خوش گفته شده است بفارسی

محمد عربی کابرونه هر دو سر است  
 کسیکه خاک درش نیت خاک بر سر او  
 باید که ختم نما یم این بحث را بصلوات سید  
 المرسلین و تلبیات و تحیات و بركات و نعمته  
 کمال تعجب است که بر او بر سعادت نقل نموده  
 که از شعراء فضلک هم نشینان شاکس  
 است که لقب است بلقب کفری با وجودیکه  
 آنکس از سعادت عظام و نقیاس کرامت  
 لے کاش دانسته که برین اسم شیخ عین الشنا  
 چه چیز را گفته که او را و حالاً که مسلمان را  
 واجب است در این اسم زیاده تر از فرار او  
 از سر مملکت کرده دانستن او را بحال کرامت  
 محمد عربی کابرونه

در معرفت  
 کلمه کبریت  
 کلمه شفاء  
 کلمه یفاخر  
 کلمه الفنا  
 کلمه جمادیه  
 کلمه صاحبها  
 کلمه الصلوة  
 کلمه والسلام  
 کلمه التحیة  
 کلمه ملائک  
 کلمه الامر  
 کلمه مدار النجاة  
 کلمه مناظر السعادة  
 کلمه یعلم  
 کلمه ما قبل  
 کلمه بالفارسیة  
 کلمه کابرونه  
 کلمه هر دو سر  
 کلمه است  
 کلمه خاک  
 کلمه نیت  
 کلمه خاک  
 کلمه بر سر او  
 کلمه باید که  
 کلمه ختم  
 کلمه نما یم  
 کلمه این  
 کلمه بحث  
 کلمه را  
 کلمه بصلوات  
 کلمه سید  
 کلمه المرسلین  
 کلمه و تلبیات  
 کلمه و تحیات  
 کلمه و بركات  
 کلمه و نعمته  
 کلمه کمال  
 کلمه تعجب  
 کلمه است  
 کلمه که  
 کلمه بر او  
 کلمه بر  
 کلمه سعادت  
 کلمه نقل  
 کلمه نموده  
 کلمه که  
 کلمه از  
 کلمه شعراء  
 کلمه فضلک  
 کلمه هم  
 کلمه نشینان  
 کلمه شاکس  
 کلمه است  
 کلمه که  
 کلمه لقب  
 کلمه است  
 کلمه بلقب  
 کلمه کفری  
 کلمه با  
 کلمه وجودیکه  
 کلمه آنکس  
 کلمه از  
 کلمه سعادت  
 کلمه عظام  
 کلمه و نقیاس  
 کلمه کرامت  
 کلمه لے  
 کلمه کاش  
 کلمه دانسته  
 کلمه که  
 کلمه برین  
 کلمه اسم  
 کلمه شیخ  
 کلمه عین  
 کلمه الشنا  
 کلمه چه  
 کلمه چیز  
 کلمه را  
 کلمه گفته  
 کلمه که  
 کلمه او  
 کلمه را  
 کلمه و حالاً  
 کلمه که  
 کلمه مسلمان  
 کلمه را  
 کلمه واجب  
 کلمه است  
 کلمه در  
 کلمه این  
 کلمه اسم  
 کلمه زیاده  
 کلمه تر  
 کلمه از  
 کلمه فرار  
 کلمه او  
 کلمه از  
 کلمه سر  
 کلمه مملکت  
 کلمه کرده  
 کلمه دانستن  
 کلمه او  
 کلمه را  
 کلمه بحال  
 کلمه کرامت  
 کلمه محمد  
 کلمه عربی  
 کلمه کابرونه

عاشق سلیمان  
 کلمه کبریت  
 کلمه شفاء  
 کلمه یفاخر  
 کلمه الفنا  
 کلمه جمادیه  
 کلمه صاحبها  
 کلمه الصلوة  
 کلمه والسلام  
 کلمه التحیة  
 کلمه ملائک  
 کلمه الامر  
 کلمه مدار النجاة  
 کلمه مناظر السعادة  
 کلمه یعلم  
 کلمه ما قبل  
 کلمه بالفارسیة  
 کلمه کابرونه  
 کلمه هر دو سر  
 کلمه است  
 کلمه خاک  
 کلمه نیت  
 کلمه خاک  
 کلمه بر سر او  
 کلمه باید که  
 کلمه ختم  
 کلمه نما یم  
 کلمه این  
 کلمه بحث  
 کلمه را  
 کلمه بصلوات  
 کلمه سید  
 کلمه المرسلین  
 کلمه و تلبیات  
 کلمه و تحیات  
 کلمه و بركات  
 کلمه و نعمته  
 کلمه کمال  
 کلمه تعجب  
 کلمه است  
 کلمه که  
 کلمه بر او  
 کلمه بر  
 کلمه سعادت  
 کلمه نقل  
 کلمه نموده  
 کلمه که  
 کلمه از  
 کلمه شعراء  
 کلمه فضلک  
 کلمه هم  
 کلمه نشینان  
 کلمه شاکس  
 کلمه است  
 کلمه که  
 کلمه لقب  
 کلمه است  
 کلمه بلقب  
 کلمه کفری  
 کلمه با  
 کلمه وجودیکه  
 کلمه آنکس  
 کلمه از  
 کلمه سعادت  
 کلمه عظام  
 کلمه و نقیاس  
 کلمه کرامت  
 کلمه لے  
 کلمه کاش  
 کلمه دانسته  
 کلمه که  
 کلمه برین  
 کلمه اسم  
 کلمه شیخ  
 کلمه عین  
 کلمه الشنا  
 کلمه چه  
 کلمه چیز  
 کلمه را  
 کلمه گفته  
 کلمه که  
 کلمه او  
 کلمه را  
 کلمه و حالاً  
 کلمه که  
 کلمه مسلمان  
 کلمه را  
 کلمه واجب  
 کلمه است  
 کلمه در  
 کلمه این  
 کلمه اسم  
 کلمه زیاده  
 کلمه تر  
 کلمه از  
 کلمه فرار  
 کلمه او  
 کلمه از  
 کلمه سر  
 کلمه مملکت  
 کلمه کرده  
 کلمه دانستن  
 کلمه او  
 کلمه را  
 کلمه بحال  
 کلمه کرامت  
 کلمه محمد  
 کلمه عربی  
 کلمه کابرونه

۶۰  
 این کلمه در لغت عربی است و معنی آن است که کسی را که در راه حق راه نهد و او را از گمراهی براه هدایت برساند، گویند که او را کفر و کفری میگویند. و کفر در لغت عربی است که معنی آن است که کسی را که در راه حق راه نهد و او را از گمراهی براه هدایت برساند، گویند که او را کفر و کفری میگویند. و کفر در لغت عربی است که معنی آن است که کسی را که در راه حق راه نهد و او را از گمراهی براه هدایت برساند، گویند که او را کفر و کفری میگویند.

زیرا که این اسم و مستطیلش مبغوض است  
 نزد حق سبحانه و رسول او علیه الصلوة  
 والسلام و اهل اسلام مامورند بحدودت  
 اهل کفر و تشنه و نمودن بر ایشان پس ازین  
 اسم قبیح احتراز واجب است و آنچه در  
 عبارات بعضی مشایخ قدس الله تعالی اسرار  
 در غلطات سکری مدح کفر و تزیین بر تشنه  
 زنیار و امثال آن واقع شده است پس از  
 ظاهر خود مصروف است و بزبان اهل کفر و  
 محمول زیرا که کلمه سکری بر مفهوم محمول  
 حمل کرده میشود و از ظاهر متبادر نمود  
 مصروف چه ایشان با عیث غلبه مسکر  
 در ارتکاب این محظورات معذور اند  
 با وجودیکه کفر حقیقه تنقص است نسبت  
 اسلام حقیقه نزد این بزرگواران و غیر  
 سکری در تعلید ایشان معذور نیستند  
 نزد ایشان و نه نزد اهل شریعت چه هر چه را موسی  
 است خاص و وقت که آن چیز در آن  
 موزون و زیبا میباشد و بوسه دیگر قبیح

لَا يَنْ هَذَا الْأَسْمَاءَ وَمَسْتَطِيلًا مَبْغُوضًا  
 لِلَّهِ سَبْحَانَهُ وَرَسُولِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ  
 وَالسَّلَامُ وَالْمُسْلِمُونَ مَأْمُورُونَ بِهَذَا  
 أَهْلِ الْكُفْرِ وَالْعِظَّةِ عَلَيْهِمْ وَالْعَاشِي  
 عَنْ مِثْلِ هَذَا الْأَسْمَاءِ الْقَبِيحِ وَاجِبٌ  
 وَمَا وَقَعَ فِي عِبَارَاتِ بَعْضِ الْمَشَائِخِ  
 قَدْ سَأَلَ اللَّهُ تَعَالَى أَسْمَاءَهُمْ فِي عِلْبَاتِ  
 السُّكْرِيِّينَ مَدْحِ الْكُفْرِ وَالزُّنْفِيرِ  
 عَلَى سَنَدِ الزُّنْيَارِ وَآمِثَالِ ذَلِكَ فَصَرَفَ  
 عَنِ الظَّاهِرِ وَمَحْمُولٍ عَلَى التَّأْوِيلِ فَإِنَّ  
 كَلِمَةَ السُّكْرِيِّ يَجْمَلُ وَيَصْرَفُ عَنِ  
 الظَّاهِرِ الْمَتَّبَعِ وَإِلَّا فَهِيَ مَعْدُودَةٌ  
 بِغَلْبَةِ السُّكْرِيِّ فِي الرِّجَالِ هَذَا الْمَحْمُولُ  
 مَعَ أَنَّ كَلِمَةَ الْحَقِيقَةَ تَنْقُصُ بِالنِّسْبَةِ  
 إِلَى السُّكْرِيِّ الْحَقِيقَةَ عِنْدَ كَابِرِ هُوَ كَاهِنٌ  
 وَعَبْدُ السُّكْرِيِّ غَيْرُ مَعْدُودٍ فِي تَقْدِيرِهِمْ  
 لَا عِنْدَ هُمْ وَلَا عِنْدَ أَهْلِ الشَّرْعِ لِأَنَّ  
 لِكُلِّ شَيْءٍ مَوْجِبًا وَمَقَابِلًا خَاصًّا صَحِيحًا  
 ذَلِكَ الشَّيْءُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَفِي ذَلِكَ الْيَوْمِ

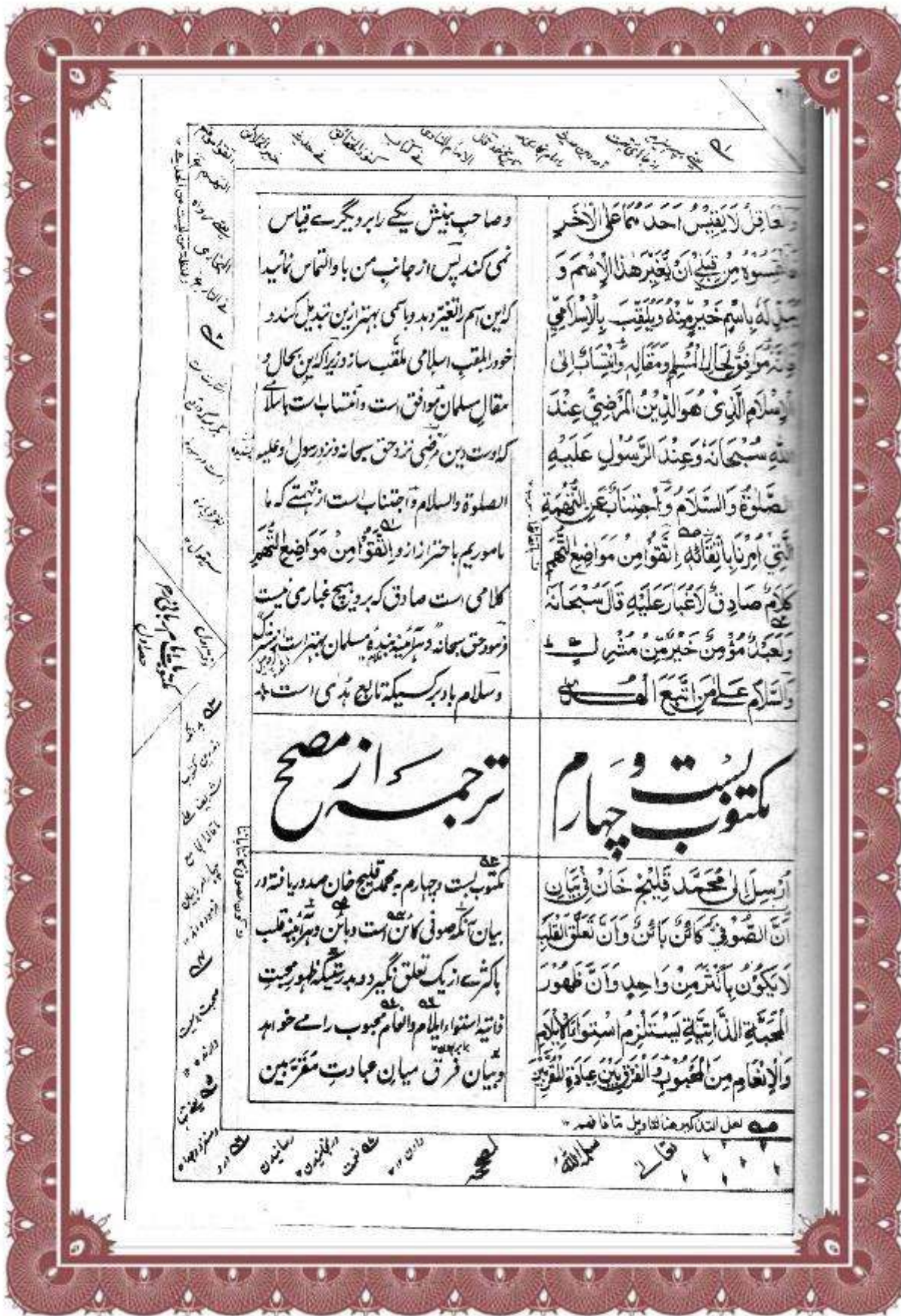
این کلمه در لغت عربی است و معنی آن است که کسی را که در راه حق راه نهد و او را از گمراهی براه هدایت برساند، گویند که او را کفر و کفری میگویند. و کفر در لغت عربی است که معنی آن است که کسی را که در راه حق راه نهد و او را از گمراهی براه هدایت برساند، گویند که او را کفر و کفری میگویند. و کفر در لغت عربی است که معنی آن است که کسی را که در راه حق راه نهد و او را از گمراهی براه هدایت برساند، گویند که او را کفر و کفری میگویند.

لَمْ يَجْعَلْهُ سَلْبَةً  
 اللَّهُ تَعَالَى

<p>و صاحب پیش کیے را بر دیگر سے قیاس      نمی کند پس از جانب من با و التماس نماید      که این اسم تغییر دهد و اسمی بهتر ازین بنماید کند و      خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا که این بحال و      مقال مسلمان توافق است و اقتسابات با مسلمانان      که است ازین بعضی نزد حق سبحانه و زور رسول و علیه      الصلوٰۃ والسلام و اقتسابات از قبیلته که ما      ما سریم با خستہ از زوار و انقوائی من مواضع التعمیر      کلامی است صادق کبر و بیچ بخاری نیست      و مسود حق سبحانه و سرزمین بنده مسلمان بهتر است از      و سلام باد بر سیکه تاریخ بدی است</p>	<p>عَاقِلٌ لَا يَفِيْسُ أَحَدًا مَّا عَلَى الْآخِرِ      وَ تَسْوَةٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَغِيْرَ هَذَا الْإِسْمَ وَ      سَلَّمَ إِلَيْهِ بِاسْمِهِ حَبِيبٍ وَ يَلْقَبُ بِالْإِسْلَامِيِّ      وَ تَهْتَدُ مَنْ قَوْلِي لِحَيْثُ السَّلَامِ وَ قَالَهُ وَ انْتَسَبَ إِلَى      الْإِسْلَامِ الَّذِي هُوَ الَّذِي الْمُرْتَضِيُّ عِنْدَ      اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ عِنْدَ الرَّسُولِ عَلَيْهِ      الصَّلَوةُ وَ السَّلَامُ وَ اجْتَنَبْنَا عَنِ الْتَفْهِيْمِ      الَّذِي إِهْمْنَا يَا أَيْهَا الْقَوَائِمُ مَوَاضِعَ التَّحْقِيْقِ      كَلِمًا صَادِقًا لَأَعْبَارِ عَلَيْهِ قَالَ سُبْحَانَهُ      وَ الْعَجْدُ مُؤْمِنٌ حَبِيبٌ مَشْرِئٌ لِي      وَ السَّلَامُ عَلَى مَرَاتِعِ الْمَكَّةِ</p>
<h2>ترجمہ صحیح</h2>	<h2>مکتوب چہارم</h2>
<p>مکتوبت چہارم بہ محمد علی خان مددیانہ در      بیان تصوفی کائنات است و بیان وہر شے منقلب      ہا کہ سے از یک تعلق نگیرد و ہر شے منقلب ہو جو      فاتیہ استوار الہام و العلام محبوب رائے خواہم      و بیان فرقی میان عبادت معتزین</p>	<p>اَزِ سِلِّ الْوَلِيِّ مُحَمَّدِ قَلْبِهِمْ خَانَ فِي بَيَانِ      أَنَّ الصُّوفِيَّ كَالَّذِي بَأْسٌ وَأَنَّ تَلْعُقُ الْقَلْبِ      لَا يَكُونُ بَأْسًا مِّنْ وَاحِدٍ وَأَنَّ ظُهُورَ      الْحَبِيْبَةِ الذَّاتِيَّةِ لَيْسَتْ لِيَسْتَلْزِمَ اسْتِنْوَاءَنَا إِلَيْهِمْ      وَ الْإِنْعَامِ مِنَ الْحَبِيبِيِّ الْغَزْرِ مِنْ عِبَادَةِ الْقَوْلِيِّ      مه لعل التذكير هنا اول ما فاصد</p>

صاحب پیش کیے را بر دیگر سے قیاس  
 نمی کند پس از جانب من با و التماس نماید  
 کہ این اسم تغییر دهد و اسمی بهتر ازین بنماید کند و  
 خود لقب اسلامی لقب سازد زیرا کہ این بحال و  
 مقال مسلمان توافق است و اقتسابات با مسلمانان  
 کہ است ازین بعضی نزد حق سبحانه و زور رسول و علیه  
 الصلوٰۃ والسلام و اقتسابات از قبیلته کہ ما  
 ما سریم با خستہ از زوار و انقوائی من مواضع التعمیر  
 کلامی است صادق کبر و بیچ بخاری نیست  
 و مسود حق سبحانه و سرزمین بنده مسلمان بهتر است از  
 و سلام باد بر سیکه تاریخ بدی است

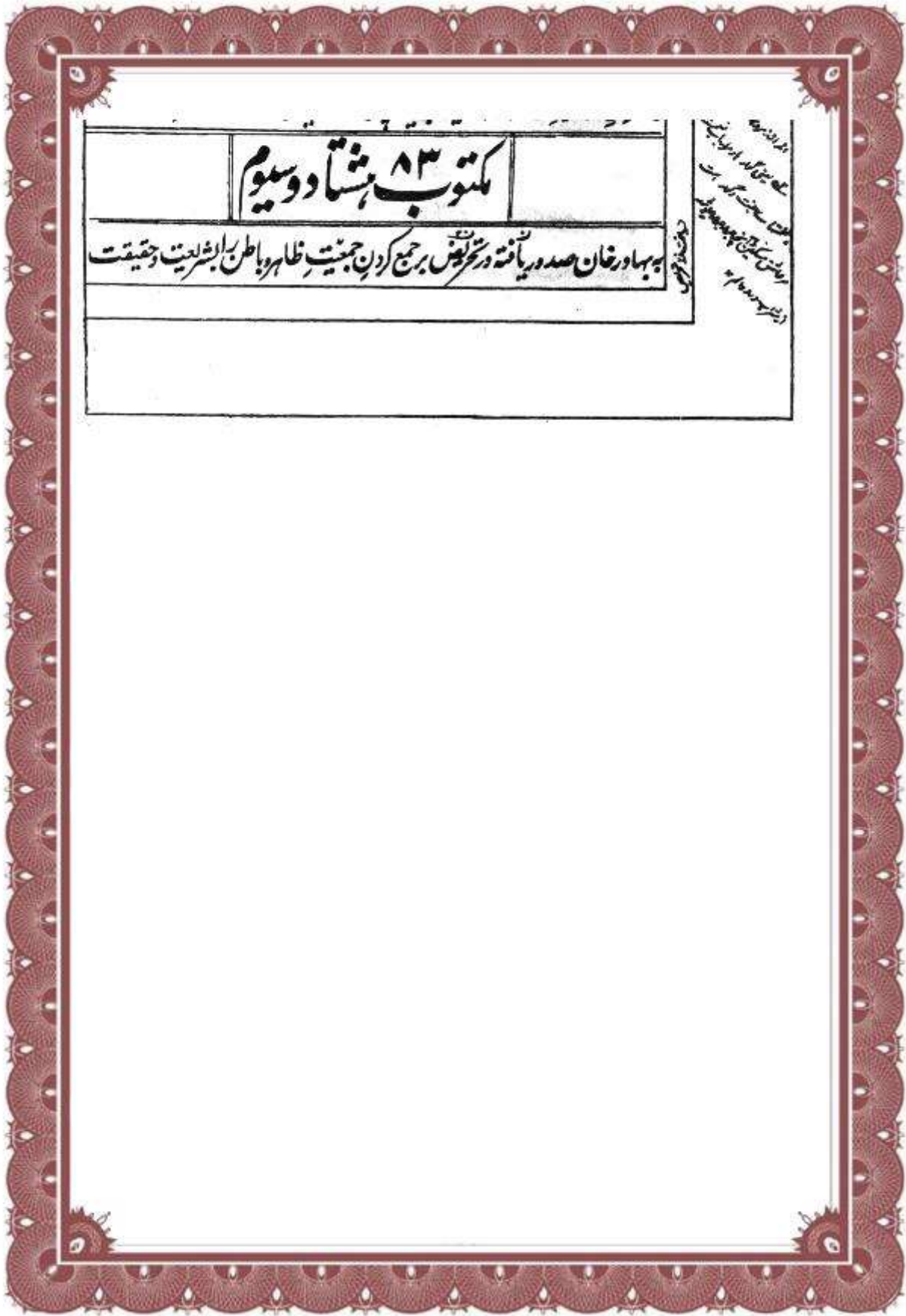
اَزِ سِلِّ الْوَلِيِّ مُحَمَّدِ قَلْبِهِمْ خَانَ فِي بَيَانِ  
 أَنَّ الصُّوفِيَّ كَالَّذِي بَأْسٌ وَأَنَّ تَلْعُقُ الْقَلْبِ  
 لَا يَكُونُ بَأْسًا مِّنْ وَاحِدٍ وَأَنَّ ظُهُورَ  
 الْحَبِيْبَةِ الذَّاتِيَّةِ لَيْسَتْ لِيَسْتَلْزِمَ اسْتِنْوَاءَنَا إِلَيْهِمْ  
 وَ الْإِنْعَامِ مِنَ الْحَبِيبِيِّ الْغَزْرِ مِنْ عِبَادَةِ الْقَوْلِيِّ  
 مه لعل التذكير هنا اول ما فاصد





این محافظت تا زمان وصول شیخ کامل محکم است بعد از آن تفویض مرادات خود است بان  
 بزرگ و در رنگ سیت شدنت و دوست غشال فتائی اول فتائی فی شیخ است و آن فنا  
 ثانیاً وسیله فتائی آمدی گردد و زن روی که چشم تست احوال به معبود تو برت اول  
 نیز اگر طریق افاده دستفاده منبئی بر مناسبت طریقین است ابتداء طالب را بواسطه کمال  
 و طهارت و خاست مناسبتی بجانب اقدس عو سلطانه نیت بر زنجی ذی جبین در کار است  
 و آن شیخ کامل محکم است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب  
 وجدیه کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت  
 او مرض فمملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد  
 ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از ان مرض و ضلال  
 می سازد هر چه آن دار و در است و انغوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این  
 مرضی اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ان تاثیر آن دارومی نماید و سهلات منا  
 میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ان مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی  
 آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال  
 دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر چه بیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ  
 نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسنون  
 آنکه جنب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در ان صوبه شغرت اند و بزرگ آنا  
 استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است  
 و الا کم عین کله اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز  
 نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انست لامر

این شیخ کامل محکم است قوی ترین اسباب فتور و طلب انابت است شیخ ناقص که بسبب وجدیه کار را تمام نکرده باشد شیخی خود را کشیده است طالب اصحبت او هم قائل است انابت او مرض فمملک استعدا و بلند طالب را این چنین صحبت پرستی می آرد و از زوره جسیض می اندازد ششامریضیکه از طبیب ناقص دار و خورد دراز و یا مرض خودی گوشه و قابلیت از ان مرض و ضلال می سازد هر چه آن دار و در است و انغوی از تخفیف بخشه انانی الحقیقت لغیر ضررت این مرضی اگر فضا طبیب حافظ برسد آن طبیب اول فکر از ان تاثیر آن دارومی نماید و سهلات منا میفرماید بعد از زوال آن تاثیر فکر از ان مرض میکند به طریق این بزرگواران قدس الله تعالی آنکه از هم بر صحبت است و بگفت و شنود کاری نمی کشاید بلکه سستی و طلب پیدای آرد احتمال دار و که بعد از چند گاه بجانب دلی و اگر میری واقع شود اگر چه بیده خود را رسانند و مشافقت چیزی اخذ نموده بیعت باز گردند گنجایش آرد و زیاده برین تصدیع است بقية الاحویة للسنون آنکه جنب شیخت پناهی معارف دست آگاهی میان شیخ تاج در ان صوبه شغرت اند و بزرگ آنا استعدا و شمارا بطریق ایشان مناسبت کم است بل رابطه مناسبت حصول مطلوب معسر است و الا کم عین کله اگر گاه که چیزه از احوال خودی نوشته باشد تا بان تقریب ازین جانب چه چیز نوشته شود مناسبت چه سبب اخلاص ازین راه همواره در حرکت می باشد و انست لامر



مکتوب هشتم و سیوم

به بهار و رخان صد و ریافته در شرح بعضی بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن بر ایشاعت و حقیقت

در شهر کربلا / در روز شنبه / در ماه ربیع الثانی / در سال ۱۲۸۴ / در شهر کربلا

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی بجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانید  
 حضرت سید البشر علی بن ابی طالب و علی اله و علیهم من الصلوات افضلها من الشیقات لکنها  
 بکلیت هر چه جز عشق خدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به  
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
 صاحبکتاب را باین دو معنی عظمی شرف سازند امر فرموج این رو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر  
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الا کفر حق سبحان و تعالی  
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الا آخرین ظاهر را باطنی است فرمود

علی بن علی علیه السلام  
**مکتوبه بیست و چهارم**  
 الصلوات علی سیدنا

پس سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت  
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شریعت و حقیقت  
 ذلک حق سبحان و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته به یکی همت متوجه جناب  
 قدس خود گردانیده ما را تمام از ناب نشاند و بکلیت اعراض از ما دون خود میسر گردانند خود  
 سید البشر لکن من عن رفیع البصر علیکم من الصلوات افضلها من الشیقات لکنها  
 و علی اله و اصحابه اجمعین آمین منصرفه از هر چه میر و دشمن دوست خوش تر است  
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست دشمن است لیکن چون آن سخن را سخنی از مناسبت با  
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منضم شماره در آن باب جزات و  
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک دیگر جدا  
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال کشف است بکلیت و شهادت است تعارض عدم

کلیت هر چه جز عشق خدائی احسن است به که شکر خوردن بود جان کندن است به  
 ظاهر را بظاهر شریعت غیر آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا کلام  
 صاحبکتاب را باین دو معنی عظمی شرف سازند امر فرموج این رو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر  
 شریعت تمخیز بسیار عزیز الوجود است اعین من الیک بریت الا کفر حق سبحان و تعالی  
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الا آخرین ظاهر را باطنی است فرمود

بنا بر این  
 هر چه  
 شریعت  
 حقیقت  
 عین  
 یکدیگر  
 اند  
 و در  
 حقیقت  
 از یک  
 دیگر  
 جدا  
 نیستند  
 فرق  
 اجمال  
 و تفصیل  
 است  
 استدلال  
 کشف  
 است  
 بکلیت  
 و شهادت  
 است  
 تعارض  
 عدم

تعل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غر آمیخته و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت  
حق یقین همین احکام و علوم بصورتها به تفصیل منکشف میگردد و از غنایت بشادوت  
می آیند و چشم کتب و محل عمل از میان بر میخیزد و علامت وصول حقیقت حق یقین  
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بنام و معارف شرعیته و تاسرئوی مخالفت است  
و دلیل است بر عدم وصول حقیقت استخالف و در خلافیکه بشریعت و علم و عمل از هر که واقع شده  
است از شاخ طریقت نبنی بر سکر وقت است و سکر وقت نمی باشد الا در شان و راه منتهیان  
نهایت النهایته را همه صحاست وقت مغرب ایشانست حال مقام تابع کمال شان بیت  
صوفی این وقت آمد در حال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال به پس متحقق شد که  
خلاف شریعت علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارات بعضی از شاخ و قسمت  
که شریعت پوست حقیقت است و حقیقت مغرب شریعت این عبارت هر چند از بی استقامتی حکم  
این کلام خبر میدهد بلکه تواند بود که مرادش آن باشد که جعل نسبت بمفصل حکم پوست دارد نسبت  
بمغزو و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اکابر استقیم الاحوال ایمان  
اشمال این عبارات مومهم را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور  
نمی سازند سائلی از حضرت خواجه نقشبند قدسی **اللهم تعالی المیزان الاقدس** سوال کرد که مقصود از  
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و **ترتبت ان الله**  
**سبحانه الشکات و الاستقامة على المشربة جلتا و كماله ما كوت الله تعالی و سلامه**  
**على صراطها بقية التصديق** آنکه حاصل قیود و عامیان شیخ مصطفی شیر سخی از نسل قاضی شریح  
اند پیران ایشان بزرگ بودند و ظالفت و وجه مدد معاش بسیار داشتند مشار الیه از تقدیر  
آسپاس معاش مضطراست آسنا و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده

عنه نقادان بهتم به لکسر گردن و گردن ۱۲

له منافع  
مذاهب  
تفصیل  
تعلیم  
و غیره  
در وقت  
مستحق  
بیت  
کمال  
اشمال  
این عبارات  
مومهم را  
تجویز نمی  
نمایند  
و فرق  
جز به  
اجمال و  
تفصیل و  
استدلال  
و کشف  
مذکور  
نمی سازند  
سائلی از  
حضرت  
خواجه  
نقشبند  
قدسی  
اللهم  
تعالی  
المیزان  
الاقدس  
سوال کرد  
که مقصود  
از سیر و  
سلوک  
چیست  
فرمودند  
تا معرفت  
اجمالی  
تفصیلی  
گردد و  
استدلالی  
کشفی  
شود و  
ترتبت  
ان الله  
سبحانه  
الشکات  
و الاستقامة  
على المشربة  
جلتا و  
كماله ما  
كوت الله  
تعالی و  
سلامه  
على صراطها  
بقية التصديق  
آنکه حاصل  
قیود و  
عامیان  
شیخ مصطفی  
شیر سخی  
از نسل قاضی  
شریح  
اند پیران  
ایشان  
بزرگ  
بودند و  
ظالفت  
و وجه  
مدد معاش  
بسیار  
داشتند  
مشار الیه  
از تقدیر  
آسپاس  
معاش  
مضطراست  
آسنا و  
فرامین  
همراه  
گرفته  
متوجه  
لشکر  
شده است  
التفات  
نموده

کمال شان ۱۲  
عنه نقادان  
بهتم به لکسر  
گردن و گردن  
۱۲  
له منافع  
مذاهب  
تفصیل  
تعلیم  
و غیره  
در وقت  
مستحق  
بیت  
کمال  
اشمال  
این عبارات  
مومهم را  
تجویز نمی  
نمایند  
و فرق  
جز به  
اجمال و  
تفصیل و  
استدلال  
و کشف  
مذکور  
نمی سازند  
سائلی از  
حضرت  
خواجه  
نقشبند  
قدسی  
اللهم  
تعالی  
المیزان  
الاقدس  
سوال کرد  
که مقصود  
از سیر و  
سلوک  
چیست  
فرمودند  
تا معرفت  
اجمالی  
تفصیلی  
گردد و  
استدلالی  
کشفی  
شود و  
ترتبت  
ان الله  
سبحانه  
الشکات  
و الاستقامة  
على المشربة  
جلتا و  
كماله ما  
كوت الله  
تعالی و  
سلامه  
على صراطها  
بقية التصديق  
آنکه حاصل  
قیود و  
عامیان  
شیخ مصطفی  
شیر سخی  
از نسل قاضی  
شریح  
اند پیران  
ایشان  
بزرگ  
بودند و  
ظالفت  
و وجه  
مدد معاش  
بسیار  
داشتند  
مشار الیه  
از تقدیر  
آسپاس  
معاش  
مضطراست  
آسنا و  
فرامین  
همراه  
گرفته  
متوجه  
لشکر  
شده است  
التفات  
نموده



که اکل آن از صورت گزشت به بحقیقت پوسته باشد و از ظاهر بر باطن آرمیده ظاهر غذا  
 نمون ظاهر او باشد و باطن غذا شکل باطن او و الی اینها و ظاهری مقصود است و اکل آن درین  
 قصورت سنی کن بالقهر را سازی که بعد از آن چند آنکه میخوامی بخور و درین تکمیل غذا  
 است مرصاحب غذا و درین انظار و تاخیر تحریر اسلام

**کتاب صد و شصت و یکم**

بسیات و تقابیت بنامی شیخ فرید صدر و یا قلمه در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند  
 جمع شدن این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است این  
 انحراف قال سلمه الله تعالى في تذييل الكفار و عدم الاختلاف معهم و مع بيان سئل هذا  
 الاختلاف و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند و انحراف الله الذي انعم علينا  
 و هذا اننا الى الاسلام و جعلنا من امة محمد عليه الصلوة و التحية و انما كلفنا  
 و این و بسته با تابعین که من است و بس علیه و علی اله من الصدقات انقضها و من  
 الشكليات انما لها متابعت او علیه الصلوة و التسليم و بیان احکام اسلام است و رفع  
 از کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و گرانده اثبات یکی موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن  
 این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانہ و تعالی  
 صیب خور و اقلی العین و التحية میفرماید یا ایها المشرکون جاهدوا کفار و المنافقین کلفنا  
 علیکم پس غیر خور و کافر و صوفی بخلی عظیم است جهاد و کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود  
 معلوم شد که غلظت بر ایشان و خلی خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر  
 است کسیکه اهل کفر اغزیروشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز و شریفین عبدت از ان است

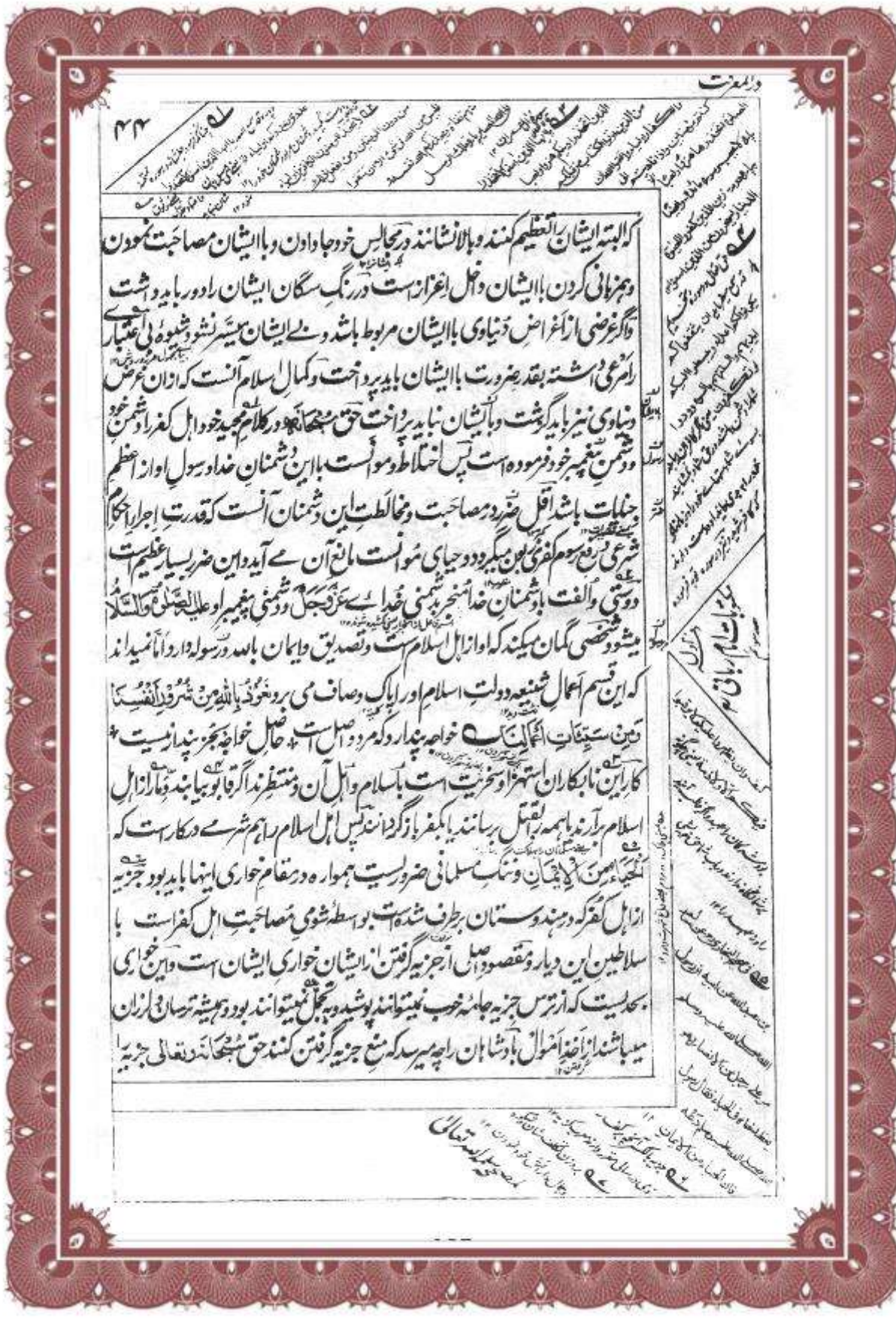
این کلام را در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند  
 و درین تکمیل غذا است مرصاحب غذا و درین انظار و تاخیر تحریر اسلام  
 این کلام را در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند  
 و انحراف الله الذي انعم علينا و هذا اننا الى الاسلام  
 و جعلنا من امة محمد عليه الصلوة و التحية و انما كلفنا  
 و این و بسته با تابعین که من است و بس علیه و علی اله من الصدقات انقضها و من  
 الشكليات انما لها متابعت او علیه الصلوة و التسليم و بیان احکام اسلام است و رفع  
 از کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند و گرانده اثبات یکی موجب نفع دیگر است احتمال جمع شدن  
 این دو ضد محال است و عزت دادن یکی را استلزام خواری دیگر است حق سبحانہ و تعالی  
 صیب خور و اقلی العین و التحية میفرماید یا ایها المشرکون جاهدوا کفار و المنافقین کلفنا  
 علیکم پس غیر خور و کافر و صوفی بخلی عظیم است جهاد و کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود  
 معلوم شد که غلظت بر ایشان و خلی خلق عظیم است پس عزت اسلام و خواری کفر باطل کفر  
 است کسیکه اهل کفر اغزیروشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز و شریفین عبدت از ان است

بسم الله الرحمن الرحيم  
 الحمد لله رب العالمين  
 والصلوة والسلام على  
 سيدنا محمد واله الطيبين  
 الطاهرين الاطهار  
 المعصومين  
 سيدنا محمد  
 وآل محمد  
 افضل الانس والناس  
 ما بعد الانبياء  
 والمرسلين  
 صلوات الله  
 وسلامه  
 وبركاته  
 عليه  
 وعلى  
 آله  
 وصحبه  
 اجمعين  
 آمين  
 يا رسول الله  
 صلوات الله  
 وسلامه  
 وبركاته  
 عليه  
 وعلى  
 آله  
 وصحبه  
 اجمعين  
 آمين  
 يا رسول الله  
 صلوات الله  
 وسلامه  
 وبركاته  
 عليه  
 وعلى  
 آله  
 وصحبه  
 اجمعين  
 آمين

در بیان احوال  
 و اخبار  
 اعیان  
 مبارک  
 است  
 در این  
 کتاب  
 بیان  
 شده  
 است  
 در  
 این  
 کتاب  
 بیان  
 شده  
 است  
 در  
 این  
 کتاب  
 بیان  
 شده  
 است

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند و در مجالس خود جاوادن و با ایشان مصاحبت نمودن  
 و عزیزی کردن با ایشان و نهل اغزاز است در رنگ سگان ایشان را و در باید و پشت  
 و اگر غرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و نه ایشان سیر نشو و نشود بی اعتبار  
 را مرغی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال اسلام آنست که از ان عرض  
 دنیاوی نیز باید گشت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود اهل کفر و شمن  
 و دشمن غیب خود فرموده است پس اخطا و مو است با این دشمنان خدا و رسول او از اهل عظیم  
 جنات باشد اقل ضرر و مصاحبت و مخالفت این دشمنان آنست که قدرت اجراء حکم  
 شرعی در دفع مردم کفری چون بیکر و در جای موانع آن سے آید و این ضرر بسیار عظیم است  
 و دوشی و آفت با دشمنان خدا است هر پستی خدا سے عزت جعل و دوشی پیغمبر او علی الصلوٰۃ والسلام  
 میشود و محضی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان بانه و رسول او را نامید اند  
 که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برونند و با الله من شرودا انفسنا  
 تین سنیقات الکلکب خواجه پیما رو که مرد و اهل است به حال خواجه مجتهدانیت  
 کار این نارکاران استخرا و خیریت است با سلام و اهل آن منتظرند اگر قابو بیاید و کار ازال  
 اسلام برآند یا همه بر قتل رسانند یا بکفر بازگردانند پس اهل اسلام راه هم شر سے و کار است که  
 تخیر امین اهل ایمان و تائب مسلمان ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود چیزی  
 ازال کفر که در هند و ستان بر طرف شده است بواسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با  
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیره کفرتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری  
 حکایت است که از ترس جزیره جاهل نه نمیتواند پوشید و بچهل نمیتواند بود همیشه توان لزان  
 میباشند از اخذ اموال با دشمنان را چه میرسد که منع جزیره کفرتن کنند حق سبحانه و تعالی جزیره را

در بیان احوال و اخبار  
 اعیان مبارک است  
 در این کتاب بیان  
 شده است



والمعروف

از براسه خواری ایشان وضع کرده است مقصود رسولی ایشان است و عزت و غلبه  
 اهل اسلام نسخ جو و هر که شوکت میجو و اسلام است به علامت حصول دولت اسلام  
 بقبض است با اهل کفر و عناد است با ایشان حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود ایشان را  
 بخش فرموده و در جاهای پست فرموده پس در نظر اهل اسلام میباید که اهل کفر بخش پذیرند  
 و چون چنین میزند و مانند لاجرم او صحبت ایشان پذیر نمایند و در مجالست ایشان مشغول  
 چیزی از ایشان پرسیدن و بمقتضای علم انجیال کردن از کمال اغراض این دشمنان است  
 چنانکه کس که از ایشان طلب دروغ نماید که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در  
 کلام مجید خود میفرماید **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا** و اما این دشمنان بطن بجهل  
 است اجابت را در آنجا چنانچه احتمال انقید رفسا و لاف می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان  
 اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه  
 نیماند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است  
 از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون  
 مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام  
**وَالْحَقِّيۡةُ وَاُولَئِكَ مَعْ اَرْضَاكُم مَّعَ لَانِيۡتِ رَضِيۡتَا بِاللّٰهِ مِجْحَانَةً ذَا وَا بِاللّٰهِ كَرِيۡمًا**  
**وَيُحْكَمُ عَلَيْكُمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامَةُ نَبِيًّا وَاُذِّنُكُم مَّصْرَعِ اَمْرٍ نَّهِيۡمٍ بَادِيۡمٍ بَارِبٍ وَا بَحْرٍ مَّزِيۡدٍ**  
**اَنْزَلْنَا بِرَبِّۡنَا عَلٰیكَ وَا عَلٰی الْاٰیِمِّنِ الصَّلٰوةَ اَنْزَلْنَا وَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا لَسَاكُم مَّكَلٰتُ السَّلَامَةِ**  
 اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت  
 نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

این کلام در حدیث آمده است که هر که از ایشان طلب دروغ نماید که بتوسط ایشان خواهد بود و حق سبحانه و تعالی در کلام مجید خود میفرماید و اما این دشمنان بطن بجهل است اجابت را در آنجا چنانچه احتمال انقید رفسا و لاف می آید که اغراض این سگان می افزاید ایشان اگر عاقلان خواهند که در میان خود را وسیله خواهند آورد و خیال باید کرد که کار با کجا میکشد و از مسلمانی بوسه نیماند عزیز فرموده است تا یکی از شما دیوانه نشود و مسلمانی نرسد و یوانگی عبارت او در گذشتن است از نفع و ضرر خود بوسط اعلائے کلمه اسلام با مسلمانی هر چه شود گوشت شود و اگر نشود گوشت شود و چون مسلمانی است رضای خدای عزوجل است و رضای پیغمبر حبیب او علیه الصلوٰة و السلام وَالْحَقِّيۡةُ وَاُولَئِكَ مَعْ اَرْضَاكُم مَّعَ لَانِيۡتِ رَضِيۡتَا بِاللّٰهِ مِجْحَانَةً ذَا وَا بِاللّٰهِ كَرِيۡمًا وَيُحْكَمُ عَلَيْكُمُ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامَةُ نَبِيًّا وَاُذِّنُكُم مَّصْرَعِ اَمْرٍ نَّهِيۡمٍ بَادِيۡمٍ بَارِبٍ وَا بَحْرٍ مَّزِيۡدٍ اَنْزَلْنَا بِرَبِّۡنَا عَلٰیكَ وَا عَلٰی الْاٰیِمِّنِ الصَّلٰوةَ اَنْزَلْنَا وَا مِنَ النَّسْلِ لِمَا لَسَاكُم مَّكَلٰتُ السَّلَامَةِ اگر توفیق فریق گشت مفصل تر ازین نوشته ارسال خواهد گشت همچنانکه اسلام ضد کفر است آخرت نیز ضد دنیا است و دنیا و آخرت جمع نشود ترک دنیا برود و نوع است نوعیست که از با حاکمان

تعالی



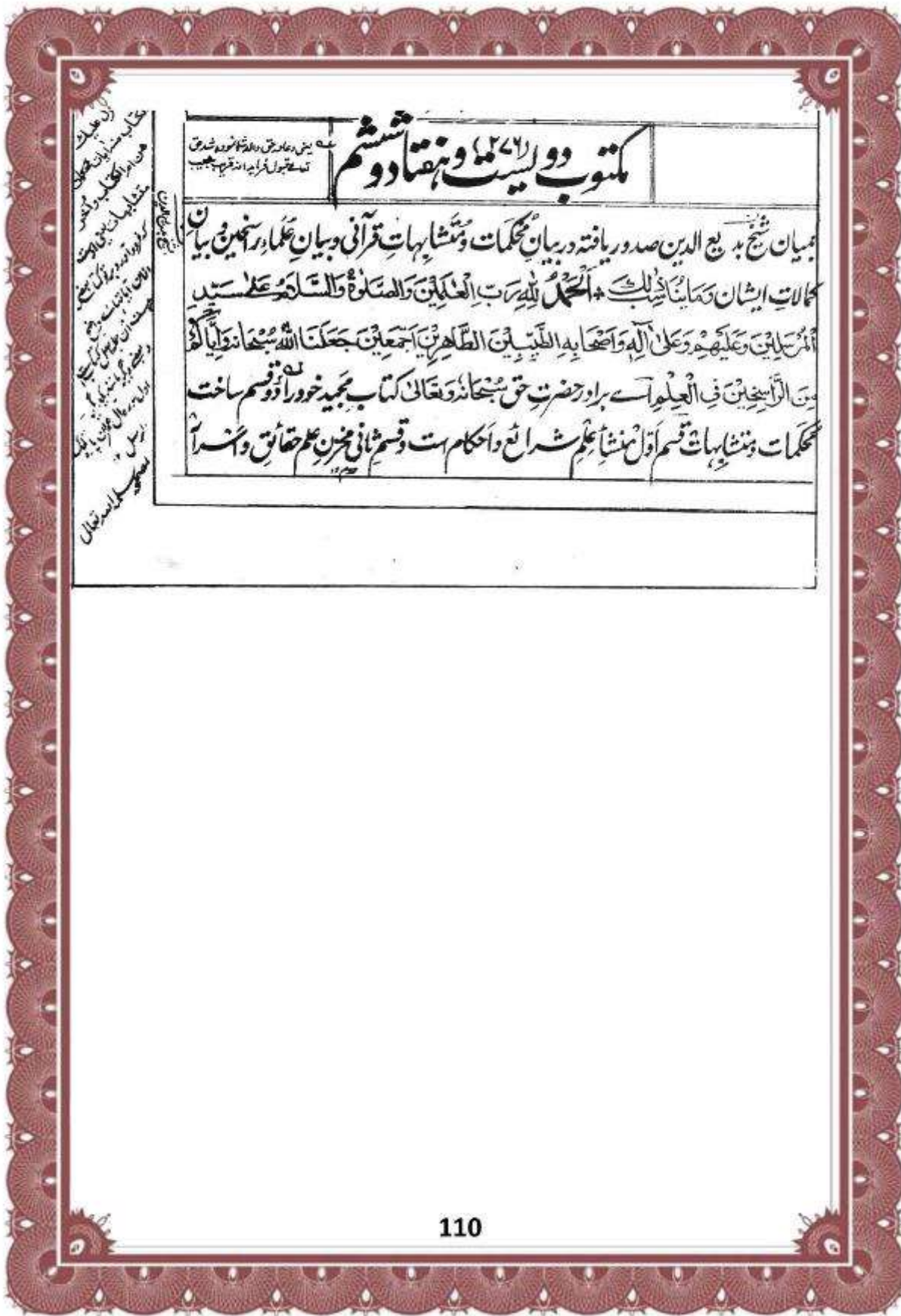
بیت

### مکتوب صد و نودم (۱۹۰)

سبکی از فرزندان سید محمد نعمان نبشی صدر یافته در تخریب بروم ذکر الهی جل سلطانة و در غریب  
 بر اختیار نمودن طریقه علییه نقشبندیه قدس الله تعالی أمرهم با بیان طرز ذکر و مآیناسبت اذ لک  
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ لِحُدُودِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةِ وَالسَّلَامِ عَلٰی سَیِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ  
 وَآلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ وَاَمَّا اَکْثَرُ مَا هُوَ کَمَعَادَاتِ تَوَلِّکَ سَعَادَاتِ جَمِیعِ بَنی آدَمَ وَفَسْلَاحِ  
 وَرِیثِکَ کَارِی هَمَّه وَرِکْرُکْهُ لَوَاقِعُ هَمَّه وَاَمَّا کَلَامُکَ اَسْتَسْقِیْتُکَ اَنْ تَمُنَّ اَمَّا اَمَّا اَمَّا اَمَّا  
 اَهی جل شانہ بایست داشت و یک خط تجویز غفلت نماید که در الله سبحانه العجز عن العجز که در هر روز  
 طریقه حضرت خواجگان قدس الله تعالی أمرهم و ابتدا می گیرد و در بطریق اندراج النهایة فی البدایة  
 حاصل می شود پس اختیار این طریقه علییه طالب آنست و آنست باشد بلکه واجب و لازم پس بر توبه  
 که قبله توجیه از همه سو گردانیده بگنیت نجاب عالی اکابر این طریقه عملیه اقبال نماید و همی از  
 باطن شریف ایشان خواهی در ابتدا از ذکر گفتن چاره بود باید که متوجه قلب صنوبری گردی که  
 آن مضعه چمچ سبب است قلب حقیقی را و هم مبارک اسد را بر این قلب بگزینی درین وقت بقصد هیچ  
 عضو و حرکت ندی و بگنیت متوجه قلب نبشی و در نتیجه صورت قلب جانده می و با آن وقت  
 نباشی چه مقصود توجه قلب است نه تصویر صورت آن معنی لفظ مبارک اسد را می بینی و چه گویی  
 ما اخطانای ذبیح صفت را بان منضم سازی و بخانتر و ناظر نیز ملحوظ کنی تا از دروه حضرت ذات  
 تعالی تقدس خصیص صفت فرود نیایی و از انجا بشه و وحدت در کثرت نشستی و از گرفتاری چون  
 بشه و چون آرام نه گیری چه هر چه در مراتب چون ظاهر شود همچون نبود هر چه در کثرت نمودار گردد  
 واحد حقیقی نباشد چون را در اسه و ائره چون با نیت بسیط حقیقی را بیرون مجاطه کثرت پیدا

توجه به این است که در این مکتوب  
 سخن از طریقه علییه نقشبندیه  
 است که در این طریقه  
 در ابتدا از ذکر گفتن  
 چاره بود باید که متوجه  
 قلب صنوبری گردی که  
 قبله توجیه از همه سو  
 گردانیده بگنیت نجاب  
 عالی اکابر این طریقه  
 عملیه اقبال نماید و  
 همی از باطن شریف  
 ایشان خواهی در ابتدا  
 از ذکر گفتن چاره بود  
 باید که متوجه قلب  
 صنوبری گردی که  
 آن مضعه چمچ سبب  
 است قلب حقیقی را و  
 هم مبارک اسد را بر  
 این قلب بگزینی در  
 این وقت بقصد هیچ  
 عضو و حرکت ندی  
 و بگنیت متوجه  
 قلب نبشی و در  
 نتیجه صورت قلب  
 جانده می و با آن  
 وقت نباشی چه  
 مقصود توجه قلب  
 است نه تصویر  
 صورت آن معنی  
 لفظ مبارک اسد  
 را می بینی و  
 چه گویی  
 ما اخطانای  
 ذبیح صفت را  
 بان منضم  
 سازی و بخانتر  
 و ناظر نیز  
 ملحوظ کنی تا  
 از دروه  
 حضرت ذات  
 تعالی تقدس  
 خصیص صفت  
 فرود نیایی  
 و از انجا  
 بشه و وحدت  
 در کثرت  
 نشستی و از  
 گرفتاری  
 چون بشه  
 و چون آرام  
 نه گیری  
 چه هر چه  
 در مراتب  
 چون ظاهر  
 شود  
 همچون  
 نبود  
 هر چه  
 در کثرت  
 نمودار  
 گردد  
 واحد  
 حقیقی  
 نباشد  
 چون  
 را در  
 اسه و  
 ائره  
 چون  
 با نیت  
 بسیط  
 حقیقی  
 را بیرون  
 مجاطه  
 کثرت  
 پیدا





کتاب دوازدهم و هفتمادهم

بیان شیخ برج الدین صدور یافته در بیان حکمت و منشاها ت قرآنی و بیان علماء در شرح بیان  
 کلمات ایشان و کما ینزل الیک فی الحکم للرب العالمین و المسلمون و المسلمات علی سید  
 المرسلین و علیهم و علی آله و اصحابه الطاهرین الطاهرین اجمعین جعلنا الله سبحانه و تالیه  
 بین الراشخین فی العلم و اس بر او حضرت حق سبحانه و تعالی کتاب مجید خور او تو قسم ساخت  
 حکمت و منشاها ت قسم اول منشا علم شرع و احکام است و قسم ثانی منین علم حقائق و اسرار

این کتاب  
 من در الحکیم و حکمت  
 کتاب بیان حکمت  
 که در او صد و هشتاد و یک  
 فصل است از این کتاب  
 و بیست و یک باب است  
 در بیان علم حقائق و اسرار  
 و در بیان علم شرع و احکام  
 و در بیان علم منین علم حقائق و اسرار









والمعرفة

۲۹

را مقصود علم حضرت حق سبحانه و تعالی میساخت و عملاً و اسخام را غیر از ایمان بمشابهات نصیب  
 یافت و تا ویلای که که علماء و صوفیہ بیان کرده اند اخبار الاتی شان آن متشابهات نیا است و از  
 آنکه بعضی قابل استیسا باشد آن تاویلات را تصور نمیکرد و چنانچه عین القضاة و تاویل بعضی از مشابهات  
 گفته مثلاً از الف لام میم از خواسته که مبنی در و است که لازم عشق و محبت است و امثال آن  
 آخر کار چون حضرت حق سبحانه و تعالی بمحض فضل خود شمه از تاویلات متشابهات را برین تغییر ظاهر  
 ساخت و حدودی از آن دریا بشی محیط زمین استعداد این مکنین کشاوه گردانید و است که علماء و اسخا ترا  
 نیز از تاویلات متشابهات نصیب و از است ائحل الله الذی هدانا لهذا انه كنا كنا للفقته  
 ان لا ان هدانا الله لقد جلت رحمة رسل ربنا بالحق تعیرت و قلع مسطوره را که طلب نموده بودند  
 حواله حضور و است شته از ان مقوله بیج نمودنت چه کند ظلم معارف دیگر جاری گشت و معاملة دیگریش  
 در معذ و رخواست داشت و السلسله علیکم و علی سائرین من اتبع الهدی و آل توره متابعه  
 لخصطه علیه و علی الذی علی انخوانه الصلوات التسلیمات الغلا

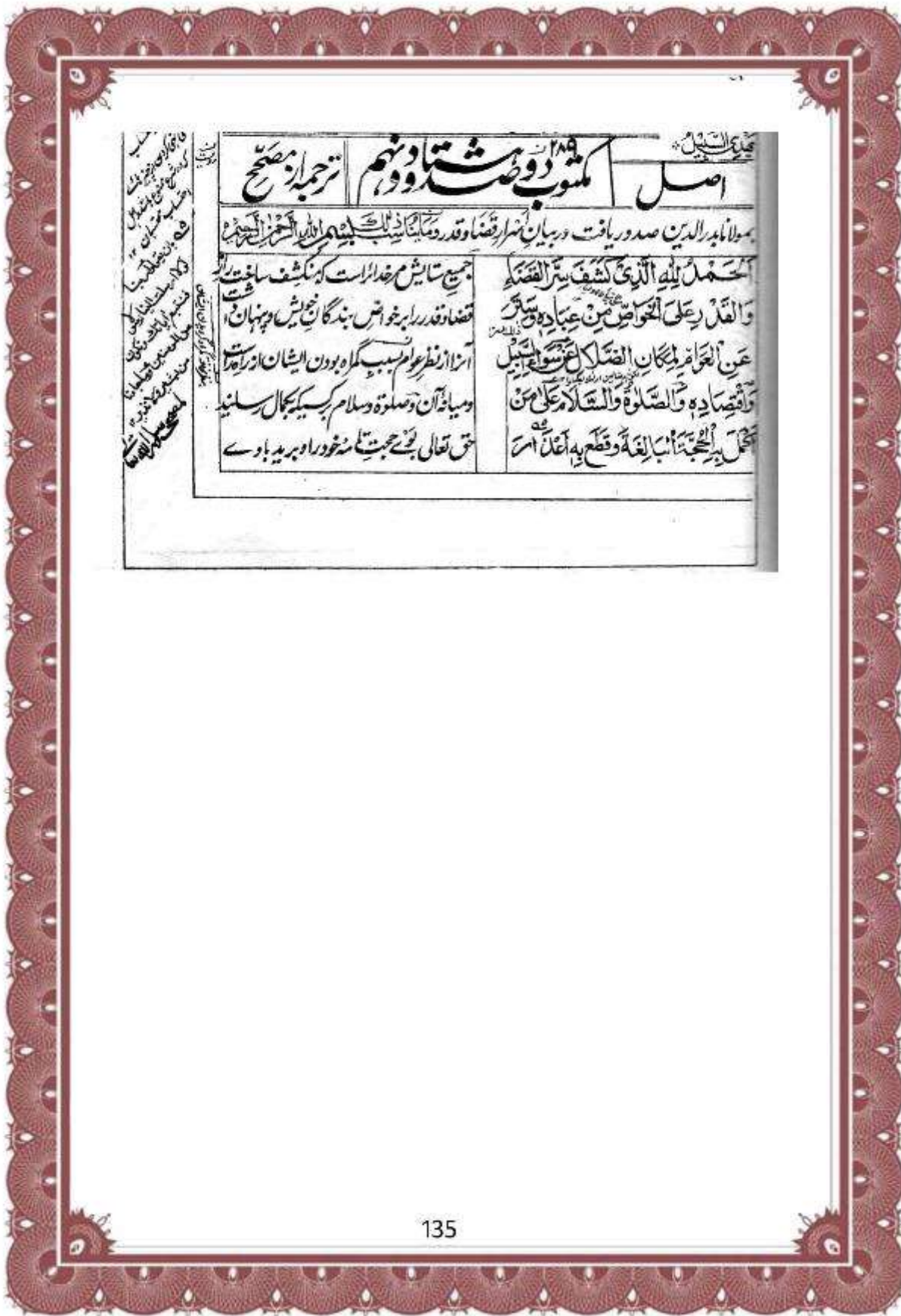
در این کتاب ...  
 در این کتاب ...  
 در این کتاب ...

در این کتاب ...  
 در این کتاب ...  
 در این کتاب ...

**مکتوب دولیت و مقام و مقرر** (۲۴۴)

بمعابرت اللچی صدر ریافت و در بیان علم یقین و عین یقین و حق یقین این علوم از علوم سابقه  
 است که در توسط حال تحریر یافته بود و درین معرفت نهایت شهت و شهت و نفی است و معارفه که اکثر  
 نوشتند شهت و نفی را در رنگ شهت و افانی بے حاصل است و راه نفس و آفاق شهت و اثبات نموده  
 بلکه نفس شهت و در او را از وصول دانستند از ما و از این آن علوم و معارف نوشتند اند چنانکه این  
 سنی از کتب و رسائل ایشان لایح است به بلان آنشد که الله تعالی که عظم یقین در ذات حق  
 سبحانه و تعالی عبارات از شهت و آلمت است که وال اندر قدرت او تعالی و تقدس و شهت و آن یا  
 و سینه انیا قی گریتا آتشده و محفد و فانی جز در سینه نفسی متصور نیست و آن جز در نفس پاک است  
 سیه

در این کتاب ...



حمد السنين

**اصل** **کتاب دوشمتم و دهم** ترجمه از مصحح

مولانا میرالدین صدور یافت در بیان احوال قضا و قدر و مائیکه از سبب بیخه الله العزیز العظیم

<p>جميع ستایش من خدا راست که تکلیف ساخت تقضا و قدر را برخواست بندگان خویش و پنهان آزاد نظر علوم سبب گمراه بودن ایشان از راه و میانه آن وصله و سلام هر سببیکه کمال رسانید حق تعالی بجهت من خود را و برید با دوس</p>	<p>الحمد لله الذي كشف ستر القضا والقدر على الخواص من عباده عن العزائم كان الضلال في سبيل واقصاده والصلوة والسلام على من أكمل به الحجة نأب الغاة وقطع به أقال امر</p>
--	--

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي كشف ستر القضا  
والقدر على الخواص من عباده  
عن العزائم كان الضلال في سبيل  
واقصاده والصلوة والسلام على من  
أكمل به الحجة نأب الغاة وقطع به أقال امر

تشریح

پہا ہنسے نافرمان ہاں پاک شو ندگان اور پاک اصحاب و گنہگاروں کا راند پر ہمیں گارن انکے ایمان اور دماغ قدر و نور رسد رشند بقصدنا کوس از صحرای و صولت چون دشتیق مسد قضا و قدر حیرت بسیار وضاحت کثیر شائع گردید و بر اکثرے از ناظرین آن دویم باطل و خیال ملاحظہ غالب آیت حتی کہ گفت بعضی بعضی در آنجا عیب را بنویسند و شریرونی کردند بعضی نسبت آنرا از حدت یکتای غالب گزشت هر یک ازین دو خطا لغوی کے را از دو جہاں اقتضا در اعتقاد کہ اوست صراط مستقیم و صحیح تویم و ہر آمینہ موقر گردید باین طریق مستقیم و قوی تا کہ ایشانند اہل سنت جماعت رضی اللہ تعالیٰ عنہم و حتی اسکلا فہم و اخلا فہم پس ترک نمودند راہ افراط و تفریط و اختیار کردند وسط و میان را مشقوت از امام ابو حنیفہ کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ پرسیدے از امام اجل جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفتے فرزندے خدا آیا تقویض نموده است حق تعالی کا راہ بندگان ہے فرمود کہ خدا تعالی بزرگتر است

العصاة الربا لکتر و علی البواضغایر البرکة الا ثقیاء الذین امنوا بالقد ر کما ضوا با اقتضای و بعد فلما کانت مسئلته اقتضای و القدر قد کتر فیه الجائر والظلال و علی الذر فاطر نیسا باطل الوهم والخیال حتی قال بعضهم ببعض الجائر فی یصد من العبد با اختیار و فی بعضہم نسبتہ الی الوحید القهار و اخل طائفة بطرفی الا تصلا فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم و الہدج القریب و لقد و فی ہذا الطریق الفریقة الناجیة الذین ہم اهل السنة و الجماعۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و عن اسلا کفرہم و اخل کفرہم فانزلوا الا فریاط و التفریط و اختاروا الوسط و البین من روی عن ابی حنیفۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ کہ سأل جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فقال یا ابن رسول اللہ هل فوض اللہ تعالیٰ الی الامر الی العباد فقال اللہ تعالیٰ اجعل

لسن طایفہ از اقتضای  
 من جہاں بعضی از حدت  
 در آنجا عیب را بنویسند  
 بعضی نسبت آنرا از حدت  
 هر یک ازین دو خطا لغوی  
 در اعتقاد کہ اوست  
 و ہر آمینہ موقر گردید  
 کہ ایشانند اہل سنت  
 جماعت رضی اللہ تعالیٰ  
 عنہم و حتی اسکلا فہم  
 و اخلا فہم پس ترک  
 نمودند راہ افراط و  
 تفریط و اختیار کردند  
 وسط و میان را مشقوت  
 از امام ابو حنیفہ کوفی  
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم کہ  
 پرسیدے از امام اجل  
 جعفر صادق رضی اللہ  
 تعالیٰ عنہما پس گفتے  
 فرزندے خدا آیا تقویض  
 نموده است حق تعالی کا  
 راہ بندگان ہے فرمود  
 کہ خدا تعالی بزرگتر  
 است

من أن يخصص الشؤبكية إلى العباد  
 فقال له من يعنيهم عن ذلك فقال  
 الله تعالى أعدل من أن يجزيهم على  
 ذلك ثم بعد ما هم فقال وكيف ذلك  
 فقال البين البين لا خبر ولا كنه  
 ولا كره ولا تسلط لهذا أقال أهل  
 السوء إن الأفعال لا اختيارية  
 للعباد فقد مر في الله تعالى من حيث  
 الخلق والعباد وقد مر في العباد  
 على وجه آخر من التعالي بعبارة  
 بالآية كقوله العباد يا عباد ما  
 نسيتهم إلى قدرته تعالى يستحق  
 واختيار نسبتهم إلى قدرته العباد كقوله  
 أله خير إن الأشعي منيهم ذهب إلى  
 أن كما نقل لا اختيار العباد في أفعالهم  
 أصلاً إلا أنه سبحانه أن وجد لأفعال  
 عقوبت اختيارهم بطريق جبري العاد  
 إذ لا تأثير للقدرة العاد في عند ك  
 وهذا المذهب مائل إلى الجبر ولهذا  
 يسمى بالجبر التوسط وقال لا متلا

از اینکه تفویض نماید ربوبیت خود را بندگان  
 خویش پس گفت ابوحنیفه از آن مجبور ساخته است  
 ایشان را بر این فرموده است تعالی عا و است  
 از آنکه مجبور سازد ایشان را اولاً و پس در آنکه  
 ایشان را ثانیاً پس گفت ابوحنیفه در وجوبت  
 حقیقت این معاملة فرموده که میان تفویض و  
 جبر است نه با کله جبر است و نه تفویض و نه کراه  
 و تسلط تا که از سخا گفته اند این است که تحقیق  
 افعال اختیار به بندگان اول است قدر مختار  
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عباد و بر وجه  
 و تعلق که معتقد است به کتاب و کتاب هر کس  
 باعتبار نسبت به قدرت حق تعالی و افعال  
 و اعتبار ارتباط و قدرت عباد و کتاب  
 میگوشند و مکن الموم ابو الحسن حری از ایشان  
 است باین طرف که اختیار عباد و افعال ایشان  
 اصلاً و حقیقت او مکن تحقیق حق سبحانه بوجود  
 می و افعال را عقوبت اختیار ایشان بطریق جبر  
 زیرا که قدرت عا و فراتر از او است  
 و این مذهب مائل است جبر و از میان است که کبر  
 متوسط نامیده میشود و قائل شده است استف

از آنکه اختیار را بندگان  
 از آنکه اختیار را بندگان  
 از آنکه اختیار را بندگان  
 از آنکه اختیار را بندگان

أَبُو سَمِيحٍ الْأَشْعَرِيُّ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَحُضُورِ الْفِعْلِ  
 بِمَجْمُوعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جُوزَ اجْتِمَاعُ  
 الْمُرْتَبَيْنِ عَلَى أَنْوَاعٍ جَدِيدَةٍ  
 فَتَحَلَّفَتَا بَيْنَ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ  
 بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ  
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا  
 بِشَيْءٍ كَوْنُهُ طَاعَةً وَمَعْصِيَةً وَالْحَقْدَ  
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْثِيرَ الْقُدْرَةِ  
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِ  
 مَعَادٍ إِذْ لَا مَعْنَى لِتَأْثِيرِ الْوَصْفِ  
 بِدُونِ التَّأْثِيرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ  
 أَنْ يَنْتَفِعَ عَلَيْهِ لِكُنْهِ مَحْتَجِبًا إِلَى  
 تَأْثِيرِهِ بِأَنْ يَكُونَ أَصْلُ الْفِعْلِ  
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ  
 الْأَصْلِ وَلَا يَحْتَدُ وَرَفِي الْقَوْلُ  
 بِالتَّأْثِيرِ بِأَنْ يَكُونَ كَمَا ذَكَرْنَا عَلَى  
 الْأَشْعَرِيِّ إِذِ التَّأْثِيرُ فِي الْقُدْرَةِ  
 أَيْضًا بِالْجَادِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ  
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجَادِ تَعَالَى أَيْضًا

ابو سحاق اشعری بتاثير قدرت حادثه در  
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتين  
 است اجتماع دو صورت را از واحد اما از دو جهت  
 مختلف و قابل گفته است قاضی ابوبکر الفلانی  
 بتاثير قدرت حادثه در وصف فعل بدین پنج  
 که شریف گردانیده شود فعل مثلاً بوصف طاعت  
 یا معصیه و تحت از نزد این بند و ضعیف تاثير  
 قدرت حادثه است در هر یک از نفس فعل و  
 فعل چه تاثير قدرت حادثه در وصف بدون  
 تاثير و در اصل پنج معنی ندارد زیرا که وصف  
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما  
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل  
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر  
 وجود اصل و پنج اشکال نیست در قول  
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر  
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف  
 تاثير در قدرت عبد نیز بايجاد حق است  
 سبحانه چنانکه نفس قدرت نیز بايجاد  
 اوست تقالی

تفسیر  
 فی شرح  
 فی شرح  
 فی شرح

وَالْقَوْلُ بِتَأْيِيرِ الْقَدَرِ هُوَ الْأَقْرَبُ إِلَى  
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْأَخْبِلِ  
 فِي كَاتِرَةِ الْجَبْرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ  
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْيِيرَ لِلْقَدْرِ سَرَفًا  
 كَمَا دَنِيَّةً أَصْلًا عِنْدَهُ لِأَنَّ الْفِعْلَ  
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبْرِ يَبْدَأُ لَا يُسَبِّبُ  
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ جَزَاءً أَوْ عِنْدَ  
 الْأَشْعَرِيِّ يُسَبِّبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً  
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْيِيرًا لَمْ يَكُنْ حَقِيقَةً  
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُسَبِّبُ إِلَى قَدْرِ الْعَبْدِ  
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقَدْرُ مُؤَيَّرَةً  
 وَكَوْنِي الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ  
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَذْهَبًا  
 مَعْضَا كَمَا هُوَ مَذْهَبُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ  
 يَمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ  
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنِي الْفِعْلُ عَنِ الْفَاعِلِ  
 حَقِيقَةً وَإِشْبَاهُهُ لَهُ جَزَاءً كَمَا لَمْ يَكُنْ  
 مَذْهَبُ الْجَبْرِ يَبْدَأُ كَمَا مَحْضُ وَتَكَارُرًا  
 عَنِ الصُّورَةِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ  
 وَمِنْ الْجَبْرِ يَمَنْ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْيِيرِ قَدَرِ مَا دَنِيَّةً هِيَ هِيَ  
 كَمَا نَزَدِي كَمَا هِيَ بِصَوَابٍ وَأَمَّا مَذْهَبُ  
 الْأَشْعَرِيِّ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِي دَائِرَةِ  
 جَبْرِ اسْتِجَابَةِ نَزْدِ الْأَشْعَرِيِّ عَبْدُ الرَّحْمَنِ  
 حَيْثُ اخْتِيَارُ نَيْتِ وَقَدَرِ مَا دَنِيَّةً هِيَ  
 حَيْثُ تَأْيِيرُ نَزْدِ كَمَا نَزَدِي كَمَا هِيَ بِصَوَابٍ  
 بِفَاعِلِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً وَبَلَدًا جَزَاءً  
 وَنَزْدِ الْأَشْعَرِيِّ بِفَاعِلِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَّةً  
 بِرَجْحٍ مَرَاوِرَ حَقِيقَةٍ اخْتِيَارِ مَا نَسَبَتْ  
 زَيْدًا كَمَا فَعَلَ نَزْدِ اسْتِجَابَةِ قَدَرِ حَقِيقَةٍ  
 نَسَبَتْ اسْتِجَابَةِ قَدَرِ فِي الْجُمْلَةِ مُؤَيَّرَةً  
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت  
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویست و به  
 همین فرق ممتاز گردند مذهب اهل حق  
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل  
 را از فاعل باعث با حقیقت نفعی کردن  
 و باعتبار مجاز از اثبات نمودن چنانکه قول  
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار  
 است از بداینه صاحب تصحیف فرموده که  
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صدر فعل از

لکه صاحبان  
 مذهب اهل حق  
 گفتند

و قول  
 باینکه

لکه صاحبان  
 مذهب اهل حق  
 گفتند

گفتند

عبد صرف باعتبار ظاهر و مجاز است اما فی الحقیقه  
 او را هیچ استیلاعت حاصل نیست و عبد در  
 شجر است که چون متحرک گرداند او را با متحرک  
 پس چون محبوس محض است کاشجو و این قول  
 کفر است و هر که چنین اعتقاد کرد و کافر دید  
 فرموده که در مذهب جبریه است قول ایشان  
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقه ندو  
 خیر و نه در شر و هر چه میکنند پس فاعل آن  
 همان حق است بجان و این قول نیز کفر است  
 اگر گوی هر گاه قدرت عبد را در افعال  
 تا تاثیر نیست و در امور احوال اختیار پس نزد  
 اشعری افعال را بعد حقیقه نسبت کردن چنانچه  
 وارد گویم هر چه قدرت را در افعال تا تاثیر  
 مستحق نیست مگر این قدر است که حق سبح  
 آن را از برای حصول افعال مبرا ساخته است  
 بدین سبب که می آفریند حق تعالی افعال عباد  
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و اختیار  
 خود را در افعال بطریق جبری عادت -  
 و نیز قدرت عبد علت عادی گشته است از  
 برای حصول افعال پس ثابت شد

من العبد ظاهر و مجاز اما فی الحقیقه  
 لا استطاعة لنا والعبد كاشجر اذا  
 حركتها الريح تحركت فكذلك  
 العبد مجبور كاشجر وهذا كفر  
 من اعتقد هذا يصير كافرا وقال  
 ايضا في مذهب الجبرية قولهم  
 ان ليس للعباد افعال على الحقيقة  
 الا في الخبر لا في الشر وما فعل العبد  
 قال فاعل هو الله سبحانه وهذا كفر  
 فان قلت اذ لم يكن لقدرة العبد  
 تاثير في افعال ولم يكن اختيارا  
 له حقيقة كما منتهى نسبة افعال الى  
 العبد حقيقة عند اشعري قلت ان  
 القدرة وان لم يكن لها تاثير في  
 الافعال الا انه سبحانه جعلها  
 مدار الوجود لا افعال بان يخلق  
 الله تعالى الافعال عقيب صرف  
 قدرتهم واختيارهم الى الافعال  
 بطريق جبري العادة وكانت القدرة  
 لعل عادته لوجود الافعال فيكون

کفر است

فعال علی الحقیقه  
 در خیر و شر  
 در چه میکنند پس فاعل  
 همان حق است  
 قول نیز کفر است

کفر است



عنه جعل الفعل واجباً ومتعاً ووجه الفعل امتناعنا في اختياره انما هو ان لا يمتنع ان يكون الجواب بالاختيار صحيحاً لا مشأناً وإنما هو متعاً من اجزاء اليمين

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد و قیاس  
 مافی البایان چنین تضاد اختیار عیب را واجب  
 ولازم میگردد و این مثبت است قیاساً است مافی  
 آن و نیز منقوض است بافعال باری تعالی زیرا که  
 فعل او بجهاد بنظر تضاد واجب است یا ممتنع  
 چه تضاد اگر بوجود متعلق است واجب است یا بجهاد  
 پس ممتنع پس اگر وجوب فعل اختیاری منافی اختیار  
 بود باری تعالی در افعال خود مختار نبود که  
 و این کفر است و برعکس مخفی نیست که تحقیق  
 قول با استقلال قدرت عیب در ایجاد افعال  
 خویش با وجود کمال ضعف و درغایه سبکی است  
 و نشأ نهایت بخردی و از اینجا است که مشایخ  
 ما و را اله شکر الله تعالی سبحانهم مبالغه نموده  
 اند و تضلیل ایشان اندرین مسئله سجدیکه گفته اند  
 که حال مجوس نیکوتر است از حال ایشان چه مجوس  
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله  
 شرکاً بے نهایت اثبات نموده اند و جبریه  
 زعم نموده که فعل است هرگز مرعوب زاونند قدرت  
 و نه اراده و نه اختیار و حرکاتش در رنگ جمادات  
 و گفته که عیب نه فعل خیر ثواب داده شود و

مَا فِي الْبَابِ أَنَّهُ يُوجِبُ الْإِخْتِيَارَ  
 وَهُوَ مُحْتَقِقٌ لِإِخْتِيَارِ مَنْفَعَاتِهِ وَالضَّامَّةُ  
 مَقْضُوعٌ بِأَفْعَالِ الْبَارِئِ تَعَالَى لِأَنَّ فِعْلَهُ  
 مَسْجُودٌ بِالنَّظَرِ إِلَى الْعُقَاةِ أَمَا لِجَبِّ  
 أَوْ مَمْنَعٍ إِذْ لَوْ تَعَلَّقَ الْقَضَاءُ بِأَنْ جُرِّدَ  
 أَوْ بِالْعَدَمِ فَيَمْتَنِعُ فَلَوْ كَانَ وَجُوبُ  
 الْفِعْلِ بِالِاخْتِيَارِ مَنْفَعِيًّا لَمْ يَكُنْ  
 الْبَارِئُ تَعَالَى مُخْتَارًا أَوْ هَذَا كَقَوْلِ  
 وَلَا يَحْتَقِقُ عَلَى أَحَدٍ أَنْ الْقَوْلُ يَسْتَقِلُّ  
 قَدْ تَرَى الْعَبْدَ فِي إِجْرَادِ أَفْعَالِهِ مَعَ كَمَالِ  
 ضَعْفِهِ وَغَنَائَةِ السَّخَاةِ وَوَمَنْشَأُ  
 نَهْيًا بِالسَّفَاهَةِ وَيَهْدَى بِالْعَمَلِ  
 مَا وَرَاءَ النَّهْيِ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى لَهُمْ فِي  
 تَضَلُّلِهِمْ فِهَذَا بِوَالْمَسْئَلَةِ حَتَّى قَالَ  
 إِنَّ الْعَبْرَةَ لَعَدَلٌ حَاكِمَةٌ لَهُمْ حَيْثُ لَمْ  
 يَسْتَبْرَأُوا لِأَنْبِيَاءِ وَأَحَدٌ وَامْتَعَنُوا  
 أَنْبَسُوا شُرَكَاءَ لَا يَخْضَعُونَ لِعِبْرَتِهِ  
 أَنَّهُ لَا فِعْلَ لِلْعَبْدِ إِصْلًا وَإِنْ حَرَكَاتِهِ  
 بِمَنْزِلَةِ حَرَكَاتِ الْجَمَادَاتِ لَا فَرْقَ لَهُمْ  
 أَصْلًا وَلَا قَصْدًا وَلَا إِخْتِيَارًا وَرَعَمُوا

له من مبرر  
 متعلق است  
 علیه من مبرر  
 انضمام  
 متعلق  
 مع انضمام  
 الباری تعالی

کبریا و  
 از اول  
 کبریا و  
 کبریا و

إِنَّ الْعَبْدَ لَا يَنَابُ بِالْغَيْرِ وَلَا يَعَاقِبُ  
 بِالشُّكْرِ وَالْكَفَّارُ وَالْعَصَا كَمَا مَعْدُورُونَ  
 غَيْرُ سَتُورَيْنِ لِرَأْفِ الْأَمَالِكُهَا  
 مِنْ اللَّهِ تَنَالِي وَالْعَبْدُ جَبَّوْرٌ فِي ذَلِكَ  
 وَهَذَا كَفْرٌ وَهُوَ أَلَمٌ لِمَنْ جَسَدُهُ الْمَعْرُوفُ  
 الَّذِينَ يَقُولُونَ يَا أَيُّهَا الْعَصِيَّةُ لَا يَضُرُّ  
 وَالْعَاصِيَ لَا يَعَاقِبُ رَوَى عَنْ النَّبِيِّ صَلَّى  
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لِعِزَّتِ  
 الْمُرْجَةِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا  
 وَمَذْهَبُهُمْ بِاطِّلَ بِالضَّرْوَسَةِ لِلْفَرْقِ  
 الْأَعْقَابِ حَوَكَةِ الْبَطْنِ وَحَرَكَتِ  
 الْأَرْقَامِشِ وَنَعْلَةٍ قَطْعَانَ الْأَوَّلِ  
 بِاخْتِيَارِهِ دُونَ الثَّانِي وَالنَّصُوصِ  
 الْقَطْعِيَّةِ مَسْئَلَةٌ هَذَا الْمَذْهَبُ أَيْضًا  
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى جَزَاءُ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ  
 وَقَوْلِهِ سُبْحَانَ مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ  
 بِمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ إِلَى غَيْرِ ذَلِكَ وَأَعْلَمُ  
 أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَضَعْفِ هَيْبَتِهِمْ وَ  
 حُصُولِ نِيَّاتِهِمْ لَيَطْلُبُونَ الْأَعْتِدَارَ وَ  
 دَفْعَ الشَّرَائِكِ عَنْ أَنْفُسِهِمْ فَيَمِيلُونَ إِلَى

نه بر فعل شر عقاب کرده شود و کفار و عصا  
 معذورانه غمیب قول زیرا که افعال تمامها  
 از حق است بجان و عبد مجرب و محض است در آن  
 و این قول کفار است و این طائفه مرجع ملعونه  
 ایشانند که فائزند با اینکه معصیه مرض نیست  
 و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا  
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود  
 مرجع ملعون است بر زبان هفتاد و پنج  
 و مذہب ایشان باطل است بالبداهت  
 از جهت تحقیق فرقی ظاهر میان حرکت بطش  
 و میان حرکت از تعاش و قطعاً میدانیم  
 که اول با اختیار است نه ثانی و خصوص  
 قطعیه نیزین مذہب را نفی می سازد  
 همچون قول حق تَعَالَى جَزَاءُ مَا  
 كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَوْلِ اَوْجَسَانَهُ  
 فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِرْ وَمَنْ شَاءَ  
 فَلْيُكْفِرْ وَغَيْرِ ذَلِكَ وَبَدَاهَهُ أَكْثَرُ  
 مَرُومٍ بَعَلَّتْ ضَعْفَ هَيْبَتِهِمْ خُودَ وَفَسُوءِ نِيَّاتِهِمْ  
 خُوشِ بِيَهَانَهُ وَعَذْرَهُمْ جُوبَيْدٍ وَمِنْ خِوَابِهِ  
 كَرَفْعِ مَسْأَلَتِهِمْ اَزْ خُودِ نَمَايِنْدِسْ اَمَلْ مَيَشُونْد

على القول لا  
 بناب ما تقدم  
 في قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲  
 على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲  
 على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲

على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲  
 على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲  
 على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲

على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲  
 على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲  
 على قوله  
 لا يعاقبون  
 بالشكر  
 مرق ۲

بند است شعری بلکه مذہب جبری پس  
 ومیزند با یکدیگر بعد از حقیقت اختیار  
 حاصل نیست نسبت فعل بوجہ است  
 وگاہ بعضی اختیار مع قابل میشود  
 که مستلزم جبر است و معذلک کلامی  
 از صوفیہ اندرین مقام استماع بینامیت  
 یا فعل ایجاب میکند پس و هرگز تا  
 نیست مراد قدرت عبد را در افعال حرکات  
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود  
 عبد از روی ذات و صفت مثل سراسر است  
 بزین هموار که پندار آن را نشنیده اند  
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسبند  
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین  
 کلامها دلیرانه ساخته است مراد ایشان را  
 و مسألات و اقوال افعال پس گوئیم در تحقیق  
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقت المراد  
 بدینستیکه اگر اختیار ثابت نبوده مراد  
 حقیقت چنانکه مذہب شعری است البتہ نسبت  
 به نمودن حق تعالی را بعباد چه را  
 نه اختیاریه حاصل است نه قدرت ایشان

مذہب اشعری بیل الی مذہب  
 الجبری فتارة یقولون بان لا اختیار  
 للعبد حقیقة ونسب الفعل لیس  
 مجاز وتارة یقولون بصحة الاختیار  
 المستلزم للجبار ومع ذلك کسبحی  
 اکلہ بعض الصوفیة فی هذا المقام  
 من ان العاقل واحد لیس الا هو  
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال  
 اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات  
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و  
 صفة کسراب یقبعه بحسبه الظاهر  
 ملة احکة اذ لجله لا تمجد کسبحی  
 ووجد الله عندنا وامثال هذا الکلام  
 از کلام جبرائیل علیه السلام انما اول کلام  
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق  
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة  
 المراد ان الاختیار لو لم یکن ثابتا  
 للعبد حقیقة کما هو مذہب اشعری  
 لما نسب الله تعالی الظاهر الی العبد  
 اذ لا اختیار له و لا تاثیر لقدرة

بانه اشاره الی ذرات  
 مثل الفکر کلمة العالم  
 کسراب طبیعة  
 بانه یعنی کسراب  
 جبر و اختیار  
 و صفة کسراب  
 المستلزم للجبار  
 کسراب طبیعة  
 کسراب طبیعة  
 کسراب طبیعة

وَأَمَّا هِيَ مَدَّ الرَّحْمَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ  
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ الْبُهْدُ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ  
 كِتَابِ الْمُجِيدِ وَفَعَّلَ الْمَدَارِيَةَ بِدُونِ  
 الشَّائِرِ وَكَوْنِي الْجَمَلَةَ لَا يُجِيبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ  
 لَعَنَهُمُ إِنَّ الْأَيُّمَ وَالْمُعْتَذِرَ الْعَمِيَّ  
 مِنْهُ لَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الرَّحْمَضُ  
 قَائِمًا لَمْ يَكُنْ يظلمُ أَصْلًا إِذْ هُوَ مَجْمُوعٌ  
 مَا لَكَ عَلْمُ الْأَطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي ظِلْمِ  
 الْمَطْلُوقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نَسَبَةُ الظُّلْمِ  
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَنْزِمٌ لِشَيْئَاتِهِ الْأَخْتِيَارِ لَهُمْ  
 وَأَخْتِيَارُ الْجَارِ فِي هَذَا هَلْ لَيْتَ يَخْلُقُ  
 الْمَسَابِرَ قَلْبًا مِمَّنْ كَتَبَ مِنْ غَيْرِ ضَرْفٍ  
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْأَخْتِيَارِ فَلَا يَخْلُقُ  
 إِذَا كَانَ يُرَاكِبُهُ الضَّعْفُ بِالنَّسَبِ إِلَى  
 لِحْتِيَارِهِ تَعَالَى فَسَلَّمَ وَلَا فَرَقَ فِيهِ  
 لِأَحَدٍ وَكَذَا الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْأَسْتِقْلَالِ  
 فِي صُدُوقِ الْأَعْمَالِ الْبِنَاءِ مَسْلُومٌ وَأَمَّا  
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمَدِّ خَلِيَّةٍ لِلْحَقِيَّةِ  
 فِي الْأَفْعَالِ فَمُسْتَوْعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ  
 وَسُنْدُ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مَقْصُودًا بِبَعْضِ أَنْ

تاثير سے قدرت ايشان مرا محض است  
 نزد اشعری پس وحال آنکه نسبت نموده است  
 حق سبحانه و تعالی ظلم را با ايشان در موضع متعدده  
 از کتاب مجید خود و مدار تیره صرف بدون تاثير  
 و لوقی جمله تصحیح نمی نماید صدور ظلم را از ايشان  
 آرے الامام و تعذیب حق صل علام عباد را  
 بدون آنکه ايشان را اختیار سے حاصل بود صلا  
 ظلم نیست چه او سبحانه مایکست علی الاطلاق  
 تصرف نماید در ملک مطلق خود و هر چه بجهت خواهد اما  
 نسبت ظلم با ايشان پس تکریم شہوت اختیار  
 مرا ايشان را و احتمال تجب از اندرین مسئلہ  
 خلاف متبادر است بدون متر و ن از کتاب  
 آن کرده نشود و اما قول بضعفا اختیار پس  
 خالی نیست که مراد بان اگر ضعفا نسبت باختیار  
 حق است تعالی پس مسلم است و کسے دوران  
 نزاع نیست و همچنین ضعفا بمعنی عدم استقلال  
 در صدور افعال نیز مسلم است و اما ضعفا بمعنی  
 عدم فعلیت اختیار و افعال پس مسلم نیست  
 و آن اول مسئلہ است و سند منع مفسلا  
 پیش ازین گذشتہ

منه لانه ان كان  
 انهم يظلمون  
 فانهم لا يظلمون  
 فانهم لا يظلمون  
 فانهم لا يظلمون  
 فانهم لا يظلمون

بعضا  
 بعضا  
 بعضا

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ  
 بِقَدْرٍ طَائِفَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ  
 فِي التَّكْلِيفِ لضعف خلقهم قَالَ  
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَرِيدُ اللَّهُ أَنْ يَخَفِّفَ  
 عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا كَيْفَ  
 وَهُوَ سَجْدَانَهُ حَكِيمًا رُفُوفًا رَحِيمًا  
 لَا يَلِيْقُ بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ  
 تَكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ  
 يَكْلِفْ رَفْعَ الصَّخْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي كَانَتْ  
 عَلَى رِجْلِ الْعَبْدِ بَلْ كَلَّفَهَا هُوَ الْيَسِيرَ  
 عَلَى الْعَبْدِ مِنَ الصَّلَاةِ الْمَشْتَمَلَةِ عَلَى  
 الْقِيَامِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ الْيَسِيرِ  
 وَكُلِّ ذَلِكَ يَسِيرًا غَايَةَ الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ  
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي هَيَاةِ الشَّهِوَةِ وَالْقِيَامُ  
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدَّرَ مِنْ نِعْمِ الْعَشْرِ  
 وَلَمْ يَقْدِرْ رِبَا الْكُلِّ وَالْتِصْفِ مَثَلًا  
 يَسْرًا يَتَقَلُّ عَلَى الْعِبَادِ وَمِنْ كَمَالِ  
 الرَّأْفَةِ حَبْلُ الْيَمَامَةِ خَلَقَ أَنْ يَتَعَمَّرَ  
 الْأَصْلَ فَيَجْعَلُ الْوَصْوَةَ حَكْفًا هُوَ الْيَسِيرُ  
 وَكَذَا حَكْمُ بَابِ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

و استنیت که بجهت حق تعالی تکلیف آید  
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت  
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده  
 است بضعیف فلقت ایشان چنانکه فرموده  
 است حق تبارک و تعالی میخواهد خدا که بسبب  
 کندار شما و انسان ضعیف آفریده شده است  
 چگونه و حال آنکه او بجا با حکمت است و بار آفت  
 و رحمت نسوزد و حکمت است و رحمت او که تکلیف  
 را بر او بسیار آسان کند که او نتواند تحمل کند که کرده است  
 بنده را بر سر و شستن سنگ عظیم که آن را نتواند بردارد  
 بلکه تکلیف آید است با آنچه آسان تر است  
 بر عباد از نماز سه سجده که مشغول اند بر قیام کعبه  
 و سجود و قرائت میسر و این همه که آسان اند و نعمت  
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت  
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده  
 شده است به علم حسد و واجب گردانیده شده است  
 تمام روز نصف مثلاً تا که دشوار نبود بر بندهگان  
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است  
 مرا سوره را بدان عوض بر تقدیر بعد از اصل ضایع  
 عوض ضعیف را مشعر ساخته و همچنین حکم فرموده که

و استنیت که بجهت حق تعالی تکلیف آید

و استنیت که بجهت حق تعالی تکلیف آید

و استنیت که بجهت حق تعالی تکلیف آید

تَعْبَادِ صَلَاتِكَ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقَعْدِ  
 عَلَى مَضْطَجِعًا وَكَذَا مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى  
 السُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَاتِكَ مُؤَمِّبًا إِلَى غَيْرِكَ  
 سَمَا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاطِقِ فِي الْأَحْكَامِ  
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ رُؤْيَا الْأَنْصَافِ فَيَعِدُّ  
 سَامًا التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عَنَائَةِ  
 تَيْسُرٍ وَنَهَائَةِ الشَّهْوَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ  
 تَرْفَعَةٍ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي  
 حَفَّاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ  
 حَفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ مَتْنِ الْعَوَامِّ فِي بَاقِي  
 التَّكْلِيفَاتِ مِنْ أَمُورَاتٍ فَإِنَّ لِبَعْضِهِمْ تَيْسُرًا  
 زِيَادَةً فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ  
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى  
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا الْقَمْنُ إِلَّا  
 كَمَالَ التَّخْفِيفِ وَعَدَمُ وَجَدَانِ  
 تَيْسُرِي أَدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلبَعْضِ مَبْنِي  
 عَلَى رُجْحٍ وَظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ  
 حَاطِعِيَّةٌ نَاشِئَةٌ عَنِ هَوَى النَّفْسِ  
 الْكَامِنَةِ الْمُتَّصِبَةِ بِمَعَادَاتِ اللَّهِ  
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبَّرَ عَلَى

هر که بر قیام قدرت ندارد و نشسته نماز گذارد هر که  
 بر قعود قادر نبود و بر سپلو خفته نماز ادا نماید همچنین  
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد یا شاره نماز  
 ادا کند و سوائے اینها از آنچه مضمی نیست بر  
 کسی که ناظر است در احکام شرعی بی نظر اعتبار  
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعی را در  
 غایت یسر و نهایت سهولت و مطلق نماید  
 کمال آفت اورد سبحانه بر عباد و صعوبات آفرید  
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات  
 تمام عوام است و از رویا و تکلیفات از  
 مامورات شرعی چه بعضی از ایشان ثمنای  
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز فرض  
 و علی هذا القیاس و تیسرت این مبنی  
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم  
 وجدان یسر در اداء احکام مر بعضی را  
 بینی است بر وجود طلبیات نفسانیه  
 و کمورات طبعیه که ناشی است از هوا  
 نفس آماره که ایستاده است بعد از  
 حق سبحانه و تعالی فرمود  
 حق سبحانه و تعالی و شور آمد

در بیان مصلحت و حکمت احکام شرعی

در بیان مصلحت احکام شرعی

غالی

الشِّرْكَيْنِ مَا دَعَوْهُمُ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرٌ أَكْبَرُ الْفَاحِشِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِلْعُسْرِ  
 إِدَاءُ الْأَحْكَامِ أَوْ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرْهِي لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ  
 الْأَمَّارَةِ وَتَرْفَعُهَا جِهَتَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِّ يُعَدُّ عَلَى طَرَفِي الْقَبِيضِ  
 فَذَلِكَ وَكَذَلِكَ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 كَيْسَلٌ وَجُودُهُ هُوَ النَّفْسُ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 اللَّهِ بِقَدْرِ الْعُسْرِ فَإِذَا انْتَهَى إِلَيْهِ  
 كَلِمَتُهُ انْتَهَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلِمَةُ  
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَائِقًا فِي نَفْسِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْ ضَعْفِهِ فَاصْلُهُ أَنَّ كَلِمَتَهُمْ  
 إِنَّ لَهُمْ كَيْفًا مَطَابِقًا بِحُكْمِ الشَّرِّ يُعَدُّ  
 فَلَا اعْتِبَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفَ يُصَلِّحُ الْحُجَّةَ  
 وَالنَّقْلِيَّةَ فَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالنَّقْلِيَّةِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشُّنَّةِ كَمَا وَافَقَ  
 أَقْوَالَ لَهُمْ مِنْ كَلِمَةِ الصُّوفِيَّةِ الْقَبْلُ وَمَا  
 نَحَا لَهُمْ لَا يَقْبَلُ عَلَى أَنَا لِقَوْلِ الرَّافِعِيَّةِ

بر شہ کان آنچہ نیوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و بہ آئینہ نماز و شوار است مگر  
 فروتنی کنندگان بہ پس چنانکہ مرض ظاہر  
 موجب عسّر اور احکام است ہمین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسّر است و حال آنکہ  
 شریعت غیر از برای ابطالان میں رسوم نفس  
 آمارہ و از الہ ہوا جس آن وارد شدہ است  
 پس ہوا نفس و متابعت شریعت بر طرفان  
 نقیض اندلہ جرم وجود آن عسّر دلیل باشد بر جرم  
 ہوا کے نفس پس باندا عسّر ہوا نفس موجود  
 و آئینہ شود و چون ہوا کے نفس با تکمیل نفس  
 گرد و عسّر در احکام اصلا نامہ و آنا کلام بعضی  
 از صوفیہ در نفسی اختیار یا ضعف آن کہ سابقا  
 مذکور شد پس بدانکہ کلام صوفیہ اگر مطابق حکم  
 شرعی نہ ہو اور اصلا اعتبار سے نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونہ سزا و شایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء اہل سنت است و پس  
 پس آنچہ از اقوال صوفیہ موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچہ مخالف شان  
 غیر مقبول صحیح ہذا اگر گوئیم کہ صوفیہ

شرح الشرح الشریح لایضاح  
 شرح الشرح الشریح لایضاح

شرح الشرح الشریح لایضاح

مستقیمه الاحوال لم یجوزوا للفرقة  
 عدا لا فی الاحوال ولا فی الاعمال و  
 لا فی الاقوال ولا فی العلو و المعارف  
 و یعلمون ان بقیة الخلاف مع الشرع  
 ناشیه عن ستم فی الحال و خلل فی  
 الرصد و الحال ما خالف الشرع  
 الحقة و بالجمله خلاف الشرع دلیل  
 ان ذاقه و علامه الاتحاد علی ما فی  
 الباب ان الصوفی لو تکلم بکلام  
 مخالف للشرع نایب عن الکشف  
 فی غلبه الحال و سکر الوقت فهو  
 معذور و کشفه غیر یصح و غیر صالح  
 للتقلید بل یبغی ان یجمل کلامه  
 و یصرف عن ظاهره فان کلامه الشکلی  
 یجمل و یصرف عن الظاهر

استقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از ستم حال و احتمال بال ورنه مخالف  
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله  
 خلاف شریعت دلیل رتبه است  
 و علامت اتحاد و غایه ما فی الباب  
 اگر از بعض صوفیه کلام مخالف  
 شریعت ناشی اذ کشف در علیه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تعلیم است  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل  
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضموم  
 ازیرا که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

هذا اما یتبرین فی هذا المقام یعنی ان الله سبحانه و تحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

کتوب (۲۹۰) دو صد و نودم

بلا محمد با ششم صد و ریافت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت

کتابت المأمین

تاریخ  
 ۱۳۰۴

الْمَشْرُوكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ  
 نَعَالِي وَإِنَّمَا الْكَيْفِيَّةُ الْأَهْلُ الْفَاشِعِينَ  
 فَكَمَا أَنَّ مَرَضَ الظَّاهِرِ مُوجِبٌ لِعُسْرِ  
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضُ الظَّاهِرِ  
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ  
 الشَّرْحُ الشَّرْهِيَّ الْإِطَالِ رُغْمَ النَّفْسِ  
 الْأَمَانَةِ وَرَفَعَهَا جِيسَهَا مَوْجِي النَّفْسِ  
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرْهِيَّةِ عَلَى طَرَفِ الْقَبِيضِ  
 فَلَا جَرَمَ بِكَوْنِ وَجُودِ ذَلِكَ الْعُسْرِ  
 دَلِيلَ وَجُودِهَا نَفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ  
 الْمَوْجِبِ يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَقَى الْهَوَاءُ  
 كَلِيَّةً انْتَقَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَإِنَّمَا كَلَامُ  
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَعْيِ  
 الْأَخْتِيَارِ أَوْضَعْفٍ فَأَحْلَمْنَا أَنَّ كَلَامَهُمْ  
 إِن لَكُم مَكْرَهُمْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرْهِيَّةِ  
 فَلَا اغْتِبَارَ كَذَا أَصْلًا فَكَيْفَ يُعْبَلُ لِلْحُجَّةِ  
 وَالْتَقْلِيدِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالْتَقْلِيدِ  
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ الشَّدِيدِ فَهَذَا رَافِقُ  
 أَقْوَالِهِمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا  
 حَاكَمَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَى أَنَا نَقُولُ أَنَّ الصُّوفِيَّةَ

برش مکان آنچه بخوانی ایشان را بان  
 وزیر فرموده و هر آینه نماز و شواست مگر  
 فروتنی کنندگان به پس چنانکه مرض ظاهر  
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض  
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه  
 شریعت غیر از برائت ابطال این رسوم نفس  
 آماره و ازاله هوا جس آن وارد شده است  
 پس هوا نفس و متابعت شریعت بر طرف  
 تقیض اندل اجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر  
 هوا که نفس پس با ندادن عسر هوا نفس موجود  
 دانسته شود و چون هوا که نفس با کفیه نفس  
 گرد و عسر در احکام اصلا نداند و اما کلام بعضی  
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا  
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکم  
 شرعی نبوده و او را اصلا اعتباری نیست پس  
 حجیت و تقلید را چگونه منزه نمایان حجیت  
 و تقلید اقوال علماء و اهل سنت است و پس  
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال  
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالف ایشان است  
 غیر مقبول می‌گردد اینگونه که صوفیه

در معرفت  
 در معرفت

در معرفت  
 در معرفت

المستقيمة الأحوال لم يعبادوا والفقير  
 أصلاً لا في الأحوال ولا في الأعمال ولا  
 لا في الأقوال ولا في العلوم والمعارف  
 ويعلمون أن بقية الخلاق مع الشريعة  
 ناشية عن سقيم في الحال مفضل فيه  
 ولو صدق الحال ما خالف الشريعة  
 الحقة وبإجماله خلاف الشريعة دليل  
 الزندقة وعلامة الإلحاد غاية ما في  
 الباب أن الصوفي لو تكلم بكلام  
 مخالف للشريعة نأش عن الكشف  
 في غلبته الحال وسكر الوقت فهو  
 معذور وكشفه غير صحيح وغير صالح  
 للتقليد بل ينبغي أن يجعل كالم  
 ويصرف عن ظاهره فإن كاهن الشكاري  
 يجعل ويعترف عن الظاهر

مستقيم الأحوال از شریعت تجاوز میکنند  
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در  
 اقوال و نه در علوم و معارف و میدانند  
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است  
 از سقیم حال و اختلال بال و نه مخالف  
 شریعت حقه اصلاً نه بود باجماله  
 خلاف شریعت دلیل زندقه است  
 و علامت الجاه و غایب مافی الباب  
 اگر از بعض صدوقیه کلامی مخالف  
 شریعت ناشی ادکشف در غلبه حال  
 و سکر وقت صادر شد معذور است  
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید است  
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح  
 حل کرده شود و از ظاهر خود مضمون  
 بریزد که کلام سکاری حل کرده میشود و از ظاهر خود

کتابت المراسم

هذا ما كتبت في هذا المقام بعين الله سبحانه وحسن توفيقه تعالى  
 والحمد لله وسلام على عباده الذين اصطفى

مکتوب (۲۹۰) ووصد و نووم

بلا محمد باشم صد و ریانت در بیان طریق که حضرت حق سبحانه و تعالی حضرت





سنة تبديل

جامع زانفع است که بتقلب احوال متصرف اند و بتبدل اوقات مستعمل و متصرف حاضرند و وقتی  
غائب گاه و واجبه و گاه فایده ایشانند از باب قلب که در مقام تجلیات صفاتیه  
از صفت به صفت و از اسم به اسم منتقل و متحول اند لکن احوال نقد وقت ایشان است  
و شش آهال حاصل مقام ایشان در احوال در حق ایشان محالست و استمرار وقت  
در شان شان متمتع زمانی در قبض اند و زمانه و بسط و تنگی وقت معلوم است  
بمعنای آنکه در بعضی احوال در بعضی احوال در بعضی احوال در بعضی احوال  
پایسته اند و بکلیت از رقیبت احوال مخول احوال محرز گشته اند محتاج بسماع و وصیه تند  
صدقت ایشان و امی است و حال شان سمری لایل لا وقت لهم و حال هم آهال  
الوقت و کربان القلین و هم الواصلون الذین لا یخرجون لهم اصلا و لا یفقدون لهم صلوات  
لا یفقدون لا یفقدون لا یفقدون لا یفقدون لا یفقدون لا یفقدون لا یفقدون لا یفقدون  
بیان آن بتفصیل در آخرین بحث تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی الرسول کند که  
حضرت رساله تمامیت عمیکه و علی البذلک و العتیکه فرموده است فی مع الله وقت لا یفقدون  
گویم که بقدر قدرت این حدیث بعضی از شایخ ازین وقت و وقت مستخدم خواسته اند  
فی مع الله وقت مستعمل و کمال به جواب دیگر گویم که در وقت مستعمل کیفیت خاصه خواهد بود  
بسیار می تواند بود که از وقت نادر و وارند و این کیفیت نادره خواهند بود زمان  
نیز اشکال مرتفع پیشود و الرسول کنند که سماع نغمه تواند بود که در تحصیل آن کیفیت نادره  
دائمه باشد پس منتهی نیز برای تحصیل آن کیفیت محتاج بسماع گشت به جواب گویم که تحقیق آن  
کیفیت غالباً در همین آواز نماز است و اگر در بیرون نماز آخیا نادر است و در نیز از سماع و وقت  
است تواند بود که در حدیث هر وقت فی الصلوات اشاره باین کیفیت نادره باشد

لله الشکر  
است تمامیت  
من کیفیت که  
تجدید و کمال  
لله الشکر  
است تمامیت  
من کیفیت که  
تجدید و کمال  
لله الشکر  
است تمامیت  
من کیفیت که  
تجدید و کمال  
لله الشکر  
است تمامیت  
من کیفیت که  
تجدید و کمال  
لله الشکر  
است تمامیت  
من کیفیت که  
تجدید و کمال



در این وقت در آن مقام و در آن حالت و در آن مرتبه و در آن مقام و در آن حالت و در آن مرتبه

می آید و ارواح ایشان بفراموشی نفوس و مقام اصلی خود متوجه جناب قدس اندر مقام  
 از مقام نفس مطمئنه که در مقام بندگی متکبران ذراج گشته است مدد برنج میرسد روح را بواسطه  
 آن امداد و تاسبت خاصه بطولب پیدا میگردد و آرام این بررگواران بعبادات است و تکلیف  
 در ادای حقوق بندگی و طاعات پس خروج در نهاد ایشان کم است و شوق صعود و رگواران  
 شان قلیل هنوز مبتدیانند و در وقت ایشان لایح است و کمال اتباع سنت پدید  
 بصیرت شان ممکن لاجرم حدیقه بصیرت را از دور چینی می بینند که نزدیکان در انصار آن جز  
 هر چند عروج کمتر دارند اما نورانی اند و بنور اصل منور و در همان مقام شان عظیم دارند و جلیل  
 القدر اند ایشان را احتیاج بسماع و وجد نیست عبادات ایشان را کار سماع میکنند و نورانی  
 اهل از عروج کفایت می بخشند جامع مقلدان اذ اهل سماع و وجد که بجز علم شان این بزرگواران و ا  
 نیستند خود را از عشاق می گیرند و ایشان را از دگر گو میا عشق و محبت را منحصر در نفس و وجد  
 میدانند و طائفه دیگر از منتهمیان آنانند که بعد از قطع حساب سیرالی امد و تحقیق به بقایا رسیده  
 ایشان را جذب قوی عنایت می فرمایند و بقلب انجذاب کشان کشان می برند و در وقت  
 آنجا از هر ایت منوع است و تشکیک ایشان را غیر جائز و خروج محتاج با موعود نیستند سماع و غیر  
 در شگفتی قلوب ایشان با نیست و وجد و تواجد را با ایشان کار نه بان خروج انجذابی  
 به نهایت نهایت مرتبه مکن الوصول میرسد و بواسطه تاسبت آن سرور علی علی الله الصلوات  
 و السلام علیک و علی آله و سلم است حکایه الصلوات و الخیرة فیها یسبغون  
 این نوع وصول مخصوص طائفه افراد است آنطاب نیز از مقام نصیب ندارند از محض فضل ایزدی  
 بجز طائفه این نوع و اهل نهایت نهایت را عالم باز گردانند و نورمت مستعدان باحواله نمایند  
 نفس در مقام بندگی فرودی آید و روح او بخرج نفس متوجه جناب مقدس است اوست که جامع کمال  
 قوت است و عادی تکلیفات طلبیه و اعتقایی بالقلب هممت انصاف کثیرت و کلمات و علوم مقامات  
 نورسند

نوع منوع است  
 و تاسبت است  
 مدد برنج میرسد  
 روح را بواسطه  
 آن امداد و تاسبت  
 خاصه بطولب پیدا  
 میگردد و آرام این  
 بررگواران بعبادات  
 است و تکلیف در ادای  
 حقوق بندگی و طاعات  
 پس خروج در نهاد  
 ایشان کم است و شوق  
 صعود و رگواران  
 شان قلیل هنوز  
 مبتدیانند و در وقت  
 ایشان لایح است و کمال  
 اتباع سنت پدید  
 بصیرت شان ممکن  
 لاجرم حدیقه بصیرت  
 را از دور چینی می  
 بینند که نزدیکان  
 در انصار آن جز  
 هر چند عروج کمتر  
 دارند اما نورانی  
 اند و بنور اصل  
 منور و در همان  
 مقام شان عظیم  
 دارند و جلیل القدر  
 اند ایشان را احتیاج  
 بسماع و وجد نیست  
 عبادات ایشان را  
 کار سماع میکنند  
 و نورانی اهل از  
 عروج کفایت می  
 بخشند جامع مقلدان  
 اذ اهل سماع و وجد  
 که بجز علم شان  
 این بزرگواران و ا  
 نیستند خود را از  
 عشاق می گیرند و  
 ایشان را از دگر گو  
 میا عشق و محبت را  
 منحصر در نفس و  
 وجد میدانند و  
 طائفه دیگر از  
 منتهمیان آنانند  
 که بعد از قطع  
 حساب سیرالی امد  
 و تحقیق به بقایا  
 رسیده ایشان را  
 جذب قوی عنایت  
 می فرمایند و بقلب  
 انجذاب کشان  
 کشان می برند و  
 در وقت آنجا از  
 هر ایت منوع است  
 و تشکیک ایشان  
 را غیر جائز و  
 خروج محتاج با  
 موعود نیستند  
 سماع و غیر در  
 شگفتی قلوب  
 ایشان با نیست  
 و وجد و تواجد  
 را با ایشان کار  
 نه بان خروج  
 انجذابی به  
 نهایت نهایت  
 مرتبه مکن  
 الوصول میرسد  
 و بواسطه تاسبت  
 آن سرور علی علی  
 الله الصلوات و  
 السلام علیک و  
 علی آله و سلم  
 است حکایه  
 الصلوات و الخیرة  
 فیها یسبغون  
 این نوع وصول  
 مخصوص طائفه  
 افراد است آنطاب  
 نیز از مقام  
 نصیب ندارند  
 از محض فضل  
 ایزدی بجز  
 طائفه این  
 نوع و اهل  
 نهایت نهایت  
 را عالم باز  
 گردانند و نورمت  
 مستعدان باحواله  
 نمایند نفس  
 در مقام  
 بندگی فرودی  
 آید و روح او  
 بخرج نفس  
 متوجه جناب  
 مقدس است  
 اوست که  
 جامع کمال  
 قوت است و  
 عادی  
 تکلیفات  
 طلبیه و  
 اعتقایی  
 بالقلب  
 هممت  
 انصاف  
 کثیرت و  
 کلمات و  
 علوم  
 مقامات  
 نورسند

فعلی و معارف کما راجح صلی او را بیشتر است بلکه آنجا که اوست نه نخل است و نه اصل از نخل و فصل  
 او را گذرانیده اند این نوع کامل مکل بسیار عزیز الوجود است اگر بعد از قرون متطاوله و آزرینه  
 متباعده بظهور آید هم معتدیم است عامی از وی منور گردد قطرا و شانی امرض قلب سبب است  
 و توضیح او در افع اخلاق روئیه نام ضمیمه اوست که در راجح خروج را تمام کرده و مقام بندگی فرود آمده است  
 و اراهم و انس بجادات گرفته بقام عیب بیکه فوق آن مقام نیست در مقامات ولایت ازین  
 طائفه بعضی را انتخاب نموده مشرف میسازند و قابلیت منصب محبوبیت نیز ایشان را مسلم است  
 جامع جمیع کمالات مرتبه ولایت است و عاوی تمام مقامات و رجا و دعوت از ولایت خاصه نبوت  
 بهره مند است با جمله در شان او این مصراع صادق است آنچه خوبان همه دارند تو نهاداری  
 به هین اجهت بی راسماع و وجد حضرت است و منانی خروج هر چند بشر الطواق شوی ششمه از بشر  
 سماع و راجح این مکتوب تحریر خواهد یافت انشاء الله تعالی و جدا و معلول است حال او و وبال است  
 حرکت اویستی است شکرک او شوب هوای نفسانی و لا تخفی بالملک تدین من لا یکن معنی اولی  
 القلوب و ان باب القلوب متوسط بین اللبتین و المؤمنین و المؤمنین هم المؤمنین فی الله  
 و ان باب فی الله و هو القاصد الکامل و لا یفهم در درجات بعضها فقی بعض و الموصول کانت  
 لا یتکون قطعها آبد الایدین باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه  
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است  
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع  
 و وجد درین صورت این جامع را ممد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند  
 قطع مساک بسیار ایشانرا بجد و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب  
 قلوب غیر مجذب را مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدو فیها  
 تحرر القلتاد و ارحله آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

کتابت اولی  
 باجمه سماع متوسطان را نافع است و قسمی از منتحیان را نیز چنانکه  
 بالا گذشت لیکن باید دانست که از باب قلوب را نیز سماع مطلقا محتاج الیه نیست بلکه جامع است  
 که بدولت جذب مشرف نشده اند و بریاضات و مجاہرات شاقه میخوانند که قطع مسافت نماید سماع  
 و وجد درین صورت این جامع را ممد و معاون است و اگر از باب قلوب از مجذوبان باشند  
 قطع مساک بسیار ایشانرا بجد و جذب است محتاج بسماع نیستند و نیز باید دانست که سماع از باب  
 قلوب غیر مجذب را مطلقا نافع است بلکه انقطاع از این مشروط بشرط است و بدو فیها  
 تحرر القلتاد و ارحله آن شرط عدم اعتقاد است بحال خویش و اگر تمامی خود معتقد است

عنه واصل الاصل سابقه نموده  
 157

مجبور است آرزو سماع اور انہر نوحے از عروج می بخشد اما بعد از سکین ازان مقام فرود می آید  
و شراط پر گران است که در کتاب اکابیر تنظیم الاخرال کتباریف المعارف بحجرت رسیدن شده اند که اکثر  
آنها در انبیا کے ان وقت مفقود است بلکه این قسم سماع و وقص که درین وقت شائع شده است  
و این نوع اجتماع که درین اوان متعارف گشته است شک نیست که مقصود محض است و منافی صرف  
عروج در اینجا معنی ندارد و مقصود در آن صورت متصور نیست امداد و اعانت از سماع درین محل  
مقصود است حضرت و منافات موجود و تمثیلی به سماع و وقص هر چند نسبت به بعضی منتصیان  
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند انا و ساط اند و تا مراتب عروج  
ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
الی امد است و نهایت این سیر تا اسی است که سالیات منظر است بعد از ان سیر در ان اسم  
و ما يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به جدا بکشفت علی اذ باید گذشتہ بمقام شخصی  
برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت  
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار فنا  
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی امد نهایت  
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج و معنی نه نهایتی آن گیر نیست که  
اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگزین نهایت آن نرسد چه هر اسم  
شکل شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند  
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایانیه نهایت برسد و اگر بجا ستمتک گشت نرسد  
شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آورد نرسد پس فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم  
امر آسان است چنانچه باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
قصود سرفراز گردانند و آنکه توان رهنمیزی و تقدیرس خیال میکنی بسا است که تعیین تشبیه و تقصیر است

و در همین وقت عروج که در ان وقت اول نهایت است

و در همین وقت عروج که در ان وقت اول نهایت است

عروج در اینجا معنی ندارد و مقصود در آن صورت متصور نیست  
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند انا و ساط اند و تا مراتب عروج  
ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
الی امد است و نهایت این سیر تا اسی است که سالیات منظر است بعد از ان سیر در ان اسم  
و ما يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به جدا بکشفت علی اذ باید گذشتہ بمقام شخصی  
برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت  
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار فنا  
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی امد نهایت  
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج و معنی نه نهایتی آن گیر نیست که  
اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگزین نهایت آن نرسد چه هر اسم  
شکل شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند  
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایانیه نهایت برسد و اگر بجا ستمتک گشت نرسد  
شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آورد نرسد پس فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم  
امر آسان است چنانچه باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
قصود سرفراز گردانند و آنکه توان رهنمیزی و تقدیرس خیال میکنی بسا است که تعیین تشبیه و تقصیر است

عروج در اینجا معنی ندارد و مقصود در آن صورت متصور نیست  
نیز در کار است لیکن ایشان چون هنوز مراتب عروج و پریش دارند انا و ساط اند و تا مراتب عروج  
ممکن الحصول تمام طی نکنند حقیقت انتها ازینها مفقود است نهایت گفتن باعتبار نهایت سیر  
الی امد است و نهایت این سیر تا اسی است که سالیات منظر است بعد از ان سیر در ان اسم  
و ما يتعلق به است و چون از اسم و جمیع ما يتعلق به جدا بکشفت علی اذ باید گذشتہ بمقام شخصی  
برسد و در اینجا بقائے پیدا کنند نتیجی حقیقی است و فی الحقیقت نهایت سیر الی امد درین صورت  
است نهایت اول را که نهایت تا اسم است نیز نهایت سیر الی امد اعتبار کرده اند و باعتبار فنا  
و بقائے که در آن مرتبه حاصل میشود اطلاق اسم ولایت نموده اند و آنکه گفته اند که سیر فی امد نهایت  
یست این سیر در وقت بقا است و بعد از سطح منازل عروج و معنی نه نهایتی آن گیر نیست که  
اگر سیر در آن اسم واقع شود و تفصیل شیونات مندرجه در آن متحقق گردد و برگزین نهایت آن نرسد چه هر اسم  
شکل شیونات مندرجه نه نهایت است اما در وقت عروج اگر نخواهند که اول از ان اسم گذرانند  
تواند بود که بیک قدم آن اسم را طے نماید و بجایانیه نهایت برسد و اگر بجا ستمتک گشت نرسد  
شرافت و اگر برائے تزیینت خلق بارش آورد نرسد پس فضیلت گمان نکنی که وصول بان اسم  
امر آسان است چنانچه باید کند تا باین دولت مشرف سازند و تا اگر ازین میان باین نعمت  
قصود سرفراز گردانند و آنکه توان رهنمیزی و تقدیرس خیال میکنی بسا است که تعیین تشبیه و تقصیر است

بلکہ بسیار سے از قرابت کہ تو انرا تمیز نیال سگینی از مقام روح نیز بایان تراست تمیزی که فوق العرش  
 ترا تحصیل میشود نیز داخل اثره تشبیه است و آن مکتوب سنتره از عالم افرح است چه عرش محمد و جبرائیل  
 و متفکرات العباد است عالم افرح ماورائے عالم حیات و انبعاث است چه روح لامکانی است در  
 مکان نمیکند در روح ماوراء عرش اثبات نمودن ترا در وهم نمیداند که روح از تو بعید است راست  
 و دور دراز در میان تو و روح است نه چپین است روح را نسبت با جمیع اکثیه با وجود لامکانیت  
 برابر است ماورائے عرش گفتن معنی دیگر دارد و تا با جانتری نمیتوانی دریافت طاعتها تصوفیه که نیز  
 روحی رسیده اند و فوق العرش آزا در یافته اند منزه الهی بگشت که تصوف نموده اند و علوم بسیار  
 آن مقام را از علوم علم گفته و بر آردین مقام حل کرده و حق است که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل سطا کذا ازان و بر نگه گذارنده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی که  
 اَکْبَرُ لِلَّهِ الذِّکْرِ لَءَا الْهَذَا اَوْ مَا كُنْتَ لِلَّهِ جَدًّا لَوْ لَانَّ هَذَا اِنَّ اللّٰهَ و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و لکن حقیقی و حق  
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آید و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اشغال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم  
 عَنْ مَقَاتِ الْاِحْلَاطِ وَ حَالِ الْاِحْتِاطِ اَبَدِ اَنْتَ كَمْ رُوْحٌ بِرَحْمَتِ بَعْلَمُ بِرَحْمَتِ  
 اما نظر به بیونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه صمد آیه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرر نماد بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوزم مکان می باید کرد تا بدان

این مقام را از علوم علم گفته و بر آردین مقام حل کرده و حق است که آن نور نور روح  
 است این فقیر را نیز در وقت حصول آن مقام این نوع اشتباه می پیدا شده بود اما چون عنایت  
 خداوندی جل سطا کذا ازان و بر نگه گذارنده و آنست که آن نور نور روح بودند نور الهی که  
 اَکْبَرُ لِلَّهِ الذِّکْرِ لَءَا الْهَذَا اَوْ مَا كُنْتَ لِلَّهِ جَدًّا لَوْ لَانَّ هَذَا اِنَّ اللّٰهَ و چون روح لامکانی است  
 و بصورت بیونی و حسب گونگی مخلوق است لاجرم مثل اشتباه می گردد و لکن حقیقی و حق  
 یهدی السبیل و جماعه از ایشان که آن نور روح فوق العرش را گرفته فرودی آید و بان بقا  
 پیدا میکنند خود را جامع بین تشبیه و التمزیه میدانند و اگر آن نور را از خود جدای یا بند مقام  
 فرق بعد جمع تصور میکنند اشغال این مغالطات صوفیه را بسیار است و حق سبحانه و تعالی العالم  
 عَنْ مَقَاتِ الْاِحْلَاطِ وَ حَالِ الْاِحْتِاطِ اَبَدِ اَنْتَ كَمْ رُوْحٌ بِرَحْمَتِ بَعْلَمُ بِرَحْمَتِ  
 اما نظر به بیونی حقیقی داخل دائره چونت گویا بر رخ است در میان عالم چون و در میان جنان  
 قدس نه چون حقیقی پس رنگ هر دو طرف دارد و هر دو اعتبار در و صبح است بخلات  
 چون حقیقی که چون را بوسه صمد آیه نیست پس تا از جمیع مقالات روح غرر نماد بان اهم رسد  
 پس اول از جمیع طبقات سلوات حتی العرش می باید گذشت و تمام از کوزم مکان می باید کرد تا بدان

مرتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سطره باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که مراد  
 وصل است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانه و تعالی که در این عالم خلق عالم  
 انفس است و در این عالم از مراتب انسا و شدی نوات است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این  
 مراتب ظلی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مفصلی مطلوب حقیقی را می باجیبت تا اگر این بحث بچونند  
 و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل الله یمنه من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید که دور ما و راه  
 و را می باجیبت که کیف الوصول الی سعاده و دودها قلل الکیال و دودها و دودها  
 تمبلیه خیر و دوام وصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاءے بائند  
 شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح لایح  
 بر آنکه هر علمیکه عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
 است و در ذوق علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود  
 علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت  
 متوجه حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه ذوق نیز زایل گشت  
 پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف و در علم حصولی که تفکلت از معلوم در اینجا  
 غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا  
 دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با علم است حصولی که زوال آن متصور است  
 گمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق الیقین را  
 این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت  
 نوار و این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسبت بقاے است که در حقیقت دست میدهد بقاے که  
 مقصود است و دیگر است مع ذوق این سنی شناسی بجز انجیسی چه پس تمار توجه و دوام حضور

التعبیر - فایده لایح الی الحق العظیم - ولا یشره حقنا و حقنا

مرتب الامکانیت عالم از قوا را نیز سطره باید نمود آن زمان تا آن اسم رسد که خواجہ پندار که مراد  
 وصل است به حاصل خواجہ بچونند از نیست به حق سبحانه و تعالی که در این عالم خلق عالم  
 انفس است و در این عالم از مراتب انسا و شدی نوات است ظلاً و اصلاً انجلا و تفصیلاً و در این  
 مراتب ظلی و صلی و کونی و آبی و اجالی و بیلی مفصلی مطلوب حقیقی را می باجیبت تا اگر این بحث بچونند  
 و که ام صاحب دولت را این سعادت شرف سازند ذلک فضل الله یمنه من یشاء و الله  
 ذو الفضل العظیم یمت بند باید داشت و هر چه در راه برست افتد نجات بناید که دور ما و راه  
 و را می باجیبت که کیف الوصول الی سعاده و دودها قلل الکیال و دودها و دودها  
 تمبلیه خیر و دوام وصل و استمرار وقت کے اسم علم است که بعد از تحقق فنا مطلق بقاءے بائند  
 شرف شده باشد و علم حصولی او بعد از حضوری تبدیل یافته است این بحث به بیان شرح لایح  
 بر آنکه هر علمیکه عالم را از او ذات خود حاصل میگردد و طریق حصول آن حصول صورت معلوم  
 است و در ذوق علم حصولی است و هر علمیکه محتاج بحصول صورت نباشد آن علم ذات خود  
 علم حصولیست چه ذات بنفسه حاضر عالم است و در علم حصولی تا صورت معلوم حاصل است و در وقت  
 متوجه حصول است و چون آن صورت از ذوق زایل گشت آن توجه ذوق نیز زایل گشت  
 پس دوام توجه در علم حصولی محال عادی است بخلاف و در علم حصولی که تفکلت از معلوم در اینجا  
 غیر تصور است چنانچه تحقق آن علم حصولی است و چون این حضور دائمی است علم نیز دنیا  
 دائمی باشد پس زوال توجه از ذات خود ممکن نباشد و در بقا و با علم است حصولی که زوال آن متصور است  
 گمان کنی که بقا با علم است از آنکه خود را همین حق یابی چنانکه بعضی ازین طائفه حق الیقین را  
 این عبارت تعبیر نموده اند که چنین است بقا با علم که بعد از فنا مطلق میسر شود این قسم معلوم و ثابت  
 نوار و این حق الیقین که بعضی گفته اند مناسبت بقاے است که در حقیقت دست میدهد بقاے که  
 مقصود است و دیگر است مع ذوق این سنی شناسی بجز انجیسی چه پس تمار توجه و دوام حضور

در صورت بقا با شد ثابت شد پیش از تحقق ببقا با بعد و نوم ممکن نیست اگر چه بسیار را پیش از  
 رسیدن باین مقام این معنی متوجه میشود علی الخصوص در طریقہ علیہ نقشبندیہ قدس اللہ تعالیٰ عنہ  
 وَ الْحَقُّ مَا حَقَّقْتُكَ وَالصَّوَابُ مَا أَلْهَمْتُكَ وَاللَّهُ تَعَالَى اعْلَمُ بِالصَّوَابِ وَاللَّيْلَةُ تَعَالَى الْمَكْرُومُ وَاللَّيْلَةُ تَعَالَى  
 الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْلَاؤُا وَآخِرًا وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَيَّ رَسُوْلِهِ دَائِمًا وَبِرَحْمَتِهِ

### مکتوب و صدق و شتا دو ششم

بمولانا امان اللہ نقیہ صدوریافت و ربیان اعتقاد صحیح که ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا  
 صاحب اہل سنت و جماعہ و رجوع کردہ از کتاب و سنت خلاف معتقدات اہل سنت و جماعہ نمیدہ اند  
 و با کشف خلاف اہل حق معلوم ساخته اند کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم بدان کہ شد کہ اللہ تعالیٰ  
 وَاللَّهُ مَا كَسَاكَ سَوَاعِدَ الصِّرَاطِ کہ از جمله ضروریات طرق سالک اعتقاد صحیح است کہ علماء اہل سنت از  
 از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرمودہ اند و کتاب و سنت را محمول و شہن بر معانی کہ جمہور علماء  
 اہل حق یعنی علماء اہل سنت جماعت آن معانی را از ان کتاب و سنت نمیدہ اند نیز ضروریست  
 و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفہومہ بکشف و الہام امر سے ظاہر شود و آن را اعتبار بنا کردہ و ان  
 استعارہ باید نمود مثلا آیات و احادیث کہ از ظواہر آنجا توجید وجود مفہوم میشود و همچنین احاطہ سربا  
 و تزیین معینت و تائید معلوم میگردد و چون علماء اہل حق از ان آیات و احادیث این معانی نہ نمیدہ اند  
 اگر در کتابے راه بر سالت این معانی منکشف شود و موجود چیز کیے نیاید یا او را بالذات محیط و اند  
 و تزیین و آتایا بدہر چند او درین وقت بواسطہ غلبہ حال و سکو وقت معذور است اما باید کہ ہمیشہ حق  
 و معانی کلمتی متضرع باشد کہ او را ازین و زطر بر آورده امور کیے مطابق آراءے صاحب علمائے اہل حق  
 است بروئے منکشف گرداند و بر موعے از غلات متفکرات حصہ ایشان ظاہر نسا زد و با کلمہ معانی مخفی  
 علماء اہل حق را صدق کشف خود باید ساخت و محکم انہما خود را جزو ان نیاید و شست چه معانی کہ  
 سے توجہ غفلتین و کمال بر قوامہ مہذبتر یعنی شک و کفر کیا باہاد و ان آنرا شش و کلمہ

سے توجہ غفلتین و کمال بر قوامہ مہذبتر یعنی شک و کفر کیا باہاد و ان آنرا شش و کلمہ  
 مالہ نقیہ صدوریافت و ربیان اعتقاد صحیح کہ ما خود از کتاب و سنت است بر وفق آرا  
 صاحب اہل سنت و جماعہ و رجوع کردہ از کتاب و سنت خلاف معتقدات اہل سنت و جماعہ نمیدہ اند  
 و با کشف خلاف اہل حق معلوم ساخته اند کہ بسم اللہ الرحمن الرحیم بدان کہ شد کہ اللہ تعالیٰ  
 وَاللَّهُ مَا كَسَاكَ سَوَاعِدَ الصِّرَاطِ کہ از جمله ضروریات طرق سالک اعتقاد صحیح است کہ علماء اہل سنت از  
 از کتاب و سنت و آثار سلف استنباط فرمودہ اند و کتاب و سنت را محمول و شہن بر معانی کہ جمہور علماء  
 اہل حق یعنی علماء اہل سنت جماعت آن معانی را از ان کتاب و سنت نمیدہ اند نیز ضروریست  
 و اگر بالفرض خلاف آن معانی مفہومہ بکشف و الہام امر سے ظاہر شود و آن را اعتبار بنا کردہ و ان  
 استعارہ باید نمود مثلا آیات و احادیث کہ از ظواہر آنجا توجید وجود مفہوم میشود و همچنین احاطہ سربا  
 و تزیین معینت و تائید معلوم میگردد و چون علماء اہل حق از ان آیات و احادیث این معانی نہ نمیدہ اند  
 اگر در کتابے راه بر سالت این معانی منکشف شود و موجود چیز کیے نیاید یا او را بالذات محیط و اند  
 و تزیین و آتایا بدہر چند او درین وقت بواسطہ غلبہ حال و سکو وقت معذور است اما باید کہ ہمیشہ حق  
 و معانی کلمتی متضرع باشد کہ او را ازین و زطر بر آورده امور کیے مطابق آراءے صاحب علمائے اہل حق  
 است بروئے منکشف گرداند و بر موعے از غلات متفکرات حصہ ایشان ظاہر نسا زد و با کلمہ معانی مخفی  
 علماء اہل حق را صدق کشف خود باید ساخت و محکم انہما خود را جزو ان نیاید و شست چه معانی کہ  
 سے توجہ غفلتین و کمال بر قوامہ مہذبتر یعنی شک و کفر کیا باہاد و ان آنرا شش و کلمہ

اختیار یک طریق برائے مصلحتی انصافیت این طریق بر طریق دیگر لازم نمی آید و بعضی آن  
 طریق دیگر نیک شدت دروازه شهر را توان بست بر نتوان دهن مخالفان بست بر نیک  
 نفع ذریکے نعام و لیلۃ اولاً و آخراً و الصلوة والسلام و العقیقۃ علی رسولہ صلی اللہ علیہ  
 و آله اکابر

کتاب دوم صد نو و دویم

شیخ عبد الحمید بکلی صد و ریانت در بیان آداب ضروریہ فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ اَدْبَنَّا بِالْاَدْبَابِ النَّبَوِیَّةِ وَهَدَانَا  
 بِالْاِخْلَاقِ الْمُنْطَقِیَّةِ عَلَیْهِ وَعَلَى اِلٰهِ الصَّكَاوَاتِ وَاللَّسْلِیَّاتِ اَمَّنَّا وَ اَمَلْنَا بِمَا دَاكِرًا لِّكُلِّ  
 اَیْنٍ رَّاهٍ اَزْ دُو حَالِ غَالِی نِیَسْتَنْدُ فَرِیْدًا یَا مَرَادُ الْكُرْمِ اَو اَنْدُ طَوْبِیْنِ لَهْمُ بَرَّاهِ اِنْجَذَابٍ وَ مَحَبَّتِ اِیْشَانِ  
 رَاكشَانِ كَشَانِ خَوَامِنْدُ بَرْدُ مَطْلَبِ اَعْلٰی خَوَامِنْدُ رِیَا نِیْدُ مِهْرُ اَوْ بَعِی كِه دَر كَارِ شُو دُ تَوْ سَطِ بَا یَنْبِطِ  
 تَعْلِیْمِ شَانِ خَوَامِنْدُ وَا كَرِ زِیَسْتِی وَ اَقَعِ شُو زُو دُ مِیْنَبِیْ خُو مِهْرُ مَوْ تَوْبَانِ مَوَاخِذِ خَوَامِنْدُ كِه وَا كَرِ بِهْرِ  
 ظَاهِرِ اَعْتِیَابِ وَ اَشْتِ بَاشِدُ بَعِی اِیْشَانِ بَانَ دَوْلَتِ خَوَامِنْدُ فَرَسُو دُ بِالْجَمَلِ عَنَانِ  
 اَز لِي جَلِ سَطَا نَهْ سَتَكْفَلِ حَالِ اِیْنِ بَر كُو اِرَانِ اَسْتِ بَسْبَبِ و بَعِی سَبَبِ اِیْشَانِ رَا كَفَا یْتِ  
 خَوَامِنْدُ كِرُو اللّٰهُ یَجْتَبِی الْقَدَمِیْنَ اَشْتِ اِیْشَانِ وَا كَرِ مِرَا نِدُ كَارِ اِیْشَانِ بَعِی تَوْ سَطِ بِهْرِ كَالِ مَكْرُ و شُو اِر  
 اَسْتِ بِهْرِ بَا یِدُ كِه بَدَوْلَتِ جَذِبِ و سَلُوكِ مَشْرَفِ شَدِه بَاشِدُ و بَسَاعَاتِ فَنَا و بَقَا سَعِدِ  
 اَشْتِ و سِیْرِ اِلٰی اَسَدِ و سِیْرِ فِی اَلْاَسَدِ و سِیْرِ عِنِ اَلْاَسَدِ و سِیْرِ فِی الْاَشْیَاءِ بِالْمَدِّ رَا بِالْمَدِّ اِلٰی اَنْصَارِ مِیَا نِیْدِ  
 وَا كَرِ جَذِبِ اَوْ بِسَلُوكِ اَوْ مَقْدَمِ اَسْتِ و بَرِ و بَرِیْتِ مَرَادِ اَنْ مَرُ فِی شَدِه كِه بِرِیْتِ اَحْمَرِ اَسْتِ كَلَامِ اَوْ  
 دَوَا سْتِ و لَطْرًا و شَرَفًا اِحْيَا سَ و لِهَا سَ مَرُو دِ بَتَوَجُّهٍ شَرِیْفِ اَوْ مَنُوطِ اَسْتِ و نَا زِ كِی جَانِمَا سَ  
 قَسْرُو دِ بِالْفِغَاتِ لَطِیْفِ اَوْ مَرُ بُو طِ وَا كَرِ اِنْ طُو رِ صَا حِبِ دَوْلَتِ پِیْدَا نَشُو دُ سَا كِبِ مَجْزُو بِ  
 بِمُغْتَنَمِ اَسْتِ و تَرِیْتِ اَقْدَمَانِ اَز دُو نِیْرِ مِی اید و تَوْ سَطِ اَوْ بَدَوْلَتِ فَنَا و بَقَا یَرِیْدِ اَسْمَانِ

موتی اللہ امرانی  
 در بیان آداب ضروریہ  
 فرمیدان و رفع بعضی شبه ایشان  
 و بیان ایشان بگوید



از اہام میکند و باذن کار میکند برین تقدیر اعتراض نگذارند و اگر در بعضی موارد اہام  
 خطا را میاید خطا سے الہامی در رنگ خطا سے اجتناب و است ملامت و اعتراض بران مجوز  
 نیست و ایضا چون این را محبت سے پیر پیدا شده است و نظر محبت ہر چه از محبوب صادر میشود  
 محبوب نماید پس اعتراض احوال نماید و در کلی و جزئی اقتداء پیر کند چه در خوردن و پوشیدن و چه  
 در نختن و طاعت کردن نماز را بطریق اولی باید کرد و وقتہ را از عمل او باید اقتداء نمودہ آنرا کہ در سیر  
 سخاوت فایز است بہ از باغ و بوستان و تماشا سے لالہ زار بہ و سبب اعتراض را در حرکت  
 و سکونت او مجال نمید اگر چه آن اعتراض مقدار جنبہ خود را باشد زیرا کہ اعتراض را غیر از حرام نتیجہ  
 نیست و بے سعادت ترین جمیع خلایق عیب بین این طائفہ علیہ است سبحان اللہ سبحانہ  
 عن ہذا الالب کما العینیم و طلب خوارق و کرامات از پیر خود کنند اگر چه آن طلب بطریق  
 و وسوس باشد ہر چند کہ مومن از غیر سبب مجزہ طلب کرده باشد مجزہ طلبیان گفتار  
 و اہل بکل شے معجزات از پیر تقرب دشمن است بہ بوسے جنیت سے دل برداشتہ  
 موجب ایمان نباشد معجزات بہ بوسے جنیت کند جذب صفات بہ اگر شہید شود در خاطر  
 آنرا بے توقف عرض نماید اگر صل نشود و تقصیر بر خود نہند و سبب تنقصت بر جناب پیر عاید نشازد  
 و واقعہ کہ زود ہزار پیر نہیان نذر و تعبیر و قانع از و طلب کنند و تعبیر یکہ بر طالب متکشف شود  
 نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود و برکشوف خوردن ہمارا عطا و نہند کہ حق با باطل درین امر  
 متجسس است و صواب با خطا مختلط و بے ضرورت و بے اذن از وجدان شود کہ غیر او ابرو کے  
 گزیدن ثنائی ارادتست و آواز خود را برابر آواز او بلند کنند و سخن بلند با او گویند کہ سو او است  
 و ہر فیض و متوحکہ برسد آن را بتوسط پیر تصور نماید و اگر در واقعہ بیند کہ فیض از شاخ دیگر رسیدہ  
 است آنرا نیز از پیر داند و بداند کہ چون پیر جامع کمالات و فیوض است فیض خاص از پیر نہا  
 استعدا و خاص مریہ بلا عیم کمال شیخ از شیوخ کہ صورت افاضہ از و سے ظاہر شدہ است

سبب تنقصت بر جناب پیر عاید نشازد  
 و واقعہ کہ زود ہزار پیر نہیان نذر و تعبیر و قانع از و طلب کنند  
 نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود و برکشوف خوردن ہمارا عطا و نہند کہ حق با باطل درین امر متجسس است  
 و سبب تنقصت بر جناب پیر عاید نشازد  
 و واقعہ کہ زود ہزار پیر نہیان نذر و تعبیر و قانع از و طلب کنند  
 نیز عرض نماید و صواب و خطا را از وجود و برکشوف خوردن ہمارا عطا و نہند کہ حق با باطل درین امر متجسس است

حقیقت آن کہ کمال فیض از او از سبب ابرو است



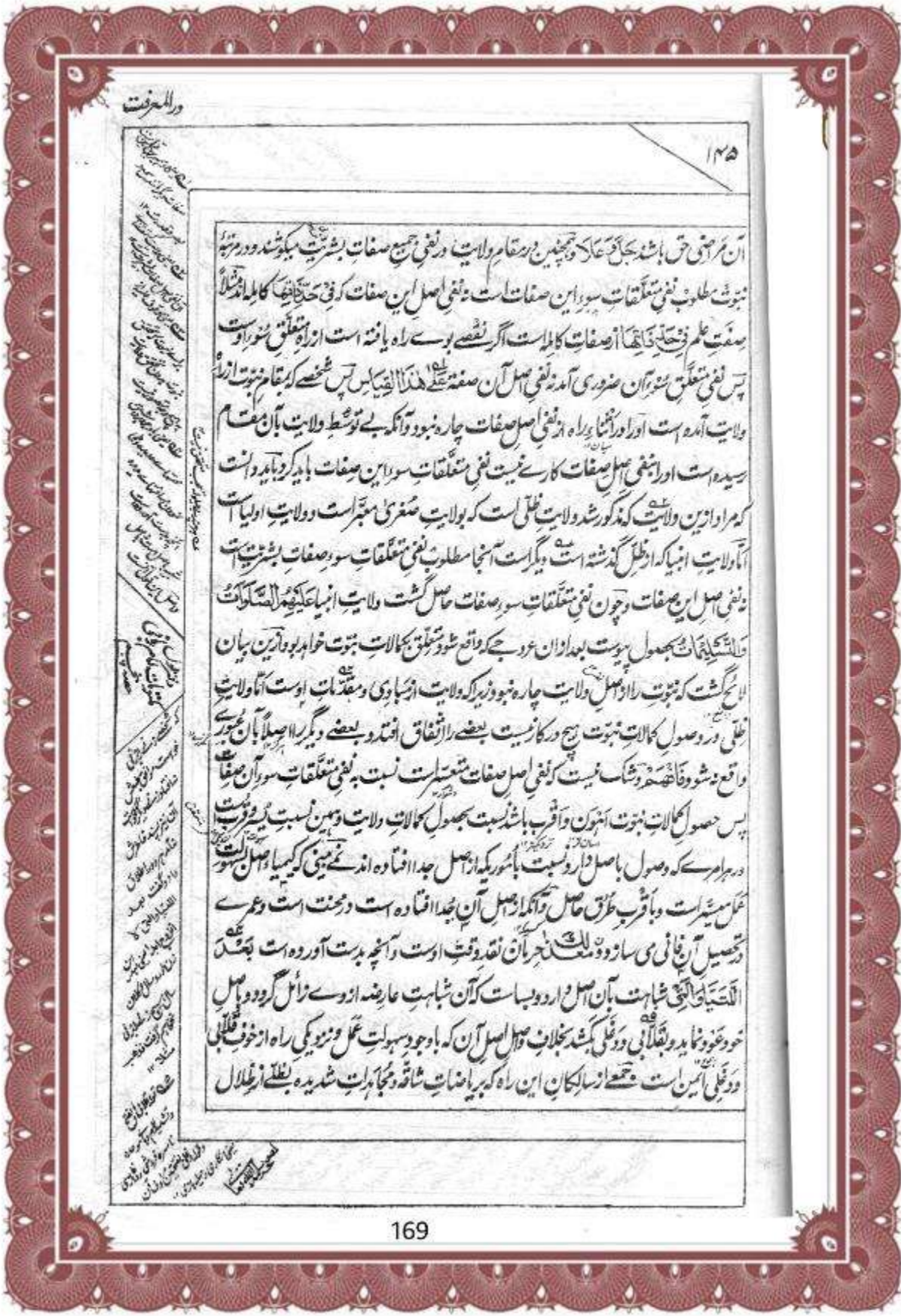




در معرفت

که شایسته جلالت باور و نیافته است و محجبه صفات اعتبارات را در راه گذشت میسر ناپا مرتبه نبوت از ولایت افضل باشد و قرب نبوت و الهی باشد و در حق تعالی علی حقیقتی بلکه با انعکاسی که در حق تعالی است پس حصول در مرتبه نبوت باشد و حصول در مقام ولایت زیرا که حصول بیلاخطه جلالت صورت پذیرد بخلاف وصول و ایضا در کمال حصول رفع اثمنیت است و در کمال حصول بقا اثمنیت پس رفع دوگانگی سارستقام ولایت باشد و بقا دوگانگی ملایم مرتبه نبوت و چون رفع دوگانگی سارستقام ولایت است پس ناپا مرتبه نبوت است لازم مقام ولایت باشد و در مرتبه نبوت چون بقا اثمنیت است پس صحرا جزو این مرتبه بود و ایضا حصول تجلیات خواه در صورت صورت و شکل بود و خواه در پرده الوان و انوار همه در مقامات ولایت است و در مرتبه تقدمات و سبب های آن تجلیات مرتبه نبوت که در آن موطن حصول باصل است و مستغناست از تجلیات و ظهورات که ظلال آن اصل اند و همچنین در وقت مکی تقدمات و سبب های آن مرتبه نیز احتیاج بان تجلیات نیست مگر اگر از راه ولایت عروج واقع شود این بان حصول آن تجلیات بواسطه ولایت است نه بواسطه علی سافت راه وصول نبوت با تجلیات و ظهورات از ظلال خبر می دهند و آنرا ذکر فرمودی ظلال گذشته است از تجلیات و مرتبه سبب مانده آلبصیرت را بنجایا بدلیل آس فرزند ولایت عشق و طمأنینه و محبت و لغو باس شوق آئینه ز صمیمه بان درو آمیز و وجد و تواجد و قصص قاصی همه در مقامات ظلال است و در او ان ظهورات و تجلیات نظایر بعد از حصول باصل حصول این امور مقصود نیست محبت در آن موطن یعنی اراده طاعت است چنانچه علیا فرموده اند نه منتهی زاد بران که منشأ شوق و ذوق است چنانچه بعضی صوفیه گمان برده اند که فرزندان نبوت چون در مقام ولایت رفع اثمنیت مطلوب است ناپا راه اولیا بیزوال اراده صمیمی میانیند شیخ نظام گوید این مرتبه آن که از دید و در مرتبه نبوت چونکه رفع اثمنیت در کمال نیست زوال نفس اراده مطلوب نیست چرا که مطلوب باشد که اراده منتهی است فی سکت ذاتی کامل اگر تقصیر باور را است بواسطه جنبش متعلق باوست پس باید که متعلق او امر خدیش تمام نباشد بلکه جمیع حرکات

در معرفت  
 این مرتبه نبوت است  
 در مقام ولایت  
 در مقام نبوت  
 در مقام کمال  
 در مقام اتمیت  
 در مقام سبب  
 در مقام محبت  
 در مقام عشق  
 در مقام طمأنینه  
 در مقام لغو باس  
 در مقام شوق  
 در مقام ذوق  
 در مقام سبب  
 در مقام محبت  
 در مقام عشق  
 در مقام طمأنینه  
 در مقام لغو باس  
 در مقام شوق  
 در مقام ذوق



آن مرامی حق باشد بجا آن عاقل و همچنین در مقام ولایت و نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات سو این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملان است صفت علم و فیه کافیه از صفات کامل است اگر نفعی بر سه راه یافته است از اولی متعلق سو است پس نفی متعلق سو این ضروری آمده نفی اصل آن صفت بطریق این است پس شخصی که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبوده و آنکه به توسط ولایت بان صفت مرسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست نفی تعلقات سو این صفات باید کرد و باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مبدع است و ولایت اولیا است اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سو صفات بشریت است و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سو صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات کثرت و الشکایات مجموع است بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بحالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبوده و در ولایت از بسبب اولیا است و معتدلات است اما ولایت نقلی در وصول بحالات نبوت هیچ در کار نیست بعضی از اتفاق افتد و بعضی دیگر اصل بان محسوس واقع نشود و کافیه و شک نیست که نفی اصل صفات شصت است نسبت به نفی تعلقات سو این صفات پس حصول حالات نبوت انبوت واقف باشد نسبت بحالات ولایت و همین نسبت به صورت است و در هر سه که وصول باصل فارو نسبت باصوری که از اصل جدا افتاده اند نمی بینیم که کیا اصل نسبت عمل میسر است و با قرب طریقی حاصل و آنکار اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت از جبران نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بحدی اللاتی و الحقی شایسته بان اصل دارد و به است که آن شایسته عارضه از سه نازل گردد و اصل خود نمود نماید و بقالبی دو فعلی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی آئین است جمعی از سالکان این راه که بر این امانات شانه و مجاهدت شدید به نظر از طلال

والمعرفت  
 در این مقام ولایت و نفی جمیع صفات بشریت میگویند و در مرتبه نبوت مطلوب نفی تعلقات سو این صفات است و نفی اصل این صفات که فی حدیث کافیه کاملان است  
 صفت علم و فیه کافیه از صفات کامل است اگر نفعی بر سه راه یافته است از اولی متعلق سو است  
 پس نفی متعلق سو این ضروری آمده نفی اصل آن صفت بطریق این است پس شخصی که مقام نبوت از راه ولایت آمده است او را در این راه از نفی اصل صفات چاره نبوده و آنکه به توسط ولایت بان صفت مرسیده است او را نفی اصل صفات کار نیست  
 نفی تعلقات سو این صفات باید کرد و باید دانست که مراد از این ولایت که مذکور شد ولایت نقلی است که بولایت صغری مبدع است و ولایت اولیا است  
 اما ولایت انبیا که از نقل گذشته است دیگر است اینجا مطلوب نفی تعلقات سو صفات بشریت است  
 و نفی اصل این صفات و چون نفی تعلقات سو صفات حاصل گشت ولایت انبیا عظیمه الصلوات کثرت و الشکایات مجموع است بعد از آن خودی که واقع شود متعلق بحالات نبوت خواهد بود و آخرین بیان این گشت که نبوت را از اصل ولایت چاره نبوده و در ولایت از بسبب اولیا است و معتدلات است اما ولایت نقلی در وصول بحالات نبوت هیچ در کار نیست  
 بعضی از اتفاق افتد و بعضی دیگر اصل بان محسوس واقع نشود و کافیه و شک نیست که نفی اصل صفات شصت است نسبت به نفی تعلقات سو این صفات  
 پس حصول حالات نبوت انبوت واقف باشد نسبت بحالات ولایت و همین نسبت به صورت است و در هر سه که وصول باصل فارو نسبت باصوری که از اصل جدا افتاده اند نمی بینیم که کیا اصل نسبت عمل میسر است و با قرب طریقی حاصل و آنکار اصل آن جدا افتاده است و محنت است و عمره و تحصیل آری فانی می سازد و در وقت از جبران نقد وقت است و آنچه بدست آورده است بحدی اللاتی و الحقی شایسته بان اصل دارد و به است که آن شایسته عارضه از سه نازل گردد و اصل خود نمود نماید و بقالبی دو فعلی گشت بخلاف اصل آن که با وجود سهولت عمل و مزویکی راه از خوف نقلی و در نقلی آئین است جمعی از سالکان این راه که بر این امانات شانه و مجاهدت شدید به نظر از طلال



شکایت از نفعین است بجهت آنکه عبارت از نیایان ماست حق است بجان عکاشان نیایان است  
 وقتا و بقا هر دو اخرا و ولایت انیس در ولایت از نیایان آخرت چاره نبود و مرتبه کمالات است  
 گرفتاری آخرت مجرب است و در آخرت محض و مشمول بلکه در دوران منوطن در و آخرت است گرفتاری  
 گرفتاری آخرت کریمه به بدعتی که بجهت حق و کماله معارف و کریمه و تحقیق که بجهت و یکجا وقت  
 حدیث این است که هر کس که بجهت حق و کماله معارف و کریمه و تحقیق که بجهت و یکجا وقت  
 از باب آن مقام است کریمه و ناله ایشان از دیگر احوال آخرت است و اگر و اندر و نشان از نرسیدن  
 قیامت هر سوره از فتنه قبر و ستمها و نه همیشه از عذاب نارینا جو و منقطع و در حق بجان عکاشان  
 در و آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت است که القاست مرعوب و آخرت است  
 و اگر نداشت کمالتش نیز موقوف بآخرت و نیایان ماست حق است بجان عکاشان مرعوب و آخرت  
 بنفوسه المعرفه در حج امر بر اینست که ساخت زیرا که بنفوسه شایان از فرض است و مرعوبه شایان  
 اقبال از مرعوبین من نمودن چنین سکاست و خلاف مذکور و محض او تعالی کریمه و الله یدعوه  
 نالی دارالست که در این من است حضرت حق شیخا و بباله و تاکید ترغیب آخرت می  
 فرمایند پس اغراض از آخرت نمودن فی الحقیقت شعاعی است بحق سجدت و سعی در نفع محض  
 او کردن است امام و ادو طانی بان بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت  
 را که است گفت مگر نه است که اصحاب کرام علیهم السلام هم به در و آخرت مستلا بوده اند  
 و از عذاب آخرت نترسان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله عنه که گفت سوار کبوجه  
 میکند شستن قاری این کریمه را خواند این کتاب که بک کواچه کما که صفت کاذب و ادای این از  
 بیش رس رفتند و از شتر بیخ و در زمین افتادند از سحاب بر آمدند و مانند آتش از آن در و بیا افتادند  
 که مردم بپا داشت ایشان است آمدند از سه در و ناطق احوال در مقام فنا نیایان از دنیا و آخرت  
 میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در کتاب گرفتاری دنیا میدانند که چون بشیرت بقا شرف است

در معرفت از نیایان ماست حق است بجان عکاشان نیایان است وقتا و بقا هر دو اخرا و ولایت انیس در ولایت از نیایان آخرت چاره نبود و مرتبه کمالات است گرفتاری آخرت مجرب است و در آخرت محض و مشمول بلکه در دوران منوطن در و آخرت است گرفتاری گرفتاری آخرت کریمه به بدعتی که بجهت حق و کماله معارف و کریمه و تحقیق که بجهت و یکجا وقت حدیث این است که هر کس که بجهت حق و کماله معارف و کریمه و تحقیق که بجهت و یکجا وقت از باب آن مقام است کریمه و ناله ایشان از دیگر احوال آخرت است و اگر و اندر و نشان از نرسیدن قیامت هر سوره از فتنه قبر و ستمها و نه همیشه از عذاب نارینا جو و منقطع و در حق بجان عکاشان در و آخرت است و شوق و محبت ایشان شوق و محبت آخرت است که القاست مرعوب و آخرت است و اگر نداشت کمالتش نیز موقوف بآخرت و نیایان ماست حق است بجان عکاشان مرعوب و آخرت بنفوسه المعرفه در حج امر بر اینست که ساخت زیرا که بنفوسه شایان از فرض است و مرعوبه شایان اقبال از مرعوبین من نمودن چنین سکاست و خلاف مذکور و محض او تعالی کریمه و الله یدعوه نالی دارالست که در این من است حضرت حق شیخا و بباله و تاکید ترغیب آخرت می فرمایند پس اغراض از آخرت نمودن فی الحقیقت شعاعی است بحق سجدت و سعی در نفع محض او کردن است امام و ادو طانی بان بزرگی چون در ولایت قدم راسخ داشت ترک آخرت را که است گفت مگر نه است که اصحاب کرام علیهم السلام هم به در و آخرت مستلا بوده اند و از عذاب آخرت نترسان و لرزان روزی حضرت فاروق رضی الله عنه که گفت سوار کبوجه میکند شستن قاری این کریمه را خواند این کتاب که بک کواچه کما که صفت کاذب و ادای این از بیش رس رفتند و از شتر بیخ و در زمین افتادند از سحاب بر آمدند و مانند آتش از آن در و بیا افتادند که مردم بپا داشت ایشان است آمدند از سه در و ناطق احوال در مقام فنا نیایان از دنیا و آخرت میسر میگردد و گرفتاری آخرت را در کتاب گرفتاری دنیا میدانند که چون بشیرت بقا شرف است



خوب بواسطه بعضی نیات حقانیه امور مجذبه پیدا کرده اند که نهایت تصحیح در آن حکم تخصص است بخلاف  
 اکابر این سلسله علمیه که سر موئی مخالفت شدت تجویزیه کرده اند و ابتداء و احداث کرده اند است پس  
 مخالفت نفس درین طریق آنها باشد پس اقرب طرق باشد پس طالب اختیار این طریق اولی  
 سبب باشد چه راه بغایت اقرب است و طلب در کمال نفع و جماعه از متاخرین خلفائے ایشان که  
 او ضایع این بزرگواران گرفته بعضی امور درین طریق احداث نموده اند و جماعه و قص و بهر اختیار کرده  
 نشان آن عدم وصول است بصحبت نیات اکابر این خانوادہ بزرگ خیال کرده اند که ما بن محمد ثانی  
 و متبذرات کبیر و تمیز این طریق مینمایند ندانسته اند که در تحریف و اختراع آن می کوشند و الله  
 یخبر الخفا و هو یصدیق التبتیل

اینکه در این کتاب  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این

### کتاب و اول و دوم

بخوان آگاه برادر حق تعالی حضرت ایشان میان غلام محمد صدور یافته در بیان جده و سلوک عارفانه  
 که سبب این دو مقام اند **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** الحمد لله الذی هدانا لهذا هذا أنا الهدى  
 گنا انهم یدعون لى لان هذا قال الله لقد جاهدت رسول ربنا بالحیة و صفة لهم بافضالیهم  
 و اکیلهم محمد بن الذریعه جاکه بالصیفة صلوات الله سبحانه و تبرکاته و صحبائه علیهم  
 السلام و علیهم و علیهم و تابعهم اجمعین الی یوم الدین امین چون دیده شد که طالبان بواسطه  
 نیات استیلاست پستی فطرت و عدم دریافت صحبت شیخ کمال کل سنی طویل او طلب فیجرا  
 راه قصیر و تفصیح فرو فرود آمده و بهر چه ایشان را راه میسر شده از حقیر و فقیر کتفا نموده و بهمان  
 مقصد پنداشتند و خود را بصول آن کمال و منتحی انگاشته احوالیکه منتحیان را و و اصلاک گاه  
 در انجام کار و نهایت روزگار خود بیان فرموده اند این جماعت پست فطرت با سنیلا قوت نتواند  
 خود آن احوال کالبد را بر احوال ناقصه خود تطبیق داده اند بهمان قصه است هم بخواب رگوشه شسته شده

اینکه در این کتاب  
 در بیان این  
 در بیان این  
 در بیان این

اینکه در این کتب آمده است

در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر شمع بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون  
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانگی خیل نموده از بی مانند مانند گریه  
 احوال جامع که تعلیم یاریان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان  
 نامرنا کرده و تشنگان آرام بسلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق  
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند و در اندر باین خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب  
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در این راه راه خانه شنبه بجا کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شنبه خیل  
 کرد که کعبه است صفا تا مشقت گشت و شخصی و دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب عظمی مذکور بهتر است از حال طالب  
 است که هر چند بطلب سیده است اما نه بطلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه  
 بطلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب و  
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را بدست خدای و اقدار خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و دشواری بزرگت و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در  
 قاصد کواضف کواضف احوال این عیال کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
 بهیچبند نرسیده و پیشتر است زیرا که بستندی و متهمی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت  
 استساری اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر از هم در گریه است ع  
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این عالم  
 در خدایان لغات است هر چه بستندی و روشی

اینکه در این کتب آمده است  
 در تحقیق بقدره بکلی بصورت محض از ریاضی همان بر شمع بلکه بصورت کشف و تعاقب کرده اند چون  
 بهیچون تصور کرده اند چون آرام گرفته اند مانند راه پیمانگی خیل نموده از بی مانند مانند گریه  
 احوال جامع که تعلیم یاریان تنه چون آورده اند و بی مانند اگر دیده از احوال این طالبان  
 نامرنا کرده و تشنگان آرام بسلب گرفته بهر ارباب بهتر است از محقق تا بطلان و از تصدیق تا مطلق  
 فرق بسیار است و آنچه بر طالبان بطلب ترسیده که محقق را قدیم میدانند و چون را چون  
 می انگارند اگر با شرف غیر صریح ایشان را معذورند و در اندر باین خطا و غلط مواخذه نمایند زیرا که در کتب  
 آن کسیتا اذ اکتفا انا مشاء طلب کعبه شد و از شوق متوقف و وصول آن گشت اتفاق  
 در این راه راه خانه شنبه بجا کعبه او را پیش آمد اگر چه آن مشابهت در صورت است آن شنبه خیل  
 کرد که کعبه است صفا تا مشقت گشت و شخصی و دیگر خوش کعبه از و اهلان کعبه معلوم ساخته  
 تصدیق بکعبه کرد این شخص هر چند گامی از طلب بر او کعبه نرود است اما کعبه را کعبه ندانست  
 است و در تصدیق خود محقق است حال او از حال طالب عظمی مذکور بهتر است از حال طالب  
 است که هر چند بطلب سیده است اما نه بطلب بطلب ندانست است از حال محقق که قدم در راه  
 بطلب نرود است بهتر است چو با وجود حقیقت تصدیق بطلب قطع مسافت راه بطلب و  
 فایده کعبه کرده است پس عزت او را محقق باشد و طائفه هم از ایشان باین کمال خیالی و وصال  
 خود را بدست خدای و اقدار خلق کشیده اند و بعلت تقصیر خویش استعداد بسیار از استعداد آن  
 را ضایل ساخته اند و دشواری بزرگت و حضرت طلب طالبان را زایل گردانیده اند و در  
 قاصد کواضف کواضف احوال این عیال کمال و این توهم وصال در مجذوبان سلوک ناکرده از سالکان  
 بهیچبند نرسیده و پیشتر است زیرا که بستندی و متهمی در صورت جذب متشاکر کند و بطاهر و عشق و محبت  
 استساری اگر صفت الحقیقت با یکدیگر شناختند نماند و احوال یکدیگر از هم در گریه است ع  
 چه نسبت فناک را با عالم پاک به در آید و هر چه هست معلول است و بر نفس محمول و در این عالم  
 در خدایان لغات است هر چه بستندی و روشی











برقائے که عالم بان بقایابی است پس ناچار طالبان بواسطه نسا نسبت حقیقی از جذوب بیشتر فائده گیرند  
 منتهی مروج کثیر لیکن افاده مراتب کمالات ولایت مخصوص منتهی است پس لاجرم در کیفیت افادته  
 راجح باشد و ایضا منتهی رانی بحقیقت است و نوجوب نیست و مجذوب صاحب است و توجیه است بهمت  
 کمالی است پیش از برود چند بجهت کمال سادگی و ایضا نهانی توجیه که طالبان را از مجذوبان حاصل می شود  
 همان توجیه سابق روح است که فراموش کرده بودند و در صحبت شان بیاد ایشان آمده بطریق اندراج و توجیه  
 قلبی حاصل گشته بخداوت توجیه که در صحبت منتهیان پیدا میشود و توجیه جاوت است که بیشتر اصلا سوج و ذوب  
 و متوقف بود بر نفس روح بلکه بر بقائے او بود و حقیقی پس لابد توجیه اولی سهل الحصول باشد و توجیه  
 ثانی متعذر الوجود هر چه سهل است بیشتر است هر چه متعذر است کمتر از توجیه است که گفته اند که در تحصیل حجت  
 چند شیخ مقتدا و اسطه نیست چنان نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان پرتنبیه و تفسیر  
 محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت سلوک او بر اے قطع منازل سلوک  
 شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این هم مجذوب ممکن را با فاداه عام  
 نخصت بهر دو در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاد و باشند  
 و قابلیت کمال تحصیل بر وجه تمام داشته باشند در صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل که آن استعداد حاصل شود  
 و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمین که قابلیت تمام از بر اے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم  
 گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند  
 چه جائے بار که تنلوب قابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدی یعنی افاده  
 دروسه یا بر باید که افاده او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور نسا نسبت طالب بطریق افاده او  
 و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدایه سواست  
 نقصانی از اوست زایل نشده است بواسطه عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند که طالب از اوست نهائی  
 افاده او را مستقیمه و در مقتدا و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشه این معنی را ظاهر سازد و او را

توجیه اولی سهل الحصول باشد و توجیه ثانی متعذر الوجود هر چه سهل است بیشتر است هر چه متعذر است کمتر از توجیه است که گفته اند که در تحصیل حجت چند شیخ مقتدا و اسطه نیست چنان نسبت او را اول حاصل شده بود که بواسطه نسیان پرتنبیه و تفسیر محتاج گشته لهذا این شیخ را شیخ تعلیم میگویند شیخ تربیت و در جهت سلوک او بر اے قطع منازل سلوک شیخ مقتدا و کار است و تربیت آن ضروری شیخ مقتدا را نشاید که این هم مجذوب ممکن را با فاداه عام نخصت بهر دو در مقام تکمیل و شیخی نشاند چه بعضی از طالبان باشند که استعداد ایشان بلند افتاد و باشند و قابلیت کمال تحصیل بر وجه تمام داشته باشند در صحبت این مجذوب اگر افاضت تکمیل که آن استعداد حاصل شود و آن قابلیت بر طرف گردد مثلاً زمین که قابلیت تمام از بر اے زراعت گندم داشته باشد اگر تخم گندم در آن زمین اندازند بار بار اندازه استعداد نیکوی آرد و اگر در آن زمین تخم ردی گندم یا تخم نخود اندازند چه جائے بار که تنلوب قابلیت گردد و اگر بالفرض شیخ مقتدا اصلاحت و نخصت او میدی یعنی افاده دروسه یا بر باید که افاده او را مقتید سازد و بعضی قیود مثل ظهور نسا نسبت طالب بطریق افاده او و عدم اضاعت استعداد این و صحبت او و عدم طغیان نفس او درین ریاست و اقتدایه سواست نقصانی از اوست زایل نشده است بواسطه عدم تزلزل نفس و چون معلوم کنند که طالب از اوست نهائی افاده او را مستقیمه و در مقتدا و طالب هنوز قابلیت ترقی است باید که بوشه این معنی را ظاهر سازد و او را

مسئله چنانکه در کتب مذکور است این توجیه است که در کتب مذکور است





ظلمت مناسب افتاده و طالع از آفتاب و اند که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم  
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال  
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نبیته علیها و علیکم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذات است عزت سلطانک بصفات موجوده زائده و طالع  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مر آن سرور را علیک الصلوٰۃ و السلام که قابلیت اقصاف ذات است تعالی و تقدست  
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 و علیک و علیک وسلم طلال این قابلیت جامع اند و کانتقال فیض اول از مر آن جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور  
 علیک و علیک وسلم الصلوٰۃ و السلام و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات  
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا اند از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر از آن کیست  
 بعضی از اشیا محمد صلی الله تعالی علیه السلام که در باب حضرت علی الصلوٰۃ و السلام و قابلیت اقصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یخفی  
 عن عباده و الله یستبیل پس محقق شد که رب آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلام و العجبة رب الارباب  
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلام که از ذات است بنسبت امر زائده و شیون  
 سترغ استند اعتبار زیاده و ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجود اند خارج خصیص در میان افتاد و محفل صفاتی نام  
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است وجود زائده در وجه صفات موجود  
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات

و طالع از آفتاب و اند که بر قدم و س از صلی الله تعالی علیک و علیک وسلم  
 و بارک اسمائے که از باب ایشان اند و وصول فیض ثانی طلال آن قابلیت جامع اند و کانتقال  
 اندر آن ظل محفل را و آری باب از انبیا صلوات الله تعالی و نبیته علیها و علیکم و واسطه وصول  
 فیض اول و ثانی ایشان را قابلیت اقصاف ذات است عزت سلطانک بصفات موجوده زائده و طالع  
 که بر قدم ایشانند از باب ایشان صفات است و حق وصول فیض اول و ثانی و واسطه وصول  
 فیض اول مر آن سرور را علیک الصلوٰۃ و السلام که قابلیت اقصاف ذات است تعالی و تقدست  
 مزین صفات را گویند قابلیت که وسایل فیض سایر انبیا اند صلوات الله و برکات الله علی نبینا  
 و علیک و علیک وسلم طلال این قابلیت جامع اند و کانتقال فیض اول از مر آن جامع محفل او طالع که بر قدم آن سرور  
 علیک و علیک وسلم الصلوٰۃ و السلام و واسطه وصول فیض اول نیز ایشان را جدا است که صفات  
 محمیان را و وسایل وصول فیض اول جدا اند از واسطه وصول فیض ثانی بخلاف دیگر از آن کیست  
 بعضی از اشیا محمد صلی الله تعالی علیه السلام که در باب حضرت علی الصلوٰۃ و السلام و قابلیت اقصاف  
 ساخته اند نشان آن عدم فرق میان شیون و صفات بلکه عدم علم است بر مقام شیون و الله یخفی  
 عن عباده و الله یستبیل پس محقق شد که رب آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلام و العجبة رب الارباب  
 هم در مقام شیون و هم در خانه صفات و واسطه وصول هر دو فیض است و نیز معلوم گشت که وصول  
 فیض مراتب کالات و ولایت آن حضرت علی الصلوٰۃ و السلام که از ذات است بنسبت امر زائده و شیون  
 سترغ استند اعتبار زیاده و ایشان از مرتبه عات عقل است لهذا محفل ذاتی مخصوص او گشت و کمال  
 آبهان او چون از راه او فیض میگردد ایشان را نیز ازین مقام شرفی بدست آمد و دیگران را چون واسطه  
 صفاتی در میان است و صفات موجوده زائده موجود اند خارج خصیص در میان افتاد و محفل صفاتی نام  
 ایشان گشت باید است که قابلیت اقصاف هر چند اعتبار است وجود زائده در وجه صفات موجود  
 اند قابلیت اینها آنچون قابلیت در رنگ بر از میان ذات و صفات بلکه میان شیون صفات



بعضی چون فیضی و صاحبزاده

پس تا چار این قافی را قافی فی اسد بناید گفت و باقی را باقی باسد بناید مطلق قافی و باقی میتوان  
گفت یا تقیه یعنی فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناست محمدیان <sup>بنا</sup> آمد  
و بقا است ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناست سالک است شانه مستلزم فناست مطلق او باشد  
بسیک هیچ بقا است و وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود آن شان باقی بیگردد  
تخلف قافی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت  
محل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناست پس محمدی از رجوع بقا  
بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل  
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فناست صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقا است اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و اخلاقی که در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت و جو از رجوع و اصل عدم  
چرا آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است  
تکلیف نیک و زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر در  
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن  
بسیا ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی  
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعد که است  
محب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی  
مردم و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

فانی در صفت علم یا باقی آن صفت پس تا چار فناست محمدیان آمد  
و بقا است ایشان اکل و ایضا عروج محمدی چون بجایست یون است و شیون را با عالم هیچ مناسبتی  
نیست چه عالم ظل صفاتست نه ظل شیون پس فناست سالک است شانه مستلزم فناست مطلق او باشد  
بسیک هیچ بقا است و وجود سالک و اثر او نماند و همچنین بر تقدیر بقا تمامی خود آن شان باقی بیگردد  
تخلف قافی در صفت که تمام از خود نمی برآید و اثرش زایل نیگردد و چه وجود سالک اثر برهان صفت  
محل آن پس ظهور اصل ماحی و جو ظل باطل نباشد و بقا با ندره فناست پس محمدی از رجوع بقا  
بیشتر است این باشد و از خوف روزه محفوظ چه او یکی از خود برآمده است و با وجود بقا باقی گشته درین محل  
موجود صانع باشد بخلاف در صورت فناست صفاتی که خود در اینجا بواسطه بقا است اثر وجود سالک ممکن  
است از اینجا تواند بود و اخلاقی که در میان مشایخ قدس الله تعالی امثال حضرت و جو از رجوع و اصل عدم  
چرا آن واقع است حق است که اگر محمدیست محفوظ است از خود و اول و خط است و همچنین است  
تکلیف نیک و زوال اثر وجود سالک بقا از فناست او واقع است بعضی بزوال عین و اثر قائل گشته اند  
بعضی دیگر بزوال اثر را جانزند است تا اند حق درین باب نیز تفصیل است اگر محمدیست عین و اثر در  
که میسازد و غیر او را اثر زوال نمی شود چه صفت که اصل اوست باقی است پس زوال فعل آن  
بسیا ممکن نباشد اینجا و تبقیه است باید است که مراد از زوال عین و اثر زوال شهودیست وجودی  
چه قول بزوال وجودی مستلزم الحاد و زندقه است و جماعه ازین طائفه زوال وجودی تصور کرده اند  
از زوال اثر ممکن گریختند و آن را الحاد و زندقه دانستند و الحق ما سحقت باعد که است  
محب است که با وجود قول بزوال وجودی بزوال عین نیز قائل گشته اند چه حکم بزوال عین وجود در رنگ  
مگر بزوال اثر مستلزم الحاد و زندقه است با جمله زوال وجودی در عین و اثر مخالفت و شهودی  
مردم و ممکن بلکه واقع لیکن مخصوص محمدی مشرب است پس محمدیان تمام از قلب می آیند و بقلوب

می پیونددند از تعقلب احوال از او اندر از ترتیب ماسواست بالکلیه <sup>مجموعه کتب قدسیه</sup> در دو دیگر از چون وجود آنها را میگوید  
 است و تعقلب احوال تقدیر وقت <sup>مجموعه کتب قدسیه</sup> شخصی از مقام قلب ندارد چه وجود آنها و تعقلب احوال از شش  
 متوجه حقیقت جاسمه قلبیه است پس شهود دیگران همیشه در پرده باشد چه هر قدر که از بقایا به وجود یک  
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است و چون اثر باقیست پرده همان اثر است **معرفت**  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف در مرتبه از مراتب فوق است که رت اوست برسد و آنکه آن  
 هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم کرد و فانی اندر آن صورت گفتن نیز درست است همچنین  
 است بقایان مرتبه پر تحفیس فانی اندر آن هم باعتبار آنست که آن مرتبه افولی است از مراتب  
 سایر آفتیه **معرفت** سلوک انواع است بعضی را به تقدم جذب است و بعضی دیگر را جذب بر  
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در آثار <sup>مجموعه کتب قدسیه</sup> منازیل سلوک جذب حاصل میشود و همیشه رابطه تنازل  
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب بر غیر مقدم جذب میجوین راست و باقی اقسام همچنین تعلق دارد  
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات عشره مشهوره است به ترتیب و تفصیل و در سلوک همچون  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود به ترتیب و تفصیل کار سه ندارد علم بوحده وجود و مانند آن از احاطه  
 و سرمان و رعیت و انیه بجز به تقدم یا متوسطه است است سلوک خالص جذب به نسبتیان با مثال  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه بالا گذشت و حق الیقین <sup>مجموعه کتب قدسیه</sup> نسبتیان را نیز بعلوم مناسبت توحید وجود است  
 نیست هر جایان حق الیقین به مقام مناسبت از باب توحید وجود کرده اند آن حق الیقین مجذوبان  
 مبتدی یا متوسطه است **معرفت** بعضی نشان فرموده اند که چون کار طایب بجز به برسد بعد از آن  
 را بهر همان جذب است و پس یعنی احتیاج متوسط را بهر دیگر ندارد و جهان جذب کافی است اگر این  
 جذب بجز به سیر فی امداراده نموده اند سبب کافی است اما لفظ راه برست فانی این اراده است چه بعد  
 از سیر فی امداراده نیست که در قطع آن محتاج را بهر باشد همچنین جذب به تقدم هم را در نیست  
 چنانکه تنها در از عبارت است پس ناچار جذب به متوسطه اراده نموده باشند و کفایت او در وصول بطلب

سه قدر از تعقلب احوال  
 می پیونددند از تعقلب احوال  
 است و تعقلب احوال تقدیر وقت  
 متوجه حقیقت جاسمه قلبیه است  
 ثابت است پرده مطلوب همان قدر است  
 اگر ساکن از راه سلوک غیر متعارف  
 هم رسد در آن مرتبه فانی و تسلیم  
 است بقایان مرتبه پر تحفیس فانی  
 سایر آفتیه معرفت سلوک انواع است  
 سلوک شان مقدم است و جماعه را در  
 سلوک میسر می شود اما آنچه جذب  
 سلوک همچنان عبارات اوسط مقامات  
 خلاصه مقامات عشره حاصل میشود  
 و سرمان و رعیت و انیه بجز به  
 این علوم مناسبت نیست چنانکه  
 نیست هر جایان حق الیقین به  
 مبتدی یا متوسطه است معرفت  
 را بهر همان جذب است و پس یعنی  
 جذب بجز به سیر فی امداراده  
 از سیر فی امداراده نیست که  
 چنانکه تنها در از عبارت است

سه میحضرت انام را و سلوک کشف بانکه نامهم

و در وقت حصول این جذب از غرض بعوض تعاضد نموده اند و بهمان

معلوم نمیشود چه بسیار است در وقت حصول این جذب از غرض بعوض تعاضد نموده اند و بهمان  
 جذب را جذب نهایت انگاشته اگر کافی است بود و اثنای راه میگذشت است آنرا جذب متقدم چون محبوبان  
 علق و دانه اگر کافی باشد نجایش دارد و محبوبان را بقلبات عنایت خواهند کشید و در اثنای طریق نخواهند  
 داشت اما این کفایت در حق جمیع جذبات متقدم هم ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب  
 شد کافی است و اگر بسبب نیاید محذوب است از محبوبان نیست خامنه طائفه از شایخ  
 قدس الله تعالی آنرا هم گفته اند که تجلی ذاتی مدخل شعور است و محط حس بعضی ایشان از  
 مال خود چنین گفته اند که در وقت ظهور این تجلی ذاتی تا مدتی بحس و حرکت نشأده بود و در مدتی  
 می انگاشته و بعضی دیگر منبع کلام و جود آن در تجلی ذات کوهانه حقیقت این سخن آنست که این تجلی  
 ذات در پرده است از آنجا و بقا و پرده بواسطه بقایا است اثر وجود صاحب تجلی است و آن  
 در شعوری بواسطه آن بقیه است اگر تمام فانی میگشت و به بقا باشد شرف می شد آن تجلی  
 هرگز او را میسوزید ساخت شعور تجلی بالذات این نفس بها و من هؤلاء اذ کیف تجلی  
 اقبال ما این نار است بر آئینه بسوزد و متلاشی شود و فانی معین نار است و کیف تجلی بلکه گوئیم آن  
 تجلی که در پرده است ذات تجلی ذات نیست داخل تجلی صفات است تجلی ذات که مخصوص آن حضرت  
 علیه الصلوٰة و السلام و الخیرة تجلی در پرده است و علامت پرده بشعوری است و بشعوری  
 از دور نیست و دلیل بی پروگی شعور است و شعور در کمال حضور است بزرگی از حال صاحب  
 این تجلی که با اصالة و الاستقلال است چنین نسبت را و علی الاعتراف آنجا که گفت است  
 بیروش رفت بیک پر تو صفت به تو عین ذات می نگری و می بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را و انمی است و مجبان را بزقی ذکر که آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته اند آن نسبت در کلبه ایشان سرایت کرده است و در مجبان این سرایت بر ذیل ندرت است  
 و آنچه در حدیث نبوی علیه الصلوٰة و السلام آمده است انهم اذ من العقیات الکلمات واقع شده است

عوض تعاضد نموده اند  
 جذب متقدم چون محبوبان  
 نخواهند کشید  
 ممنوعست جذب که انجام کار او بسبب  
 شد کافی است  
 از محبوبان نیست  
 بعضی ایشان از  
 مدتی بحس و حرکت نشأده بود  
 در مدتی می انگاشته  
 کوهانه حقیقت این سخن آنست  
 که این تجلی  
 ذات در پرده است  
 بواسطه بقایا است  
 اثر وجود صاحب تجلی است  
 آن  
 در شعوری بواسطه آن بقیه است  
 اگر تمام فانی میگشت  
 و به بقا باشد شرف می شد  
 آن تجلی  
 هرگز او را میسوزید ساخت  
 شعور تجلی بالذات این نفس بها  
 و من هؤلاء اذ کیف تجلی  
 اقبال ما این نار است  
 بر آئینه بسوزد و متلاشی  
 شود و فانی معین نار است  
 و کیف تجلی بلکه گوئیم آن  
 تجلی که در پرده است  
 ذات تجلی ذات نیست  
 داخل تجلی صفات است  
 تجلی ذات که مخصوص آن  
 حضرت  
 علیه الصلوٰة و السلام و الخیرة  
 تجلی در پرده است  
 و علامت پرده بشعوری است  
 و بشعوری  
 از دور نیست  
 و دلیل بی پروگی شعور است  
 و شعور در کمال حضور است  
 بزرگی از حال صاحب  
 این تجلی که با اصالة و الاستقلال  
 است چنین نسبت را و علی الاعتراف  
 آنجا که گفت است  
 بیروش رفت بیک پر تو صفت  
 به تو عین ذات می نگری و می  
 بینی به تو همین تجلی ذاتی که  
 بی پرده است محبوبان را و انمی  
 است و مجبان را بزقی ذکر که  
 آندان محبوبان رنگ ارواح شان  
 گرفته اند آن نسبت در کلبه  
 ایشان سرایت کرده است و در  
 مجبان این سرایت بر ذیل ندرت  
 است و آنچه در حدیث نبوی  
 علیه الصلوٰة و السلام آمده است  
 انهم اذ من العقیات الکلمات  
 واقع شده است









چه کار دارو به معرفت محل تابان آنسور و اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة اگر چه بواسطه  
 اتباع آنحضرت علیکم السلام و التلاک و الخیة از تجلی ذات که بالاصالة خاصه آنحضرت است  
 علیه السلام و التلاک نصیب و سایر انبیاء اعلیٰ العیال و التلاک و الخیة و التلاک و الخیة  
 تجلیات صفات است و تجلی ذات کثرت است از تجلی صفات لیکن باید دانست که انبیا را صلی  
 علیهم السلام و التلاک و الخیة و تجلیات صفات مراتب قرب حاصل است که محل تابان  
 است را نیست با وجود تجلی ذات بطریق تبعیت شمس شخصی بجهت جمال آفتاب در اجزای  
 طے کرده با آفتاب برسد و در میان آفتاب و او غیر از حلیه رقیقه نماند و شخصی دیگر با وجود  
 ذات آفتاب در عروج بان مراتب عاجز است هر چند میان او و آفتاب مائلی در میان نیست  
 شک نیست که شخص اول نزدیکتر است با آفتاب و عالمی است بحالات و رقیقه او پس در هر که  
 قرب بیشتر است و معرفت زیاد تر فاصله است پس هیچ ذلی از اولیای این امت که خیر الامم است  
 با وجود افضلیت پیغمبر خویش بر مرتبه هیچ نبی از انبیا نرسد اگر چه او را بواسطه متابعت پیغمبر خویش  
 از مقام مابه الافضلیت نصیب حاصل شود فضل کلی انبیا راست اولیا کفیلی اند و لیکن کفیلی  
 انحر اکلامه انکل لله سبحانه علیه ذلک و کل جمیع نعمایه و الصلوة و التلاک و الخیة  
 انفسل انبیا به و کل جمیع الاکتیاب و المرسلین و التلاک و الخیة و کل الصلوة و التلاک و الخیة

سعد بن ابی وقاص  
 را به صلوات انبیاست از  
 تجلیات صفات  
 طے در تمام فضیلت  
 کل تابان از درین  
 با این طریقه صورت  
 و تجلیات

کتابت در این  
 در تمام فضیلت  
 کل تابان از درین  
 با این طریقه صورت  
 و تجلیات

و الشهداء  
**مکتوب و وصیة مناد و مشتم**  
 و الصالحین

بسیار بسیار کپوری صدور یافته در منع از ادای صلوة نوافل جماعت مانند نماز عاشورا و توبه  
 و شنبات غیره و این است بسم الله الرحمن الرحیم اللهم الذي شرقتنا بمناجعة سيد  
 المرسلين و حببناهم ان الكتاب المنبذ عات في الدين و الصلوة و التلاک و الخیة و الخیة  
 بنیان الضلالة و ترقة اعلام الهداية و علی الیه الأبرار و خصیه الاختیار باید دانست که

**Thank you for reading**

Find more e-books and articles on Ketabton - your multilingual digital library.

**[www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**

*Ketabton - Pashto, Farsi, Arabic & English*